

## نصرة الحق

### اثری از ظهیرالدین بن ملا مراد تفرشی

به کوشش گودرز رشتیانی

#### مقدمه مصحح

پیشینه آشنایی مردمان ایران با مسیحیت به دوره باستان باز می‌گردد که با گرویدن بخش‌هایی از مناطق شمال غرب به ویژه ارمنستان و گرجستان به این آئین، موضوع مسیحیت به مسئله‌ای مهم در تاریخ ایران تبدیل شد. بررسی گذرای علل جنگ‌های ایران و روم شرقی، به خوبی گواه اهمیت این موضوع در روابط این دو امپراتوری بود؛ زیرا ادعای حمایت از مسیحیان، به ویژه با رسمیت یافتن این آئین در روم شرقی، دست‌مایه‌های مناسبی را برای رویارویی این دولت با ساسانیان فراهم می‌شد.

اما موضوع مسیحیت، به عنوان یک مسئله تبشیری و تبلیغی، از دوره ایلخانی و پس از آن در تاریخ ایران مطرح شد. برافتادن خلافت عباسی (۶۵۶ق/۱۲۵۸م) و استقرار نظام سیاسی مغول که از نظر مذهبی به باورهای شمنیستی تکیه داشت و هم‌زمان گرایش‌های بودایی و مسیحی پر رنگی نیز در میان اعضای خاندان حکومتی مشاهده می‌شد، تجربه جدیدی را پیش‌روی مردمان ایران قرار داد. برای اولین بار بود که در تاریخ ایران و به قول جوینی، مسیحیان از موقع خود استفاده می‌کردند و به مسلمانان شدیداً حمله می‌کردند و مسلمین جرأت مخالفت با ایشان را نداشتند (به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، ج ۹، ص ۲۶۱). احتمالاً به دلیل همین فعالیت‌های مبشران مسیحی بود که ارغون، گرچه بر آئین بودا پای‌بند بود؛ اما به سنت‌های مسیحی نیز سخت احترام می‌گذاشت.

از همین دوره، تکاپوهای گسترده‌ای توسط دول مسیحی و واتیکان برای برقراری ارتباط با خان بزرگ مغول و نیز ایلخانان ایران آغاز شد. اعزام مبشرانی توسط پاپ نیکولای چهارم و پاپ بوتانس هفتم به دربار

ایلخانان و دیدار ژان دومونته کوردینو (از فرقه فرانسیسکن) با ارغون‌خان از این موارد بود.<sup>۱</sup> اما با چرخش مذهبی بین ایلخانان، به ویژه از دوره احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳ ق/ ۱۲۸۲-۸۳ م) و غازان‌خان (۶۹۴-۷۰۳ ق/ ۱۲۹۵-۱۳۰۴ م) به بعد، اوضاع دگرگون شد و خود مغولان به ترویج شعائر اسلامی همت می‌گماشتند. اما این فعالیت‌های تبلیغی مسیحی، در خان‌بالیغ (پکن امروزی) که مقر خان بزرگ مغول بود، تأثیر بسیار بیشتری داشت؛ زیرا منابع از غسل تعمید ده هزار نفر توسط کوردینو خبر می‌دهند و تعداد مسیحیان به آن اندازه رسیده بود که پاپ برای مسیحیان آنجا اسقف بزرگ تعیین کرد.

علاوه بر جنبه تیشیری این فعالیت‌ها، بایستی به اهمیت سیاسی آنها نیز اشاره کرد. این مشران به نوعی به دنبال تأمین منافع سیاسی دولت‌های متبوع خود نیز بودند؛ زیرا حاکمیت ایلخانان که با دوره پایان جنگ‌های صلیبی همزمان شده بود، دولت‌های اروپایی و پاپ را به تکاپو واداشت که متحدانی چند، برای مقابله با مملوکان و تصرف بیت‌المقدس پیدا کنند و حاکمان ایلخانی می‌توانستند متحد بسیار ارزشمندی برای رسیدن به این هدف به شمار آیند.

وضعیت فعالیت‌های تبلیغی مسیحی در دوره پس از مغول تا پایان حاکمیت ترکمانان و تیموریان چندان مشخص نیست. اما با روی کار آمدن صفویان، علاوه بر برقراری گسترده روابط سیاسی-تجاری با کشورهای اروپایی، فعالیت‌های تیشیری مسیحیان نیز از ویژگی‌های منحصری برخوردار شد.

جالب توجه است، دامنه این فعالیت‌ها به گونه‌ای گسترده بود و آنها به اندازه‌ای آزادی داشتند که بدون موانع جدی ضمن تبلیغ عقاید خود، به مناظره با علمای مسلمان نیز می‌پرداختند. عموم آنها از پرداخت هرگونه خراج و مالیات برای اراضی و محلی که تأسیسات خود را در آنجا دایر می‌نمودند معاف بودند (سفرنامه سانسون، ص ۳۴) و در مواردی هم تحت حمایت کارگزاران ایرانی قرار می‌گرفتند که حمایت میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان و فرزندش از کاپوسن‌های فرانسوی در تبریز (نک. ادامه مطلب) و حتی پرداخت هزینه‌های تاسیس صومعه و معبد، از جمله این موارد بود.

آزادی عمل این مبلغین در مواردی، مخالفت‌های جدی متشرعین و علمای مذهبی را نیز بر می‌انگیخت. به عنوان نمونه مجلسی اول از وضعیت موجود شکایت دارد که «چنانکه الحال شایع است که زندگی از نصاری آمده است و در هر خانه راه دارد و دو سه کلمه از ریاض می‌داند و با هر کس القاء شبهات می‌کند که آمدهام مردمان را هدایت کنم». او از این نکته اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: «کسی نیست که این ملعون را بکشد و بی دغدغه واجب‌القتل است.» (صفت‌گل، مقدمه) همو از عدم رعایت سنت پیشین در پوشش غیر مسلمان و عدم احراز آن در زمانه خود شکایت می‌کند. مهمترین نکته‌ای که مجلسی به نظام سیاسی صفوی پیشنهاد می‌کند اخراج علمای مسیحی است و می‌گوید اگر علمای آنان را از قلمرو خود خارج کنند، دَمیان به زودی مسلمان می‌شوند. (همانجا) البته این پیشنهاد هرگز روی تحقق به خود ندید.

۱. مرتضی دهقان‌نژاد در مقاله مفصلی روابط ایلخانان با اروپا را آورده است. روابط ایران و اروپا در عصر ایلخانان، تاریخ روابط خارجی، زمستان ۱۳۸۵، شماره ۲۹.

شاید یکی از مهمترین پرسش‌های مرتبط با این موضوع، این باشد: چرا دولت صفویه که یک دولت دینی متکی بر بنیان‌های مذهبی شیعی بود، علاوه بر برقراری روابط بسیار گسترده با دولت‌های مسیحی اروپایی، به صورت گسترده‌ای زمینه فعالیت مبلغین و مبشرین مسیحی را فراهم می‌کرد؟ به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسش، بایستی در پیش‌فرض حاکم بر آن، یعنی بنیان‌های مذهبی شیعی دولت صفوی تأمل بیشتری کرد. درست است که دولت صفوی در همه مراحل حیات سیاسی خود، تأکید بر اصول مذهبی را اصلی مسلم تلقی می‌کرد و از همین روی، ارتباط مستحکمی با عالمان شیعی برقرار کرد و برای گسترش این آرمان‌ها و آموزه‌ها، تکاپوهای زیادی به خرج داد، اما اساساً دولت صفوی را نمی‌توان یک دولت متشرع اسلامی-شیعی دانست که مناسبات داخلی و روابط خارجی خود را بر پایه اصول آن، بنا نهاده باشد.

تاریخ روابط خارجی صفویان به خوبی گواه آن است که دست بر قضا، بیشترین درگیری و تنش آنها با همسایگان مسلمان (عثمانی-ازبکان) روی می‌داده است و در مقابل، با «کفار فرنگ» روابط به مراتب دوستانه‌تری داشته‌اند. از این رو سیاست خارجی صفویان را می‌توان متکی بر نوعی عمل‌گرایی یا واقع‌بینی دانست که در صورت لزوم با کفار فرنگی علیه همسایگان مسلمان متحد می‌شد و در موقع ضرورت هم، با همان همسایه مسلمان، روابط دوستانه نزدیکی بنیان می‌نهاد. در مواقعی هم، از حمله به مناطق مسیحی نشینی چون گرجستان، با عناوین جهاد و غزا یاد می‌نمودند و در عین حال، املاکی را در همان زمان به وقف کلیسای گرجی در می‌آوردند. نیاز به یادآوری نیست که بخش عمده ارتش صفویان را همین گرجیان و چرکس‌ها تأمین می‌کردند.

از سویی دیگر، نظر پژوهشگرانی که وجود دشمن مشترک - یعنی امپراتوری عثمانی - را عامل اصلی تحکیم روابط ایران با دول اروپایی و گسترش فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان می‌دانند، را بایستی قابل نقد اساسی دانست و آن را نمی‌توان از قوت چندانی برخوردار دانست. زیرا تکیه صرف به آن، به معنای نادیده گرفتن ویژگی‌های درونی حکومت صفوی و چشم‌پوشی از سرشت بنیادین آن است.

واقعیت آن است که دولت صفوی، نظامی سیاسی با ویژگی‌های یک امپراتوری بود که تلاش داشت در نظام جهانی در حال گسترش آن دوره، جایگاهی مطلوب پیدا کند و دست‌یابی به این هدف، مستلزم برقراری آن نوع مناسباتی بود که پذیرش فعالیت‌های تبلیغی جزئی از ملزومات آن بود و حاکمان صفوی از این رهگذر به عنوان عضوی فعال در تحولات دنیای آن روز وارد می‌شدند.

اما فراهم نمودن زمینه‌های انجام این فعالیت‌ها را نبایستی به معنای موضع انفعالی دولت صفوی تلقی نمود؛ زیرا نظام سیاسی صفوی به خوبی از پیامدها و نتایج فعالیت‌های تبلیغی این مبشران آگاه بود و احتمالاً یقین داشت که این گونه تکاپوها نمی‌تواند تغییراتی مهم یا گسترده در جامعه ایران به وجود آورد.<sup>۱</sup> از این رو گفته لاکهارت مبنی بر غسل تعمید سه هزار کودک توسط این مبلغان که در هنگام مراجعه به

۱. شاه به هیچ وجه نمی‌توانست این امر را تحمل کند که احدی از شهروندان ایران به مسیحیت برگردد و هرکس

آنها برای درمان بیماری به ان اقدام می کردند (ص، ۶۸) از اساس نادرست است، و احتمالاً گزارش خلاف واقعی بوده که این مبلغان به مراجع بالادستی خود برای گرفتن امتیازات ارائه می دادند. نگاهی گذار به نتایج این فعالیت‌ها، به خوبی مؤید آن است که این مبشران توفیق چندانی در جذب مردم به آئین مسیحیت نداشتند و نکته جالب تأمل آنکه، حاکمان صفوی به ویژه شاه‌عباس از تعارض و اختلافات بسیار زیاد این فرقه‌ها اطلاع داشتند و به صورت هوشمندانه‌ای با حمایت از یکی از طرفین، به اختلافات میان آنها نیز دامن می زدند (جعفریان، ج ۳، ص ۹۷۰) و این مبشران در بسیاری از موارد، از دربار صفوی به عنوان مرجع حل و فصل اختلافات دورنی خود یاری می جستند. لاکهارت شرح جالبی از شکایت اسقف بزرگ کلیسای ارتودوکس یا یکی از اسقف‌ها علیه فعالیت مبلغان کاتولیک آورده که در نتیجه آن، شاه‌سلطان حسین فرمانی صادر کرد که به ضرر کاتولیک‌ها بود. علت آن بود که مبلغان کاتولیک که نمی توانستند عده زیادی را به دین عیسوی در آورند، بیشتر در میان ارمنه‌ای که پیرو کلیسای گریگوریان بودند تبلیغ می کردند و در این مورد موفقیت‌هایی به دست آوردند، و از اینجاست که میان دو جماعت عیسوی خصومت و عداوت شدیدی ایجاد شد. (ص ۶۷)

از این رو، بخش عمده‌ای از وقت و انرژی این مبلغان به جای آنکه برای جذب افراد به آئین مسیحیت صرف شود، برای رقابت‌های درونیشان هزینه می شد. شاردن گزارش بسیار ارزشمندی درباره فعالیت‌ها و نتایج اقدامات آنها آورده است:

بی هیچ گمان هدف اصلی مبلغان مسیحی به ایران، تشویق کردن مسلمانان به پذیرفتن کیش مسیحی است. گاهی نیز امید رسیدن به مقصود داشته‌اند و سفر خود را بی فایده نمی دانسته‌اند، اما انکار نمی توان کرد یکی از عوامل مؤثری که آنان را به مسافرت در مشرق زمین شوقمند نموده است آنست که ارزش و عظمت فرقه خود را به مشرق زمینان بنمایند. بیشتر مبلغان مسیحی به ویژه اگوستین‌ها به فراگرفتن زبان مردمی که به کشور آنان سفر کرده‌اند شوق و رغبت ندارند، و از میان هشتاد تن آنان که من می شناختم تنها سه یا چهار نفرشان می توانستند با دانشمندان ایران بحث و گفتگو کنند، و آنان نیز صادقانه اعتراف کردند که از مباحثه با ایرانیان طرفی برنمیستهند و زحمت بیپوده کشیده‌اند. در هند و عثمانی نیز مبلغان از فعالیتهای خود سودی نبرده‌اند.

برخی از مبلغان می گویند هدف کلی آنان جلب نظر و اعتقاد فرقه‌های رافضی مسیحیان مشرق زمین به کلیسای رم می باشد، ولی در این زمینه نیز موفقیتی به دست نیاورده‌اند، و اعتراف می کنند گرچه عده مسیحیان ساکن مشرق زمین بسیار نیست اما به معتقدات مذهبی خویش سخت پای بندند، و گرچه به هنگام ضرورت و بنا به مصلحت، مثلاً به منظور جلب رضایت و حمایت سفیران و کنسول‌ها و نمایندگان کمپانیها برای گرفتن وام، و قبول درخواست استخدام، و استفاده از تسهیلات آموزشی برای فرزندان خود، و گرفتن کتاب، و لوازم تحصیل، روی خوش به مبلغان نشان می دهند، و چنان می نمایند که مفتون سخنان

چنین می کرد گرفتار عذاب سختی می شد (جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۹۶۸).

شیوای آنان شده‌اند، اما این همه ریا و تظاهر است، و اصولاً رافضیان مسیحی مشرق زمین مردمانی فریبکار، پرفسون، ظاهر آرا و مکار می‌باشند.

ناگفته نگذارم که مبلغان مسیحی برای این که در میان جوامع مسلمانان راه یابند و پذیرفته شوند به خاطر خشنودی خدا و جلب نظر مردم به درمان کردن بیماران و تیمار داشتن محرومان می‌پردازند. با لباس ساده مخصوص خود سفر و آمد و شد می‌کنند؛ همانند درویشان وارسته و خداجوی که پشت پا به مزخرفات جهان زده‌اند و روزگار را به ریاضت و عبادت می‌گذرانند فارغ از بد و خوب خوراک و پوشاک به یاری مستمندان و درمندان می‌کوشند، و با این زندگی ساده و بی‌آلایش و منظم خویش محبوب مردمان می‌شوند.

شاه‌عباس کبیر مقرر کرده بود مبلغان مسیحی که به کشور ایران می‌آیند و اقامت می‌گزینند باید همه جامه مخصوص صنف خود را بپوشند تا از سفیران کشورهای مشرق زمین مقیم پایتخت ایران، همچنین بازرگانانی که از کشورهای بیگانه به قصد تجارت به ایران سفر کرده‌اند باز شناخته شوند، و سفیران و بازرگانان به دیدن مبلغان مقهور قدرت و نفوذ شاه شوند، و شاهد اتحاد و دوستی وی با پادشاهان اروپا باشند. بدین سان هم شاه و هم مبلغان از این کار راضی بودند زیرا مبلغان گمان می‌بردند مردم به دیدن آنان در آن لباس اندک اندک به آنان می‌گروند، و با ایشان آشنا و مأنوس می‌شوند، و مبلغان آسان‌تر و بی‌پروا تر می‌توانند مسلمانان را به پذیرفتن دین مسیح دعوت کنند. اما این اندیشه و خیال باطل بود، و چه زمانی دراز در این سودا عمر به هدر دادند. (سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۸۳-۱۴۸۰)

### مبلغان تیشیری در دوره صفویه

مبلغینی که در دوره شاه‌عباس به ایران می‌آمدند از فرقه‌های مختلف کارملیان، فرانسیسان، دومینیکیان، کاپوسن‌ها، یسوعیان (ژوئیت‌ها) و از ملیت‌های مختلف اسپانیایی، ایتالیایی، هلندی، لهستانی بودند که یکی از دلایل اختلافات آنها که در بالا به آن اشاره شد، همین تنوع فرقه‌ای و ملیتی بود.

اولین سفیر اروپایی که به دربار شاه اسماعیل اول آمد، کشیشی به نام دومونت لیانو بود که از طرف پادشاه مجارستان، حامل نامه‌ای برای شاه اسماعیل بود و پادشاه صفوی نیز از طریق او نامه‌ای برای کارل پنجم فرستاد. (میراحمدی، ص ۱۰۵)

در دوره محمد خدابنده نیز فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا، یک هیئت دینی به سرپرستی پرسیمون مورالس به دربار ایران اعزام کرد. این کشیش کاتولیک توانست اعتماد شاه را جلب کند و چندی نیز استادی فرزندان شاه را برعهده گرفت (فلسفی، ص ۱۹).

در ۱۱۰۱ هـ ق یک هیئت به سرپرستی آنتونیو دوگوه‌آ توسط فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا، به حضور شاه رسید و ضمن هدیه نسخه‌ای از کتاب شرح زندگی حضرت عیسی (ع) به شاه‌عباس، از او تقاضای واگذاری امتیازاتی برای فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان نمود. در همان سال، پاپ کلمنس هشتم نیز تعدادی از پادریان به سرپرستی جان تادئوس مشهور به پدر جوانی را به ایران اعزام نمود و شاه با ساخت صومعه آنها در اصفهان موافقت کرد (میراحمدی، ص ۱۷۰). لویی سیزدهم پادشاه فرانسه نیز در سال ۱۰۳۶/۱۶۲۶ م یک

هیئت کاتولیک به ایران اعزام کرد.

سراسقف آنقره به نام پیوتروپاولو پیروسینت فرانسس<sup>۱</sup> در دوره شاهسلطان حسین عازم اصفهان شد و برخلاف تصور اولیه خود که فکر می‌کرد پادشاه صفوی مایل است که از امتیازات عیسویان بکاهد، وقتی به پایتخت ایران رسید، دریافت که شاه به عیسویان نظر خوبی دارد و در نتیجه توانست فرمان‌های مورد نظر و هم چنین فرمانی به منظور حفظ مبلغین مسیحی از شاه بگیرد. (لاکهارت، ص ۶۶). اسامی تعدادی دیگر از این افراد و هیئت‌ها مسیحی که در دوره صفویه به ایران وارد شدند به قرار زیر است:

مبلغان آلمانی: از فرقه ژزوئیت‌ها ویلهلم وبر، ویلهلم مایر، ارنست هانکس لدن و فرانس کاسپار شیلینگر که تا سال ۱۶۹۹ میلادی در ایران اقامت داشتند.

مبلغان فرانسوی: لویی دهی، بارون دوگورمنن در سال ۱۰۳۶هـ.ق / ۱۶۲۶م؛ کشیش رافائل دومان رئیس هیأت مذهبی کاپوسن در اصفهان در سال‌های ۱۱۰۸-۱۰۵۵هـ.ق / ۱۶۹۶-۱۶۴۵م؛ ریگوردی کشیشی از فرقه ژزوئیت (در سال ۱۰۶۳ق / ۱۶۵۲م)؛ الکساندر دو رودس که در سال ۱۰۶۵هـ.ق / ۱۶۵۵م؛ فرانسوا پیکه کشیش کاتولیک در زمان شاه سلیمان صفوی و جانشین او پیکه؛ مارتن گودرو در حدود سال ۱۰۹۱هـ.ق / ۱۶۸۰م کشیش کاتولیک فرانسوی به نام سانسون در سال ۱۶۷۳م و فرانسوا لکلر دو ترامبه (ژوزف دوپاری) در سال ۱۵۹۹م؛ آنژدولابروس (پرو آنژدوسن ژوزف) از کشیشان فرقه پا برهنگان در ۱۶۶۴م؛ بورژ در اواخر سده هفدهم میلادی؛ ژوزف آپی سلیمیان (متولد تفلیس) که در زمان حمله افغانه حاضر بود و خاطرات خود را به نام «جنگ داخلی ایران» نوشت.

لهستانی: تادوزیودا کروسینسکی از فرقه ژزوئیت‌ها از سال ۱۷۰۷ تا سقوط صفویه (جهانبخش ثواقب، ۹۵-۱۰۰)

روی هم رفته تعداد این مبلغان در اصفهان به اندازه‌ای رسیده بود که شاه‌عباس در ۱۰۳۰هـ.ق پر پرژان تاده را کنسول فرنگیان شهر اصفهان کرد.

### رساله‌های مبلغین مسیحی و ردیه نویسی علیه آنها

تعدادی از مبلغین مسیحی علاوه بر فعالیت‌های تبلیغی، به نگارش آثاری مکتوب در اثبات دین مسیحیت و مقابله با اصول اسلامی نیز دست زدند که البته پاسخ‌هایی هم از طرف علمای مسلمان و جدیدالاسلامان به دنبال داشت. این مباحثات و مناظره‌ها که به تعداد نسبتاً زیادی برگزار می‌شد، مؤید فضای نسبتاً آزاد فکری صفویه و سعه صدر این نظام سیاسی در فراهم نمودن شرایط مساعد برای این تبادل اندیشه‌ای بود. جالب توجه است در مواردی هم، شاهان صفوی در مناظراتی که بین مبلغان مسیحی و علمای اسلامی برگزار می‌شد حضور داشتند. به ویژه اگر به اقدام شاهسلطان حسین در شرکت در این مناظرات و حمایت از برگزاری این جلسات دقت نظر بیشتری داشته باشیم، می‌توان بر پیش فرضی که

1. Pietro Paolo of st Francis

حاکمیت این آخرین پادشاه صفوی را دوره سلطه قشری‌گری و فضای بسته فکری می‌دانند، تردیدهایی جدی روا دانست.

یکی از مهم‌ترین مبلغان مسیحی که آثار او در دنیای اسلام مورد توجه زیادی قرار گرفت و سرآغاز مباحث کلامی مکتوب میان علمای مسلمان و مبشران مسیحی گردید، پادری ژیرولانو گزایوه ۱۶۱۷-۱۵۴۹<sup>۱</sup> بود که در هند چند کتاب با نام‌های آئین حق‌نما، مرآت‌القدس و وقایع حواریان دوازده‌گانه را منتشر و آنها را به پارسی برگرداند. میرسید احمد علوی که از علمای بنام اصفهان بود و به نظر هانری کرین، احتمالاً با زبان عبری آشنایی داشت (به نقل از عظیم‌زاده، ص ۱۷۸) کتاب مصقل‌صفا را در پاسخ به کتاب پادری به رشته تحریر درآورد. (دانشنامه جهان اسلام، ذیل واژه پادری). همین عالم شیعی دارای کتاب دیگری با نام لوامع ربانی در رد شبه نصرانی و اللوامع الهیه است (همانجا) که بنا به بررسی رسول جعفریان، در پاسخ به کتاب دلاواله نوشته شده است (ج ۳، ص ۹۷۴)<sup>۲</sup>

جالب توجه است که با نگارش آثار علوی، زنجیره‌ای از ردیه‌های متقابل توسط عالمان مسیحی و مسلمان به رشته تحریر درآمد. از کتاب‌هایی که علیه مصقل‌صفا نوشته شد، دو نمونه آنها شناخته شده است. یکی توسط پادری فیلیپ گوادگندلی که ردیه‌ای بر اسلام و ابطال نبوت پیامبر اسلام بر زبان عربی بود (جعفریان، پدر آنتونیو، ۱۳۷۶)، که نام این کتاب، اولین بار در کتاب سیف‌المؤمنین فی قتال المشرکین علیقلی جدیدالاسلام آمده است. (دانشنامه جهان اسلام، همانجا)

کتاب دیگر، توسط یکی از نزدیکان گزایوه سابق‌الذکر، به نام آرایش‌های مصقل‌صفا (آریان، صص ۱۵۸-۱۵۹) به رشته تحریر درآمد. جعفریان این کتاب را با نام مصقل آئین حق‌نما ذکر کرده که نسخه‌ای از آن در ایتالیا موجود است (ج ۳، ص ۹۷۹)

ترجمه فارسی کتاب دیگری بنام تعلیم‌المسیحی یا تعلیم عیسوی در بیست و هشت فصل در دست است از ریشلیو کشیش لوسون. این کتاب در سال ۱۶۳۶ میلادی در شهر حلب به عربی ترجمه شد و گزارنده آن کشیشی به نام پدر ژوست دوپوو بود که همو، زمینه ترجمه آن را به فارسی فراهم کرد (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۷).

پدرآنتونیو دوژزو<sup>۳</sup> کشیش پرتغالی که از فرقه آگوستینی و ساکن اصفهان بود و پس از مسلمان شدن نام علیقلی بر خود نهاد، دو کتاب در رد مسیحیت نوشت. کتاب سیف‌المؤمنین فی قتال المشرکین که رسول جعفریان آن را «ترجمه شرح و نقد سفر پیدایش» نامیده است (ج ۳، ص ۱۰۰۱) و احتمالاً در پاسخ کتاب

۱. در منابع به صورت ژروم گزایوه، جروم خاویه نیز آمده است.

۲. این کتاب منتشر شده است. علوی عاملی، احمدبن زین‌العابدین، مصقل‌صفا: در نقد کلام مسیحیت، مقدمه، تصحیح و تعلیق حامد ناجی اصفهانی؛ با اهتمام و مقدمه مختصر جمال‌الدین میردامادی؛ به‌انضمام گفتار حسن سعید، هانری کرین، قم، انتشارات امیر، ۱۴۱۵ق. = ۱۳۷۳.

۳. همو گزارش مفصلی از کتاب‌های این عالم ارائه کرده است. (همان، صص ۹۷۴-۹۷۷)

4. P.Antonio de Jesus

فیلیپ گوندلی بوده است که موضوع آن در تقد و ترجمه عهد عتیق است. کتاب دیگر او *هدایة الصالین و تقویة المؤمنین* است که به نام شاه‌سلطان حسین در چهار قسمت در اثبات اسلام و در رد مسیحیت و اثبات امامت و مهدویت نوشته شده است.<sup>۱</sup>

جدیدالاسلام دیگر، حسینقلی داغستانی از ارامنه شیروان بود که پس از سفر به روسیه و عثمانی در بغداد مقیم شد و علاوه بر نگارش کتاب *ظلم الملل* که تحقیقاتی درباره فرق اسلامی است، کتاب *اخبار النجاری* را در مسائل مربوط به ادیان مسیحی و یهودی نوشت و به مردم و دولت‌های مسلمین توصیه نمود که حقوق اجنبی‌ها را رعایت کنند و از ظلم و تعدی به آنها خودداری نمایند. (عظیم‌زاده، ص ۱۹۱)

ترجمه انجیل توسط محمدباقر خاتون‌آبادی در دوره شاه‌سلطان حسین از جهات بسیاری از اهمیت زیادی برخوردار است؛ به ویژه از آن جهت که مترجم، از اعظام علمای صفوی بوده و اولین کسی بود که منصب ملاباشی و رئیس‌العلماء داشته است. (جعفریان، ج ۳، ۹۸۶). همین موضوع خود می‌تواند مؤید ادعای پیش‌گفته ما مبنی بر وجود شرایط مساعد حاکم بر فضای فکری و اجتماعی عصر صفوی در برگزاری مناظرات و تضارب آرا باشد.

دو متنی که توسط جدیدالاسلامان ارمنی و گرجی در رد مسیحیت نوشته شده است نیز حایز اهمیت زیادی هستند. اولی اعتراف‌نامه نام دارد که خاطرات یک ارمنی مسلمان شده است و شرح کاملی از روند مسلمانی خود ارائه می‌دهد. دیگری، متن منظوم یک گرجی جدیدالاسلام به نام یسه است که در این اشعار به اثبات اسلام و تشیع و رد مسیحیت پرداخته است و خود او ترجمه فارسی هر لغت را در زیر لغات گرجی نوشته است (صفت گل، همانجا).

اسنادی که از دوره صفویه باقی مانده است نیز برای بررسی موضوع مورد نظر ما از اهمیت زیادی برخوردار هستند. از جمله شاه‌سلطان حسین در پاسخ به درخواست پاپ اینوسان دوازدهم مبنی بر عدم تعقیب و آزار گروندگان به مسیحیت، اظهار می‌دارد که با صدور فرمانی مبلغین مسیحی را در امور خود آزاد گذاشته و مزاحمت نسبت به H‌نان را ممنوع کرده است، به شرط آنکه مرتکب امری خلاف مذهب طریقه اثنی عشری نگردند. (نوایی، ۶۷-۷۹)

فروپاشی صفویه که دوره‌ای طولانی از نبود قدرت متمرکز را به دنبال داشت، بالطبع بر فعالیت‌های تبلیغی نیز تأثیر گذاشت و در فضای سیاسی-اجتماعی جدید، رونق پیشین مباحثات و مناظرات مذهبی تکرار نشد. اما این به معنای تعطیلی فعالیت‌های مبلغان مذهبی مسیحی نبود؛ زیرا حضور کشیش فرانسوی بازن به عنوان طبیب نادرشاه خود گواه امیدواری این مبلغان برای فعالیت در جامعه ایران بود.

جالب توجه است که نادرشاه مجمعی از علمای اسلامی، مسیحی و یهودی درباره «صحیح بودن مذهب جعفری» تشکیل داد که این جلسات تا دو ماه و نیم ادامه داشت. (مرعشی، ص ۹۶). همچنین دستور نادر مبنی بر ترجمه انجیل توسط میرزا مهدی‌خان استرآبادی، حکایت از تداوم سنت نهاده شده دوره صفوی

۱. جعفریان آثار و مناظرات علی‌قلی را به صورت مفصل بررسی کرده است. (ج ۳، صص ۱۰۷۰-۱۰۰۱)



در این زمان است.<sup>۱</sup> نیز، اسنادی از کریم‌خان و علی‌مرادخان زند برجای مانده است که فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان را تأیید کرده‌اند. (حایری، ۲۰۶-۲۰۵)

در دوره قاجار، نیز فعالیت‌های تبلیغی رواج زیادی پیدا کرد که به صورت گذرا می‌توان به این مبلغین اشاره کرد:

انگلیسی: هنری مارتین، کاپیتان پیتر گوردن؛ آنتونی گرووز؛ بوتی اسکاتلندی؛ ژوزف وولف؛ موری ویسکارز؛ آرون اشترن؛ اشترن خوس؛ پدر روبرت بروس به همراه همسرش؛ ای. اف. هورنل؛ پدر سی. اچ. استیلمن

آمریکایی: اسمیت و دوایت؛ جوستین پرکینز و همسرش؛ آلیانس فرانسه؛ آلیانس اسرائیلیت؛ دکتر جوردن (جهانبخش ثواقب، صص ۱۰۶-۱۰۱)

در این دوره نیز فضای فکری مباحثات کلامی و نگارش رساله‌های ضد مسیحی جان تازه‌ای گرفت. به نظر می‌رسد فعالیت‌های تبلیغی هنری مارتین کشیش انگلیسی در تهران، اصفهان و شیراز و به ویژه تألیف کتاب میزان‌الحق او، موجب پیدایش موج گسترده‌ای در پاسخ به شبهات وی و نیز ردیه‌نویسی بر آئین مسیحیت شد. الرد فادری توسط میرزا عیسی فراهانی، الرد فادری توسط محمدحسین خاتون‌آبادی، حجت‌الاسلام یا برهان الملّه توسط ملاعلی نوری اصفهانی، سیف‌الامه توسط ملا احمد نراقی و رساله ناتمام میرزای قمی از مهمترین آثار بود که علیه میزان‌الحق نوشته شدند.

راهب پروتستان کارل گوتلیب فاندرا آلمانی (۱۸۶۵-۱۸۰۵) که دو بار به ایران سفر کرد نیز موجب نگارش رساله‌ای علیه مسیحیت شد که لسان‌الحق فی اثبات مظالم المسیحین توسط میرزا یوسف قره‌داغی از نمونه این آثار است. همچنین بایسته است به کتاب رادالشبهات در نقد مسیحیت و یهودیت<sup>۲</sup> و نیز کتاب‌های بیان‌الحق نوشته میرزا صادق فخرالاسلام و الهدی الی دین مصطفی شیخ محمد جواد بلاغی که علیه مقاله فی اسلام جرجیس فرنگی نوشته شدند نیز اشاره شود.

### زندگی و زمانه نویسنده

میرزا ظهیرای تفرشی که به نام‌های ظهیرالدین، ظهیرا، ابوالفضل علیا، و ابوالفیض خوانده شده، از عالمان و شاعران عصر شاه‌عباس دوم، شاه سلیمان و شاه‌سلطان حسین صفوی است. پدر ظهیرا، ملامراد تفرشی (۱۰۵۱-۹۶۵) نیز از عالمان زمان خود بوده که تعلیقه سجادیه، لب‌الفرائد، بالوسيلة الرضویة، حاشیه‌المختلف، الذریعة الحسینیة، العرصة المهدویة، الرضیة الحسینیة، نموذج الموسوی و رساله مباحثات از آثار برجای مانده از او هستند.

۱. *انجیل نادرشاهی*: متی، مرقس، لوقا و یوحنا، ترجمه میرزاهمدی‌خان استرآبادی، با همکاری میرمعصوم خاتون‌آبادی، میرعبدالغنی خاتون‌آبادی؛ به کوشش رسول جعفریان، تهران، علم، ۱۳۸۸.

۲. بهبهانی، محمد علی بن وحید، رادالشبهات، تصحیح سید مهدی رجایی، انصاریان، قم، انتشارت، ۱۴۱۳ق.

منابع مختلفی همانند تذکره حزین لاهیجی (تذکره المعاصرین)، تذکره صبح گلشن از سیدعلی حسن خان صاحب، کتاب نجوم السماء در تذکره علما و فضلاء فرقه امامیه از مولوی میرزا محمد علی کشمیری الاصل، قاموس الاعلام از شمس‌الدین سامی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب یا کنی و القاب از محمدعلی مدرس و الذریعه الی تصانیف الشیعه از شیخ آقا بزرگ تهرانی، شرح حال ظهیرای تفرشی را آورده‌اند (اکبری و حیدری، صص ۸۷-۸۶).

اما مأخذ اصلی درباره شرح زندگی تفرشی، تذکره نصرآبادی (آغاز تألیف در ۱۰۸۳ هـ ق) است. او، نام ظهیرا را در صف سوم از فرقه اول که به شرح حال علما و فضلا اختصاص دارد، این‌گونه آورده است: «ظهیرا، خلف مرحوم مولانا مراد تفریشی است، طالب علم و درست سلیقه است، چمن خاطرش از سحاب فیض الهی هم دوش طراوت و گلزار طبعش از بحر فضل نامتناهی هم آغوش نظارت، در نظم و نثر سلیقه اش نهایت لطافت دارد. بنا بر وفور قابلیت نظارت و پیش‌نماری ولایت گرجستان به وی مفوض شده به اتفاق عالی‌جاه شاه‌نظر خان والی کاخ روانه آن ولایت شد و الحال در آنجاست. حسن سلوکش به مرتبه‌ای است که عالی‌جاه معزی‌لیه از سخن و صواب دید او یکسر عدول نمی‌نماید، طبعش در ترتیب نظم و نثر و حل معما هم ربط دارد و نهایت قدرت و لطافت دارد». در ادامه چهار رباعی و نه بیت از اشعار وی را آورده است (نصرآبادی، صص ۱۷۱-۱۷۰).

دیگر از کسانی که به شرح حال او پرداخته‌اند، حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳) است که خود را از شاگردان ظهیرا می‌داند و می‌نویسد: «المولی الهمام، ظهیرالانام، رحمة الله علیه، فاضل عالی مقام و ملک الکلام بود خلف فاضل مرحوم ملامراد تفرشی است که از مشاهیر علما و صاحب حواشی متداوله است بر کتب احادیث و اصول و فروع و غیر ذلک و خدام ظهیرا به ذکاء و حدت فهم و استقامت طبع و جامعیت فنون علمیه، خصوصا علم حساب و هندسه و هیات موصوف و بین الافاضل به تبحر معروف، طبعش محک ناقص و کامل و نقاد رائج و کاسد، رد و قبول او را مسلم می‌داشتند و چون لطافت طبع و علو همت و فضائل نفسانیه‌اش پایه‌ی کمال داشت به معاشرت ابنای عهد راضی نشده و از وسائل دنیوی معرض و به افاده علوم هم چندان التفات نکرده، گوشه‌ی منزل خمول را پسندیده می‌داشت، بنابر آن بین‌الجمهور آن معرفت و اشتهاری که فرومایه‌تران از منزلت او به وسیله خود نمائی و سعی و تلاش در حصول جاه و سعت معاش داشتند، خدمتش را حاصل نگشت و به انس و الفتی که با والدین خا کسار داشت پیوسته به منزل ایشان رسیده، ایام و لیالی به صحبت گذرانیدی و فقیر از مستفیدان آن مجلس عالی بودی، در شعر و انشا و سخن‌سنجی یگانه و به فطرت بلند از نوادر زمانه».

حزین بعد از شرح حال ظهیرا، که همانند نصرآبادی او را در ردیف علما و فضلا می‌آورد، هفت بیت از او را از حافظه خود نقل می‌کند و از دعائی که در حق او می‌کند پیداست که در آن زمان ظهیرا در قید حیات نبوده است (لاهیجی، صص ۲۶-۲۵).

مؤلف تذکره صحف ابراهیم(ع)، نیز عین کلام حزین لاهیجی را در شرح حال ظهیرا نقل و تکرار می‌کند. سایر منابع از قبیل ریحانة الادب و قاموس الاعلام همان کلام حزین و نصرآبادی را به اختصار نقل کرده‌اند.

در تذکره مجمع النفایس علیخان آرزو راجع به ظهیرا می‌نویسد: «طالب علم از شاگردان حسین خوانساری بود بسیار حسن پرست بود» و بعد یک رباعی از او نقل می‌کند. (اکبری و حیدری، ص ۸۹) جعفریان با استناد به جمله دعایی «قدس‌الله روحه الزکیه» که کاتب نسخه مطلع و مغارب در سال ۱۱۱۴ هـ ق بر نام تفرشی افزوده است، بر این باور است که او حداقل تا این سال در قید حیات بوده است (ج ۳، ص ۹۸۱). فهرست‌نویس نسخ کتابخانه ملی ملک نیز بدون استناد به منبع خاصی، سال وفات او را ۱۰۲۰ هـ ق ذکر کرده است.

همانطور که نصرآبادی به آن اشاره کرده، تفرشی در گرجستان هم منصب مذهبی پیش‌نمازی را بر عهده داشته که از مناصب رسمی متعلق به علما بود (مانند مدرسی، امام‌جمعه و تولیت مدارس و بقاع) که تعیین آن از اختیارات صدر بوده است (تذکره‌الملوک، ص ۲؛ دستورالملوک، ص ۱۷۳) و هم در امور اداری و دیوانی گرجستان از چنان جایگاهی برخوردار بوده که به قول نصرآبادی، شاه‌نظرخان حاکم کاخ<sup>۱</sup> «از سخن و صواب‌دید او عدول نمی‌نماید». خود تفرشی اقامت خود در گرجستان را از زمان شاه‌عباس دوم می‌داند که برای «تعالیم معالم دین و رتق و فتق مهمات دولت» در آنجا بوده و این گفته وی، موید منصب بالای دینی و دیوانی او در گرجستان آن روز می‌باشد.

### آثار تفرشی

ظهیرالدین نویسنده‌ای نسبتاً پر کار بوده که از او آثاری به فارسی و عربی بر جای مانده است. از آثار عربی او، یکی حاشیه‌ای است بر حاشیه شیخ بهائی بر تفسیر انوار التنزیل از قاضی بیضاوی. ظهیرالدین

۱. نام اصلی او آرچیل (۱۷۱۳-۱۶۴۷م) بود که پس از گرویدن به اسلام لقب شاه‌نظر را از شاه‌عباس دوم به دست آورد و به عنوان حاکم کاخ (۱۰۷۴هـ ق/۱۱۶۴م) انتخاب شد. پدرش واختانگ پنجم (شاه‌نواز خان) نیز حاکم کارتل (به مرکزیت تفلیس) بود. شاه‌نظر خان پیش از حاکمیت بر کاخ، به مدت دو سال (۶۳-۱۶۶۱م) فرمانروایی بخش شرق گرجستان (ایمرت/باش‌آجق) که تحت تسلط عثمانی بود را بر عهده داشت. بنا به پیشنهاد پدرش، شاه‌عباس دوم او را حاکم کاخ کرد که تا ۱۶۷۵ این منصب را بر عهده داشت. دربار ایران در این سال شاه‌نظر را برکنار کرد و او با وعده پاشای آخال‌تسیخه (جنوب غرب گرجستان که تحت تسلط عثمانی بود) برای به دست آوردن تاج و تخت ایمرت به کوتائیس (مرکز ایمرت) رفت. پادشاهی او چندان نپایید و مجبور شد که در سال ۱۶۷۹ به روسیه بگریزد. در روسیه نیز اقبال چندانی نداشت زیرا تا سال ۱۶۸۶ اجازه ورود به مسکو به او ندادند. پس از دست‌یافتن برادرش گیورگی یازدهم (گرگین خان) به حکومت کارتل با وساطت او توانست در سال ۱۶۹۰ به ایمرت بازگردد. چند سالی به صورت متناوب حاکم ایمرت بود و بار دیگر مجبور شد که به روسیه بازگردد (۱۶۹۹). به نظر می‌رسد پتر اول (۱۷۲۵-۱۶۷۲) تزار روسیه، در نظر داشت زمینه بازگشت او را به ایمرت فراهم کند که این رؤیا هرگز محقق نشد. فرزندش الکساندر که در نیروی دریایی روسیه خدمت می‌کرد به اسارت سوئدی‌ها در آمد و گرچه با تلاش‌هایی توانست او را آزاد کند، اما الکساندر در هنگام بازگشت به مسکو در ۱۷۱۰م درگذشت و مرگ او ضربه سنگینی برای آرچیل بود. سه سال پس از آن (۱۷۱۳م)، خود وی نیز درگذشت و در صومعه‌ای در مسکو به خاک سپرده شد.

می‌نویسد هنگامی که توفیق یافته تا کتاب انوارالتنزیل را همراه با حاشیه شیخ بهائی بخواند - و در این هنگام حدود ۵۰ سال از وفات این دانشمند گذشته بوده - آن را خالی از ایرادهایی نمی‌بیند و از این رو به نگارش آن می‌پردازد. تاریخ تألیف این کتاب شعبان ۱۰۹۶ هـ ق است.

از دیگر آثار عربی ظهیرالدین « تلخیص المباحثات » است که صورت مباحثاتی است که بین ظهیرا و میرزا محمد محسن قاضی نامی درباره‌ی موضوع « شبهة الموردة علی قاعدة تابعية الظن للاعم الاغلب » در گرفته و محقق خوانساری نیز تقریری در این باب داشته است. این مباحثه در سال ۱۱۰۱ هـ ق صورت گرفته و طبق گفته منزوی، نسخه خطی آن به خط مؤلف، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. دیگر، رساله « اثبات الواجب » است که گفتاری است پیرامون اثبات واجب تعالی که مؤلف در تعقیب بحث‌های میرزا محمد شیروانی و آقا حسین خوانساری نوشته و از شیروانی انتقاد کرده است. (اکبری و رحمتی به نقل از فهرست راهنمای نسخ خطی کتابخانه مرعشی، ج ۱، ص ۹۰)

اما از آثار فارسی ظهیرالدین غیر از رساله رد بر نصاری که تحریر عربی نیز دارد، رساله کم حجمی به نام مطالع و مغارب است (دانشگاه تهران، شماره ۳/۳۲۸۲) و در آن مؤلف درباره‌ی طلوع و غروب و میزان شب و روز و مسائل نجومی در جواب سؤال کننده‌ای نوشته است.

از دیگر نوشته‌های ظهیرالدین، میتوان به آثار ادبی او اشاره کرد که سه قسمت مجزا دارد: یک قسمت وصف همایون تپه است در مازندران (که در زمان شاه‌عباس دوم جزو تفرج‌گاه‌های او بوده و در جشن‌ها به دستور او چراغانی می‌شده است.) دوم نثر شبنم شاداب است که از بقیه آثار شهرت بیشتری دارد و به خصوص در هندوستان جزو کتاب‌های درسی بوده است، (این نثر در توصیف باغ عباس‌آباد در اصفهان است) و سوم نثری ادبی است در توصیف قلم.

علاوه بر موارد بالا و نسخی که در تصحیح نصره‌الحق از آنها استفاده شده است، با جستجو در فهرس نسخ خطی و کتب و مقالات، آثار تفرشی را میتوان این گونه برشمرد:

- اثبات الواجب: کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله مرعشی نجفی، شماره ۱۱/۱۲۹۹۷ و شماره ۱۳/۱۴۰۹؛ کتابخانه ملی، شماره ۳/۱۲۶۲؛ کتابخانه آیت‌الله بروجردی در قم، شماره ۶/۹۹
- جنگ ظهیرا تفرشی: کتابخانه آیه‌الله لاجوردی قم، شماره ۳۶ (یکی از بندهای آن تاریخ شنبه ۳ رمضان ۱۰۹۶ در مشهد مقدس دارد)؛ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران شماره ۱۱/۷۰
- دیباچه چمن سخن: کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، شماره نسخه: ۸۴/۱۳۴۴۳
- الرد علی شبهة الاعلم الاغلب: کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله مرعشی نجفی، شماره ۳/۸۹۴۷؛ نسخه به خط مؤلف در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران شماره ۱۱/۷۰
- شبنم شاداب: [چاپ سنگی] ظهیرالدین تفرشی مصحح محمدنعیم الرحمن، انتشار در اله‌آباد، نشر داد؛ کتابستان؛ حکیم رمضان علی ۵۳۹۱ هـ.م. (اله‌آباد: مطبعه اسرار کریمی) شماره کتابشناسی ملی در کتابخانه ملی ایران: ۱/۱/۱/۴۶۵۳؛ در دانشگاه تهران، شماره: ۵/۷۲۷۴؛ در کتابخانه ملی ملک، شماره: ۱/۰۸۶۳؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، شماره ۲/۴۹۹؛ نسخ متعدد در لاهور و لکنهو

- جواب‌الشبهتین به الرد علی الأصفیه: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی نجفی، شماره ۸۹۴۷/۱؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۴۴/۱ د
- المحاسن: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی نجفی، شماره ۸۹۴۷
- منشآت: کتابخانه شیخ علی حیدر مشهد، شماره ۱۴۲۷/۵
- نصره‌الحق (متن عربی): کتابخانه شجردرین سن بطرزبورگ، ماخذ: نشریه نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر ۸ (صص ۱۰۷-۱۰۹)
- حاشیه حاشیه الشیخ البهائی علی انوار التنزیل للبیضاوی: موسسه دهخدا، شماره ۲۸۳/۶؛ مشهد، شماره ۵۶۷۴؛ کتابخانه ملی، مرکز شیراز، شماره ۳۰۳/۳۳
- خیال نیک، کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۷۲۶۶
- دیوان ظهیرای تفرشی: کتابخانه مرکزی و مرکز دانشگاه تهران دانشگاه تهران، شماره ۶۱۰۵
- دیباچه بیاض چمن سحر: کتابخانه ملی ملک، به شماره ۱۸/۶۱۸۶
- مطالع و مغارب: دانشگاه تهران، شماره ۳/۳۲۸۲
- انشاء: دانشگاه تهران، شماره ۵/۲۴۶۵
- چهار نسخه صحیفه سجادیه به قلم او موجود می‌باشد: شماره ۳۹۵۳ دانشگاه تهران مورخ ۲۸ شعبان ۱۰۹۳؛ نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۲۹۵۳؛ نسخه مدرسه نواب مشهد به شماره ۱۶۲ (موجود در کتابخانه آستان قدس)، نسخه شماره: ۲۰۰۰ (به نقل از بشری، صص ۱۰۱-۱۰۰)

### تفرشی و نصره‌الحق در آثار پژوهشگران

گذشته از منابع متقدم که در بالا به آن اشاره شد، در پژوهش‌های سالیان اخیر نیز توجهاتی به تفرشی و کتاب نصره‌الحق شده است. به نظر می‌رسد فضل تقدم این موضوع با مرحوم عبدالهادی حائری باشد که در کتاب نخستین رویارویی‌های ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تفرشی را از عالمان دوره صفویه که به مقابله با اندیشه‌های مسیحی پرداخته است، معرفی کرده. وی زندگی‌نامه مختصر ارائه شده تفرشی را از تذکره نصرآبادی آورده و از معرفی اجمالی نسخه نصره‌الحق و آوردن عباراتی دقیق از آن، پیداست که به یکی از نسخ آن دسترسی داشته است، گرچه نسخه مورد استفاده خود را معرفی نکرده است.

ایران‌شناس فرانسوی، فرانسیس ریشار مقاله اختصاصی با عنوان «مسیحیت و اسلام در قرن هفدهم» نوشت که با دسترسی به نسخه آستان قدس به معرفی محتوا و مضمون نصره‌الحق پرداخت. گرچه مقاله ریشار مختصر است اما دارای توضیحات و نکات تکمیلی ارزشمندی نسبت به معرفی مارکاریس حلبی، پادری گبرائیل فرنگی، شاه‌نظرخان و اوضاع گرجستان است. چند اشتباه فاحش نیز در مقاله او دیده می‌شود. او نسخه آستان قدس را ناقص و فاقد تاریخ می‌داند، در صورتی که این نسخه هم کامل است و هم کاتب، در آخرین صفحه نسخه تاریخ کتابت آن را «شوال المکرم تنگور ئیل ۱۲۹۲» ثبت کرده است. دیگر اشتباه او، اشاره به مرگ پادری در ایروان است، در صورتی که تفرشی از بازگشت او به ماوی اصلی خود صحبت

کرده نه از مرگ او در ایروان. ریشار بدون استناد به منبع و مأخذی مرگ او ۱۶۶۸ می‌داند. در مورد دیگر آورده است که «در نشست خصوصی (مجلس خاص) شاه‌نواز خان - یعنی نایب‌السلطنه گرجستان، وختانگ پنجم<sup>۱</sup> - او و دیوان بیگی‌اش به نام اردشیربیگ تأیید کرده‌اند که نویسنده کتاب در مناظره با بطریق پیروز شده است»؛ در صورتی که اصل ماجرا در کتاب نصره‌الحق به گونه‌ای دیگر آمده است. تفرشی، به مجلسی اشاره می‌کند که شاه‌نظرخان در روزی که نصاری روزه بوده‌اند، ناخواسته مرغ کبابی به اردشیربیگ دیوان‌بیگی تعارف می‌کند، اما پس از آگاهی از روزه‌دار بودن اردشیربیگ، اظهار می‌دارد که پس از پیروزی تفرشی در مناظره با کشیشان گرجی و برهم زدن این اصول اعتقادی، بر آئین مسیحیت ماندن دیگر توجیهی ندارد.

اشتباه دیگر ریشار، آوردن عبارتی از تفرشی در شکایت از اقدامات ماکاریوس حلبی در مسیحی کردن مسلمانان است که در نسخه آستان قدس و در دیگر نسخ، چنین مطلبی نیامده است. نکته آخر در این باره، گفته ریشار مبنی بر درخواست تفرشی از پادری برای مناظره است، در صورتی که تفرشی به صراحت اعلام می‌کند که این پیشنهاد از طرف پادری بوده است.

پژوهشگر معاصر، رسول جعفریان نیز در ضمن مقالاتی و از جمله در جلد سوم صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست به بررسی زندگی و آثار تفرشی پرداخته است که در قسمت‌هایی از این مقدمه از آن استفاده شده است.

مقاله منوچهر اکبری و حسن حیدری با نام ظهیرای تفرشی و آثار او در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نیز شایسته یادآوری است که در چند صفحه آغازین، به معرفی تفرشی و آثار او پرداخته شده است، اما بقیه مقاله بررسی ساختار نویسندگی و ادبی تفرشی می‌باشد.

در مدخل «پادری» دانشنامه جهان اسلام نیز اشاره مختصری به پادری گبرائیل فرنگی و ردیه‌نویسی تفرشی علیه او شده است. سایر مقالات و کتبی که به بررسی این موضوع پرداخته‌اند دارای نوآوری تازه‌ای نمی‌باشند و عمدتاً مطالب خود را از آثار فوق اقتباس کرده‌اند.

### بخش‌ها و فصول نصره‌الحق:

نصره‌الحق در پنج بخش تدوین شده است. بخش اول دیباچه است که با تحمیدیه آغاز می‌شود و نویسنده ضمن معرفی خود به حضورش در گرجستان برای «تعالیم معالم دین و رتق و فتق مهمات دولت» پرداخته که حکایت از منصب دینی (به گفته نصرآبادی منصب پیش‌نمازی) و نیز مسئولیت دیوانی‌اش در گرجستان از زمان شاه‌عباس دوم داشته است. در ادامه به انگیزه‌ها و علل نگارش کتاب می‌پردازد که اصل

۱. واختانگ پنجم پس از انتصاب به پادشاهی کارتل (۱۰۸۷-۱۰۶۹ هـ ق/ ۱۶۷۶-۱۶۵۸ م) لقب شاه‌نواز را از شاه‌عباس دوم دریافت کرد او اولین فرد از شاخه موخرانی (Mukhrani) خاندان باگراتیونی (Bagrationi) بود که تا زمان مرگ، پادشاهی کارتل به مرکزیت تفلیس را در اختیار داشت.

آن به نام تبصرة‌الحق و به زبان عربی بوده که در چهارمین سال حضورش در گرجستان «برای رد اباطیل و نقض اضالیل رساله» پادری گبرائیل فرنگی به نام «انتخاب دین الهی» (دانشنامه جهان اسلام، ذیل واژه پادری؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۶) که در تبریز تألیف نموده، به رشته تحریر درآورده است.<sup>۱</sup> تفرشی مدعی است که در تبریز بسیاری از بزرگان از رساله تفرشی مطلع شدند که نه تنها به آن پاسخ ندادند بلکه آن را نیز پسندیدند. ظهیرا به دیدارش با شاه‌سلیمان صفوی در قزوین اشاره می‌کند که بنا به نظر این پادشاه صفوی، خود وی متن عربی کتاب را به پارسی برگردانده است.

**بخش دوم** با عنوان آغاز نام‌گذاری شده که در قالب سه مجلس مناظره، شرح مفصلی از مناظرات نویسنده با مسیحیان ارائه شده است. مجلس اول با ماکاریوس حلبی بطریق انطاکیه<sup>۲</sup> که تولیت کلیسای «قدس خلیل» را بر عهده داشته برگزار شده که تفرشی با طرح بحثی درباره تضاد در انجیل‌ها در مناظره پیش قدم می‌شود. همان‌طور که تفرشی گفته ماکاریوس دارای مجموعه‌ای درباره مسیحیت بوده است که امروزه نیز این مجموعه در دست می‌باشد. محورهای این مناظره، حول محور تعداد روزها و شب‌های بر دار بودن حضرت مسیح و ایلیا بودن یا نبودن مسیح بوده است. ظهیرا مدعی است که مناظره اول دارای چنان تأثیری بوده که اوازه آن تا دربار شاه‌نواز خان حاکم تفلیس هم رسیده است.

۱. گابریل دو شینون (Gabriel de Chinon) کشیش فرانسوی از فرقه کاپوسن بود که در منابع فارسی و نصره‌الحق به پادری افرنجی/فرنگی مشهور است. پدر گابریل پس از مدتی اقامت در بغداد در سال ۱۶۲۶م به اصفهان و سپس تبریز آمد و سالیان متمادی در آنجا مقیم بود و صومعه کاپوسن‌ها را پی افکند. وی در مدت اقامت خود زبان فارسی را آموخت و داستان‌هایی چون جودیت، خواب دیدنی بخت‌النصر، داستان مسیح یا مرآت‌القدس، داستان احوال حواریان، و کتاب انتخاب دین الهی را به فارسی تألیف یا ترجمه کرد. نوشته‌های او مورد استفاده سفرنامه‌نویسان بعدی همانند تاورنیه قرار گرفت (دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل تاورنیه) و به نظر می‌رسد گفته ریشار مینی بر وجود دست‌نوشته‌ای او در آرشیو فرانسه همین نوشته‌هایی باشد که تاورنیه از آنها استفاده کرده است. او در تبریز تحت حمایت وزیر آذربایجان، میرزا ابراهیم و پسرش میرزا محمد طاهر قرار داشته است. در سال ۱۶۶۶ به گرجستان رفت که در کنار فعالیت‌های تبلیغی به طبابت نیز مشغول بود. ریشار فعالیت‌های پادری را در گرجستان موفقیت‌آمیز می‌داند و به نام‌های اشاره می‌کند که حاکی از تلاش او برای اتحاد کلیسای کاتولیک رم با کلیسای گرجستان است. پس از گرجستان پادری به ایروان آمد و در آنجا نیز فعالیت‌های مختلفی تبلیغی زیادی انجام داد و در سال ۱۶۶۸ (طبق گفته ریشار) درگذشت.

۲. یوسف یوحنا ملطینی که بعد از رسیدن به منصب بطریقی (Patriarch) انطاکیه (حلب) به ماکاریوس سوم زعیم (Macarios III Zaim) (درگذشته به سال ۱۶۴۷) مشهور شد، برای تأمین نیازهای مالی کلیسای انطاکیه که بدهی‌هایی از زمان بطریق قبلی بر جای مانده بود به همراه پسرش آرشید یا کرپل به کشورهای مختلفی سفر کرد. تفرشی در مجلس اول از برکناری او توسط عثمانی‌ها خبر داده و سفر او را تلاش برای جمع‌آوری کمک مالی در بازگشت او به منصب بطریقی قدس خلیل می‌داند. او در هنگام مسافرتش به روسیه در حدود سال ۱۶۶۵ از گرجستان عبور کرده و مدتی در آنجا اقامت داشت و احتمالاً در سال ۱۶۶۹ نیز دوباره به آنجا برگشت. او در گرجستان با استقبال گرم مواجه شد، زیرا در گذشته روابط نزدیکی با کاتولیکوس ماکسیم (متوفای سال ۱۶۵۶) که قبلاً در بیت‌المقدس با وی آشنا شده بود) برقرار کرده بود. (ریشار، همانجا).

مناظره دوم با یک کشیش رومی‌الاصل بدون برنامه قبلی و بنا به درخواست او در منطقه لیلو از مناطق کاخ گرجستان برگزار شده است. تفرشی با نقل جمله‌ای از شاه‌نظر خان که این مناظره را «خالی از تفرج و تماشایی نیست»، به نوعی این مناظره را فروتر از شأن و جایگاه خود می‌داند. بنا به درخواست کشیش، این گفت‌وگو با نقل خلاصه‌ای از مناظره اول آغاز می‌شود و با بحث پیرامون آن موضوع و نیز عمل کردن مسلمانان و مسیحیان به گفته‌های یوحنا پیغمبر و نیز شرب خمر و مسکرات خاتمه می‌یابد. نویسنده خود را نیز در این مناظره کامیاب می‌داند و مدعی است که گرجیانی هم از او طرفداری کرده‌اند و اخبار آن به سرعت در همه‌جا پراکنده شده است.

مناظره سوم با پادری گبرائیل فرنگی بوده که قبل از آن، چندبار مباحثاتی میان آنها برگزار شده و در چند مورد آنها، شاه‌نظر خان والی کاخ هم حضور داشته است و بنا به پیشنهاد تفرشی، در این مناظره نیز والی کاخ به همراه جمع زیادی از مسلمانان و کشیشان گرجی حضور داشتند. این مناظره هم در منطقه لیلو برگزار شد. مطابق مناظره اول و دوم، تفرشی خود را پیروز این مناظره نیز می‌داند و اظهار می‌دارد پس از آن بوده که تصمیم به نگارش نصره‌الحق می‌گیرد.

تفرشی **بخش سوم** را سه مقدمه نامیده است. که شامل سه مقدمه و به مثابه مدخل به موضوع اصلی می‌باشد. این مقدمه‌ها عبارتند از: مقدمه اول: در تقریر اعتقادات نصاری با اشاره اجمالی به آنچه ایشان آن را دلیل معتقدات خود ساخته‌اند. مقدمه دوم در بیان آنچه ناظران را بصیرت میفزاید و معدالک در تمیز مناظرات آینده و معین است. مقدمه سوم: در تمهید معارضه نمودن ادله نقلیه ایشان به آنچه در اناجیل اربع و در کتاب مزامیر منسوب به حضرت داود علی نبینا و(ع) یافت می‌شود از اطلاق لفظ اب بر الله تعالی شانه نسبت به غیر مسیح(ع) و همچنین از اطلاق لفظ ابن الله بر غیر مسیح(ع).

**بخش چهارم** دارای دو مقاله است. مقاله اول بر موضوع تثلیث تمرکز نموده و در قالب شش مقدمه در تعریف علم، انواع هستی، ازلیت، الهیت، تناهی، لاتناهی، طبیعت الهیه، ولادت و تعاریف آن، ضمن تشریح معتقدات مسیحیان، با ارائه دلایلی در مقام رد و نقض آنها برآمده است. مقاله دوم با عنوان «در مناظره با ایشان در مقام ثانی اعنی اتحاد ابن ازلی با انسان مولود از مریم(ع) و الهیت مسیح(ع)» است که حاوی پنج فصل بوده و نویسنده در آنها به بررسی و رد اعتقادات مسیحیان در ارتباط با اقاییم سه‌گانه، تشخیص و مشخص بودن دو شخص در یک شخص، اتحاد الهی با انسان مولود از مریم(ع) و موضوع اتحاد و الهیت مسیح(ع) پرداخته است.

با شرح نسبتاً مفصلی از چگونگی و تاریخچه پیدایش اناجیل چهارگانه (یوحنا، مرقس، لوقا و متی)، تفرشی به **بخش پنجم** که خاتمه نام دارد وارد می‌شود. در ادامه با آوردن یک فصل با عنوان «در ذکر تفصیل تناقض و تدافع انجیلیان با یکدیگر»، به ارائه شواهدی از تناقض‌های این اناجیل در موضوعی واحد می‌پردازد. ظهیرا این تناقض‌ها را ناشی از برداشت‌های نادرست و نقل ناقص راویان می‌داند و آنها را در سبزه مورد تنظیم می‌کند.



### بررسی اجمالی و ویژگی‌های نصره‌الحق:

تفرشی در دیباچه می‌گوید که پادری گبرائیل افرنجی پس از اقامت در مصر و آشنایی با زبان عربی به اصفهان و تبریز آمده است و رساله خود را در آن شهر نگاشته است، و برای دیدار او به تفلیس آمده است. پیشینه‌ها مناظره هم از طرف پادری بوده و او در مقام پاسخ مکتوب به رساله وی (تفرشی در متن کتاب، سال ۱۰۸۷ هـ ق را سال تألیف کتاب خود ذکر می‌کند) در مقام پاسخ مکتوب به وی هم برآمده است. جالب توجه است که تفرشی، نام کتاب پادری را ذکر نکرده<sup>۱</sup> و آنچنان که بایسته است به معرفی بخش‌ها یا فصول آن نپرداخته است. او رساله پادری را به زبان عربی می‌داند که از نظام و ساختار درست این زبان بهره‌مند نبوده است و محتوای آن را «در بیان حقیقت دین نصاری و تصحیح اصول آن به ادلیه عقلیه و نقلیه» ذکر کرده است. تفرشی مدعی است که رساله را به دقت بررسی کرده و از آنجا که بنیاد و اساس آن بر موضوع «ولادت» بنا نهاده شده، تصمیم گرفته در مناظره نیز صرفاً بر این موضوع تمرکز کند؛ و در صورت اثبات تناقض و رد این موضوع (که به مثابه اساس و بنیاد کتاب بوده)، سایر مباحث کتاب نیز به خودی خود، باطل و مردود می‌شوند. از سوی دیگر به دلیل مشغله‌های کاری خود و نیز اشتغال پادری به طبابت، فرصت مناظره برای همه موضوعات کتاب فراهم نمی‌شده است و از این رو یک موضوع به عنوان محور مناظره انتخاب شده است.

زبان مورد استفاده در همه این مناظره‌ها، ترکی بوده که دلیل آن، عدم آشنایی تفرشی با زبان گرجی بوده است. البته پادری نیز که طرف مناظره سوم بود، گرجی نمی‌دانست و از این رو شاه‌نظر خان که علاوه بر گرجی به ترکی هم تسلط داشته، در همه این مجالس نقش مترجم را نیز ایفا می‌کرده است. از گفته‌های ظهیرا چنین برمی‌آید که روند مناظره از چارچوب کاملاً مورد قبولی برخوردار بوده، به گونه‌ای که شرح این مباحثه، گفت‌وگوهای آکادمیک عصر حاضر را به ذهن متبادر می‌کند. به عنوان نمونه، قبل از تشکیل مجلس سوم، چند «پیش‌مجلس» و مجالس جزئی که در چند مورد آنها شاه‌نظر خان هم حضور داشته، برگزار شده است. تفرشی این پیش‌مناظرات را به عنوان وسیله‌ای برای آگاهی به روش افرنگی می‌داند زیرا که به زعم او، پادری «به غایت محیل و بازیگر بود». توافق بر سر مفاهیم و تعریف آنها مانند کلی، جزئی، جنس، نوع، مباین، موافق و... پیش از شروع مناظره و نیز ثبت تعریف مورد قبول طرفین توسط شاهین نامی که به این مباحث آشنایی داشته، نیز حکایت از روشمند بودن این مناظره دارد. و دست بر قضا همین موضوع بود که به قول تفرشی، پادری را به چالش کشاند و او را در دفاع از مدعیاتش ناکام گذاشت.

اصرار تفرشی بر تمرکز مناظره بر موضوع «ولادت»- که آن را بخش اساسی و مبنایی رساله پادری می‌داند- نیز نقش مهمی در محدود ماندن چارچوب موضوعی مناظره داشت و از این رو از کشاندن مباحث به سایر موضوعات، جلوگیری کرد و به قول ظهیرا «مجال مکابره» برای وی باقی نگذاشت.

۱. اشاره شد که نام کتاب او «انتخاب دین الهی» بوده که اکنون در دسترس نیست.

بنا به گفته تفرشی، پادری فرنگی، علی‌رغم تلاش‌های فریب‌کارانه، قادر به پاسخ‌گویی به تناقض‌های رساله خود نبود و طرف بازنده ماجرا شد. از این رو در گرجستان آبرویی برای وی نماند و به ایروان رفت و پس از یک سال به ماوی اصلی خود بازگشت.<sup>۱</sup>

روش تفرشی در همه بخش‌های کتاب، این‌گونه است که ابتدا عقاید و باورهای مسیحیان در موضوع مورد بررسی را با استناد به اناجیل چهارگانه شرح می‌دهد، سپس دلایل بطلان آنها را با دلایل عقلی و نیز استناد به خود این اناجیل توضیح می‌دهد. به ویژه استنادات پی در پی او به آیات مختلف اناجیل و ذکر تفاوت‌های آنها در موضوعی واحد و نیز اصرارش در تعریف مفاهیم و محدود ماندن موضوع مناظره، گواه روشنی از تسلط او بر موضوع مناظره و نیز فن مجادله دارد.

از اشارات او به تاریخچه تحولات و نیز اختلافات فرقه‌ای بین ملکائیه و یعقوبیه و نیز کتاب‌هایی که در قرون اولیه و میانه درباره مسیحیت نوشته شده و نیز رساله‌های جدیدی که توسط مبلغین مسیحی در هندوستان نوشته شده که تفرشی علاوه بر ذکر آنها در متن کتاب، در مناظرات نیز به آنها ارجاع می‌دهد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تفرشی آشنایی لازم را با منابع غیر اسلامی و به ویژه کتب تاریخی و مذهبی مسیحیان داشته است، و بنا به اشارات وی احتمالاً کتابخانه مهمی از این آثار در تفلیس موجود بوده است. نکته جالب توجه دیگر، توجه تفرشی به تحولات واژگانی و معنایی کلمات در بستر زمان و تغییرات معنایی کلمات در هنگام ترجمه از زبانی به زبان دیگر است که برای اثبات استدلال‌های خود از آنها استفاده می‌کند و از این رو می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که او به نوعی با دانش زبان‌شناسی تاریخی نیز آشنا بوده است و برای اثبات مدعیات خود بر آنها تکیه کرده است.

جالب توجه است که تفرشی به جزء یک مورد که در آن به دیدار خود با حضرت مسیح(ع) در خواب اشاره کرده که در آن نظر آن حضرت را درباره اطلاق ابناالله به وی جویا شده است و مدعی است که آن حضرت نظر او را تأیید کرده (و از این رو در این مبحث اساسی تأیید حضرت مسیح(ع) را شاهد اثبات مدعای خود می‌آورد)، در سایر استدلال‌های خود، از منابع اسلامی و قرآن کریم برای اثبات دعای خود استفاده نکرده و همه تلاش او، اتکا به منابع مسیحی و نیز استدلال‌های عقلی می‌باشد و از این رو گذشته از درستی یا نادرستی این استدلال‌ها، نصره‌الحق در مقایسه با سایر ردیه‌نویسی‌های بر مسیحیت، متن بسیار با ارزشی به حساب می‌آید.

از نظر ساختار زبانی، نصره‌الحق متنی نسبتاً دشوار به شمار می‌آید که سرشار از اطلاعات کلامی، فقهی و آیات مختلف از اناجیل است. به ویژه عدم هماهنگی شماره‌های فصول و آیات آورده شده از کتب مقدس یهودیان و مسیحیان با منابع چاپی که تفرشی منبع عربی مورد استفاده عربی خود را مشخص نمی‌کند، از مهمترین گرفتاری‌های تصحیح متن بود که تلاش شد با پیدا کردن صورت صحیح این آیات و افزون

۱. ریشار از گفته تفرشی مبنی بر بازگشت پادری به ماوی اصلی خود، با عنوان مرگ او در ایروان یاد کرده است که درست نیست.

توضیحات تکمیلی در پاورقی و نیز افزودن علائم نگارشی در فهم آسان‌تر متن به خوانندگان کمک نماید.

### نسخ نصره‌الحق و شیوه تصحیح:

پس از بررسی فهرس نسخ خطی پنج نسخه نصره‌الحق شناسایی شد:

نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۰۱۴۷/۱۹

نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۰۵۹۸

نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه آستان قدس رضوی به شماره ۲۵۸م

نصره‌الحق (متن عربی)، نسخه کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۳۲۸۲/۲

نصره‌الحق (متن عربی)، نسخه کتابخانه شچدرین سن پترزبورگ روسیه

از میان این پنج نسخه، به چهار مورد آنها (به استثنای نسخه روسیه) دسترسی پیدا شد و با بررسی محتوای آنها مشخص شد که نسخه اول (کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۱۴۷/۱۹) که در یک مجموعه خطی قرار دارد و در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۱۳۱ هـ ق توسط محمدرضا تبریزی در قصبه دهخوارقان کتابت شده است و به زمان نویسنده بسیار نزدیک بوده است و با متن عربی بیشترین هماهنگی را دارد؛ و ضمن آنکه به نسبت سایر نسخه‌ها از افتادگی نسبتاً کمتری برخوردار است.

نسخه دوم (کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۵۹۸ در تاریخ ۱۲۹۹ هـ ق در جونپور هندوستان توسط سیدمهدی کتابت شده و یک نسخه مستقل است. مهمترین نقص این نسخه عدم هماهنگی شماره‌های آیات اناجیل و مزامیر با متن عربی و نسخه اول است.

نسخه آستان قدس (شماره ۲۵۸م) به خط ثلث جدید است و به همراه مصقل صفا در یک مجموعه خطی قرار دارد. تاریخ کتابت آن به سال ۱۲۹۲ هـ ق برمی‌گردد. جالب توجه است که شماره‌های آیات اناجیل و مزامیر این نسخه با نسخه اول هماهنگ است و از متن عربی پیروی نکرده است. از آنجا که علاوه بر شماره‌های فصول و آیات عهدین جدید و قدیم، از نظر افتادگی و افزودگی و نیز ترکیب جملات هماهنگی تقریباً کاملی میان این نسخه با نسخه ۲ وجود دارد، می‌توان احتمال داد که نسخه ۲ از روی این نسخه کتابت شده و یا اینکه هر دوی اینها از روی یک متن واحد کتابت شده‌اند.

در نسخ ۲ و ۴ دو فصل از بخش سوم جایجا شده‌اند (۱-۳ مقدمه اول: در تقریر اعتقادات نصاری و با اشاره اجمالی... با ۲-۳: مقدمه ثانیه: در بیان آنچه اطلاع بدان مطالعه‌کنندگان را بصیرت می‌افزاید،) که با نسخ ۱ و ۴ هماهنگی ندارند. اما در سایر مطالب همه نسخ فارسی از نظر آغاز و پایان همانندی کاملی با یکدیگر دارند و تفاوت چندان زیادی از نظر افتادگی و افزودگی در آنها مشاهده نمی‌شود. لازم به ذکر است که از بخش چهارم-فصل چهارم (۴-۲-۴) شماره‌های همه نسخ یکسان می‌شود.

نسخه عربی نصره‌الحق (دانشگاه تهران، شماره ۳۲۸۲/۲) نیز یکی از سه نسخه موجود در مجموعه خطی است که نسخه دیگر تفرشی با نام مطالع و مغارب نیز در این مجموعه قرار دارد. این نسخه عربی نیز بررسی شد که در موارد متعددی برای خواندن کلمات ناخوانای نسخ فارسی به آن استناد شد. لازم به ذکر

است که ابتدای نسخه ناقص است و پس از تحمیدیه، صفحات زیادی از آن تا ابتدای مقدمه ثانیه افتادگی دارد. این احتمال هم وجود دارد (و در صورت دسترسی به نسخه پترزبورگ و مقایسه آن با نسخه دانشگاه تهران) که متن عربی موجود صورت کامل نوشته تفرشی باشد، اما نویسنده در هنگام ترجمه آن به فارسی، بخش‌هایی را به متن افزوده باشد.

همچنین در مقایسه با نسخ فارسی، نسخه عربی را می‌توان ناتمام دانست، زیرا با بحث تسمیه پایان می‌یابد و فصل‌چهارم (در ابطال ادله نقلیه ایشان بر اتحاد و الهیت مسیح) به بعد افتادگی دارد.

بررسی مقایسه‌ای متن عربی و ترجمه فارسی که هر دو آنها توسط تفرشی صورت گرفته نیز می‌تواند موضوع یک پژوهش مستقل باشد، به ویژه که ترجمه فارسی چند سال بعد از نگارش متن عربی انجام شده و ضمن این مقایسه، می‌توان به تحولات فکری تفرشی آگاهی بیشتری پیدا کرد.

از میان چهار شیوه مرسوم تصحیح نسخ (تصحیح بر مبنای نسخه اساس، تصحیح التقاطی، تصحیح به شیوه بینابین و تصحیح قیاسی) شیوه «تصحیح بر مبنای نسخه اساس» انتخاب شده است. نسخه اساس ما نصره‌الحق موجود در کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۱۴۷/۱۹ است (اختصاراً: مج ۱) که به تاریخ ۱۱۳۱ هـ ق کتابت شده است و همانگونه که گفته شد به نسبت سایر نسخه‌ها کامل‌تر بوده و ضبط اسامی و شماره‌های فصول و آیات عهدین قدیم و جدید در آن درست‌تر صورت گرفته است و با متن عربی (نسخه دانشگاه به شماره: ۳۲۸۲/۲) هماهنگ است. مصحح، ضمن اساس قراردادن نسخه مج ۱، سایر نسخه‌ها را نیز به دقت مطالعه نموده و همه اختلافات آنها را با نسخه اساس در پاورقی آورده است که خواننده را از مراجعه به سایر نسخه‌ها بی‌نیاز می‌کند.

نویسنده در آغاز متن، نوعی بخش‌بندی برای کتاب خود ارائه می‌کند که مطالب آن نیز بر همین اساس تنظیم شده و بخش‌بندی ما هم بر همین مبنا بوده است. اما برای تنظیم دقیق مطالب و تفکیک موضوعات از یکدیگر و کمک به خوانندگان، نسبت به شماره‌گذاری زیربخش‌ها و فصول هم اقدام شده که وضعیت کلی آن در فهرست مطالب قابل مشاهده است.

موضوع نصره‌الحق در حوزه تخصصی تاریخ و کلام قرار دارد و سرشار از اصطلاحات تخصصی این علوم است و از طرف دیگر، اساس آن بر مبنای زبان فارسی نبوده بلکه از زبان عربی برگردانده شده است و از همین رو جمله‌بندی و پاراگراف‌بندی آن به سبک ادبی معمول تنظیم نشده است. مصحح تلاش نموده تا با افزودن علائم نگارشی و تفکیک جملات از یکدیگر به همراه پاراگراف‌بندی مطالب متن، آن را سامان بخشد که امید است در این راه توفیق نسبی به دست آورده باشد.

نویسنده برای اثبات استدلال‌های خود به دفعات زیاد به آیات و جملات اناجیل، تورات و مزامیر استناد کرده که در عمده موارد، نام هر فصل اناجیل و شماره آیات مربوطه را نیز ذکر کرده است. اما از آنجا که نویسنده مرجع عربی مورد استفاده خود را ذکر نکرده، لذا پیدا کردن این آیات و جملات در متون چاپی امروزین این منابع کاری دشوار بود به ویژه آنکه شماره هیچ یک از فصول نام برده شده، با متون چاپی امروز هماهنگ نبود. لذا همین مرحله، دشوارترین بخش فرایند تصحیح متن بود که تلاش شد اولاً شماره

دقیق فصول و آیات نیز اضافه شود و ثانیاً در صورت اختلاف نسخه با متون چاپی امروزی، صورت صحیح آنها نیز در پاورقی آورده شود.

\*\*\*

### علایم اختصاری

- مج ۱: نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۱۴۷/۱۹  
مج ۲: نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۵۹۸  
آق: نصره‌الحق، نسخه کتابخانه و موزه آستان قدس رضوی به شماره ۲۵۸ م  
دا: نصره‌الحق (متن عربی)، نسخه کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۳۲۸۲/۲

ر: رو

پ: پشت

- : افتادگی دارد.

+ : اضافه دارد.

※: تکرار کلمات و جملات در متن

-: عبارات و جملات متن که ویژگی معترضه دارند.

(کذا) : لغات نامأنوس

... : کلمه ناخوانا

[ ]: کلمات و عبارات اضافه شده توسط مصحح

< >: شماره صفحات نسخه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱. بخش اول: دیباچه مؤلف

<۳۷۱> بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم<sup>۱</sup>

تثنا و ستایش بی‌منتها سزاوار یکتائیت بی‌همتا که شواهد یگانگی و دلایل وحدانیتش از در و دیوار<sup>۲</sup> کثرت امکانی بر ابصار بصایر عقول نورانی درخشان و متأللیست. **فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ.** و به نزاهت قدس احدیت ذاتی و طهارت ذیل فردیت حقیقی از شبه‌ت شبه و مانند و تهمت ولد و فرزند<sup>۳</sup> بری و متعالی. بیت

میرا ذاتش از چند و چه و چون      تعالی شانہ عما یقولون

زهی رحیم و رحمان و رؤف مهربان که این<sup>۴</sup> مشتی فراهم‌آمدگان<sup>۵</sup> امتزاج اضداد و کرمان سست‌نهاد خاکزاد<sup>۶</sup> بعد از آنکه پاداش نعم نامنتهایش را که شمارندگان مقادیر شعیر و شعرات ارضین و سموات به سر حد عدان نرسیده و از کتاب امید تعدید آن جز آیت باس **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**<sup>۷</sup> نشنیده به دیوخوی<sup>۸</sup> ناسپاسی و باطل جویی حق ناشناسی، از شاهراه فطره‌الله<sup>۹</sup> بیرون [و]<sup>۱۰</sup> در سنگلاخ عقاید و ادیان باطله و خارستان ظنون و<sup>۱۱</sup> اوهام هایله<sup>۱۲</sup> دیوانه‌وش و مجنون می‌گشته‌اند. گروهی هیاکل منحوته<sup>۱۳</sup> و تراشیده تیشه اندیشه خود را به فهیم التراب شریک رب‌الارباب<sup>۱۴</sup> نقش بسته و جمعی پریشان‌نظر محض ظلمت را با نور محض ذهب‌الله بنورهم سهیم و انباز دانسته، زمره‌ای درین دریا کشتی کوشش بیجا در وحل<sup>۱۵</sup> حلول و الحاد و در گرداب وصول و اتحاد افکنده، زهی ناخداپرستان و طایفه‌ی بر لوح یقین وحدت حقیقیه‌اش از قول به اقاییم ثلث حاشا نقطه شک نهاده.

زهی ناخداشناسان باز به محض بسیاری فضل و رحمت و سرشاری جود و موهبت هم از آغاز کار و بدو

۱. آق: + به ثقتی

۲. مج ۲: + یکتایی بی‌همتا که انوار آثار وحدانیتش از پیشانی

۳. آق: فرزندی

۴. آق: - این

۵. مج ۲/آق: فراهم‌آوردگان

۶. مج ۲: خاکزاد سست‌نهاد

۷. و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را به شمارش در آورید، به درستی که خدا آمرزنده

مهربان است. (نحل/۱۸)

۸. مج ۲/آق: دیوخویی

۹. آق: + پمات ؟

۱۰. مج ۲/آق: + و

۱۱. مج ۲: - و

۱۲. مج ۲: وحشتناک

۱۳. مج ۲: گروهی از خود بی‌خبر هیاکل منحوته

۱۴. «این التراب و شریک رب‌الارباب»: خاک کجا و پروردگار عالمیان کجا؟

۱۵. باتلاق

فطرت هرگز دریچه‌ی نظر رحمت و امتنان بریشان نپوشیده و عین عنایت باز نگرفته و آن سرگشتگان [پیدای منزل ناپیدای خودسری و خودرأیی]<sup>۱</sup> و طغیان را<sup>۲</sup> را همواره به بعثت برگزیدگان حضرت اقدس، مشاعل هدایت قدم به قدم بر راه نهاده و نفس ظلوم جهول ایشان را به تلخ و شیرین بشارت و نذارت<sup>۳</sup> سوی مایده کرامت ابدی و جنت استهلاک(کذا) در تحت قدرت و ارادت حقه و جزویت جهان سرمدی دعوت فرموده،<sup>۴</sup> پس به وجود مقدس سیدالاولین و آخرین و صفوة الانبیا و المرسلین، سروری که منشور رسالت مطلقه‌اش را مهر و لکن رسول الله و خاتم النبیین زیب عنوان<sup>۵</sup> و حدیقه حقیقت قدسیه‌اش از عرش خطاب الهی به باران و ما ارسلناک الا برحمة للعالمین سرسبز و ریان است. حق هدایتی که از خداوندی او سزد و رأفت ربوبیت او را زبید، به ادا رسانید و خورشید ظلمت‌سوز آن نورگیتی فروز را بر آسمان دوار<sup>۶</sup> روزگار در بروج اثنا عشر اتمه اطهار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین دایر و سایر گردانید.

امروز که خشاشه<sup>۷</sup> حیات دوران و نیر اعظم امام عالم و چشم و چراغ دوده بنی آدم کاشف‌الغمه<sup>۸</sup> و مهدی الأمة<sup>۹</sup> خلیفة‌الرحمن و صاحب‌الامر و العصر و الزمان صلوات الله علیه و علی آباءه<sup>۱۰</sup> المعصومین صلوات الله<sup>۱۱</sup> در غمام عالم‌گیر غیبت کبری متواری و عرصه<sup>۱۲</sup> ربع مسکون به ظلمت جهالت گونا<sup>۱۳</sup> <۳۷۲> گون تیره و تاریست؛ لله الحمد ثم لله الحمد علی تمام النعمه و بلوغ الرحمه که هم به فروغ قندیل قمر اشراق یشطاق(کذا) دولت‌سرای سلاطین سلسله علیه صفویه موسویه حسینییه علویه محمدیه انارالله براهینهم آن شعشعه فضل نامتناهی و نور هدایت الهی همچنان بر عموم عالمیان و خصوص ایرانیان جنت نشان تابنده و در لمعان است و بلند آوازان خطبه سلطنت و صیت معدلت آن شهسواران عرصه دین و دولت جهانیان را از سرگردانی چهار راه<sup>۱۴</sup> مذاهب<sup>۱۵</sup> اربع بر ملازمت آستان هدایت آشیان اهل‌بیت عصمت و طهارت خوانندگان و صلاح‌دهندگان تعالی الله والانسب خسروانی که پنجه شعاع گوهرشان برهان استحقاق سلطنت

۱. مج ۱: افتاده است.

۲. مج ۲/آق: خودرأیی را

۳. مج ۱: ندائت

۴. آق: فرموده

۵. مج ۲: + و

۶. آق: ادوار

۷. باقی جان. مج ۲/آق: خشاشه

۸. مج ۲: النعمه

۹. مج ۲: الایت

۱۰. مج ۲: + المعصومین

۱۱. مج ۲/آق: + الملک‌المنان

۱۲. آق: - عرصه

۱۳. مج ۲: چار راه

۱۴. آق: مذاهب

را و [ید]<sup>۱</sup> بیضای موسوی از جیب عصمت محمدی برآورده و سبجه‌طراز سلسله نژادشان در قالب<sup>۲</sup> مطهر سیدالساجدین طین تربت طیبه حسینی به آب صاف کسروی تخمیر کرده [و]<sup>۳</sup> تبارک الله عالی حسب سلسله که برو دوش عروس روشنرویی ملت بیضاء محمدی(ص)<sup>۴</sup> به حقیقت زلف<sup>۵</sup> مسلسلیت تا دامن قیامت کشیده و طاق گردون رواق عز و شان نوشیروانی را زنجیر عدلیست الی<sup>۶</sup> یوم الحساب آویخته.

بیت

این سلسله بر مصحف دین بسمله‌اند  
عقد گه‌رند گردن دولت را<sup>۱</sup>  
هر یک ورق صحیفه کامله‌اند  
بر روی عروس سلطنت سلسله‌اند

**اما بعد،** قطره صغیر و بنده<sup>۷</sup> حقیر بی‌نام و نشان، دل خسته و نگارنده این پیکر شکسته<sup>۸</sup> بسته تراب اقدام مؤمنین و کمترین دعاگویان دولت ابدقرین، ابن ملا<sup>۹</sup> مراد التفرشى رحمة‌الله، ظهیرالدین بر لوحه عرض می‌نگارد، که این رساله‌ایست اصل آن مسمی به نصره‌الحق<sup>۱۰</sup> که داعی دولت قاهره باهره در اوانی که حسب الحکم جهان‌مطاعی<sup>۱۱</sup> آفتاب شعاع اعلی حضرت خاقان خلدآشیان صاحب‌قرانی<sup>۱۲</sup> که طوطی طوبی‌نشیمن روح خورشید نورش ابدالاباد و دهرالدهور در شکرستان رحمت نامتناهی شیرین کام شکر خوشنودی الهی باد، [ در صحبت عالیجاه سلطنت پناه شاه‌نظرخان والی گرجستان کاخ<sup>۱۳</sup> برای<sup>۱۴</sup> تعلیم معالم دین و رتق و فتق مهمات دولت برخی از عمر بی‌بدل را در بلاد گرجستان می‌گذرانید، در قلم آورده بود.

غرض از آن و خلاصه آن<sup>۱۵</sup> بیان رد اباطیل و نقض اضالیل رساله که پادری کبرائیل افرنجی در احقاق عقاید و تحقیق مقاصد نصاری و توجیه<sup>۱۶</sup> و تأیید آنها به ادله عقلیه و نقلیه، در دارالسلطنه تبریز تألیف کرده<sup>۱۷</sup>

۱. مج ۱: - ید
۲. آق: غالب
۳. مج ۱: - و
۴. مج ۲: + را
۵. آق: + و
۶. مج ۲: تا
۷. مج ۲: ذره
۸. مج ۲: - پیکر
۹. مج ۲: - ملا
۱۰. مج ۲: تبصره‌الحق
۱۱. آق: جهان‌مطاع
۱۲. مج ۲/آق: صاحب‌قران
۱۳. مج ۱: افتادگی دارد.
۱۴. مج ۲: به راه
۱۵. مج ۲: - آن
۱۶. آق: - توجیه و
۱۷. مج ۲: نموده



و با پنداری تمام سوی بنده به بلده تفلیس آمده<sup>۱</sup> و آورده بود تا آنکه به مساعدت بخت بلند و نیروی طالع ارجمند، رساله معروضه که بر محاذات<sup>۲</sup> رساله افرنجی به لغت عربی املا شده بود در دارالسلطنه قزوین به عرض اشرف<sup>۳</sup> اقدس، چنانکه فرق فطرت این بنده از زمین‌بوس مجلس بهشت‌آئین به اوج فلک اطلس رسید و نظر صهبا اثر التفات شاهنشاهی، دل و زبان این دلشده از خود گمشده را به عرض اجمالی، غرض از آن رساله و وقوع مناظره با افرنجی جری و جاری گردانید.

بشر بشره (کذا)<sup>۴</sup> مبارک و بهجت طلعت همایون در آن بارگاه سلیمان آئینه اسکندرم در برابر داشته<sup>۵</sup> و آب <۳۷۳> جانبخش خضرم به جام لبریز تبسم بخشید. به سر انگشت<sup>۶</sup> ید بیضای موسوی اشارت رفت و به<sup>۷</sup> نسیم نفس عیسوی غنچه گل محمدی [شکفته]<sup>۸</sup>؛ امر اشرف ارفع اعلی صادر گردید که رساله معروضه رایب شهرت و علم عموم منفعت را پرچم و به لغت فارسی مترجم گردد؛ یعنی فته محقه مقدمات حقه که در میدان کارزار آن رساله بر مطیبات<sup>۹</sup> عبارات<sup>۱۰</sup> عربی برنشسته و کافرکیشان بر مقاصد<sup>۱۱</sup> عقاید نصاری را به تیغ برآن برهان‌های قاطع و سپر پهناور معارض‌های بی‌مدافع و گرز گردن‌شکن نقض‌های وارد متتابع، سر دست و پا بریده و بسته و شکسته‌اند، بر افراس فقرات فارسیه جولان نمایند. لاجرم بعون عنایت الهی و میامن اقبال بی‌زوال ظل الهی، قلم مثال فرمان قضا جریان شاهنشاهی را<sup>۱۲</sup> کمر خدمت و امتثال بسته، بر لوحه بیان نگارش و در دیباچه، عرض گزارش می‌دهد که این رساله مشتمل است بر آغاز<sup>۱۳</sup> و سه مقدمه و دو مقاله و انجامی.

۱. مج ۲: آمده

۲. رویارویی و مقابله

۳. آق: + ارفع

۴. دهخدا بشره را به معنی «روی پوست آدمی و جز آن» آورده است.

۵. مج ۲: + بداشت

۶. مج ۲: انگشتان

۷. آق: بر

۸. مج ۲: - شکفته

۹. جمع مطویه. چیزهای پیچیده شده. ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. آنان که غیر خدا را خواندند خدای را چنان که شاید به عظمت نشانختند و او است که روز قیامت زمین در قبضه قدرت او و آسمانها در پیچیده به دست سلطنت او است، او منزّه و والا است از آنچه که بدو شرک می‌ورزند. (زمر/ ۶۷)

۱۰. مج ۲: عبارات

۱۱. مج: مفاسد

۱۲. آق: - را

۱۳. مج ۲/آق: آغازی

## ۲. بخش دوم: آغاز

اما آغاز، در ذکر صورت<sup>۱</sup> چند مجلس از مجالس مناظرات جزئیه که<sup>۲</sup> در مدت مقام آن بلاد با قسیسان<sup>۳</sup> ایشان روی می‌داد.

### ۱-۲. مجلس اول: [مناظره با ماکاریوس حلبی]

مجلس اول از عظاما ملت<sup>۴</sup> مسیحی [با]<sup>۵</sup> ماکاریوس حلبی بطریق انطاکیه و سایر بلاد شرقی، که از دیوان سلاطین العثمان تولیت کنیسه قدس خلیل<sup>۶</sup> که نزد ایشان از سایر کنایس آفاق به مزید شرف و منزلت امتیازی تمام می‌دارد<sup>۷</sup> بدو مفوض می‌بوده و در آن اوان ازو مقطوع و به دیگری از مشایخ مسلمین<sup>۸</sup> آن بلاد مرجوع شده بود و بطریق مذکور بدان سبب به طریق تظلم و بیداد و سبیل استعانت و استمداد روی در بلاد نصاری کرده [و]<sup>۹</sup> بر کافه ایشان و عموم هم‌کیشان، اعانت او را در استرداد آن منصب که خروج آن را از طبقه نصاری وهنی نمایان در اساس دین و آئین ایشان می‌دانند لازم و متحتم فرا می‌نمود. <sup>۱۰</sup> و فی‌الواقع زعماء و عظاما و عموم اهل ثروت و مقدرت ولایت<sup>۱۱</sup> گرجستان از کارتیل و کاخ و باشی آچوق<sup>۱۲</sup> و دادبان مقدم او را به اعزاز و اعظام تلقی و نموده و در زمانی اندک مبلغی<sup>۱۳</sup> بسیار و مالی خطیرالمقدار برو جمع شد.

پس تقریبات مناسب انگیخته و با جمعی از مسلمین به وسیله تفرج<sup>۱۴</sup> کنیسه که محل نزول او بود اجتماعی اتفاق افتاد و بعد از انقضاء متعارفات، از کتبی که بر اطراف او چیده بودند کتابی برگرفتم و در آن امرار نظر<sup>۱۵</sup> می‌کردم آن خود انجیل ایشان بود. و قبل از این، نسخه اناجیل و نسخه مزامیر منسوب به

۱. مج ۲: - صورت / آق: آغاز رساله در ذکر صورت

۲. مج ۲: - که

۳. کشیشان

۴. مج ۲: امت

۵. مج ۲: + با

۶. مج ۲: غلیل

۷. آق: - و

۸. به نظر می‌رسد اطلاعات تفرشی در این مورد ناقص باشد، زیرا ماکاریوس از سال ۱۶۴۷ تا ۱۶۷۲ بطریق انطاکیه بود و برای جمع‌آوری کمک مالی به کشورهای مختلف سفر می‌کرد.

۹. مج ۱: - و

۱۰. آق: + و

۱۱. مج ۲/آق: ولایات

۱۲. گرجستان غربی که در منابع تاریخی به ایمرتی نیز مشهور است.

۱۳. مج ۱: مبلغ

۱۴. آزادسازی

۱۵. مج ۲/آق: نظری

حضرت داود علی نبینا و علیه السلام و<sup>۱</sup> هر دو مترجم به عربی تحصیل نموده، نزد بنده می‌بودند و قدر معرفتی به آنها حاصل داشتیم.

پس سؤال کردم که این کتاب را شما کتاب الهی و مُنزل سماوی می‌دانید؟ گفت: بلی و لاشک و لاریب. گفتم چگونه چنین تواند بود حال آنکه در بسیاری از مواضع سخنان متناقض متدافع در آن موجود است. گفت: حاشا و کلا، کی و کجا؟. گفتم در فصل چهاردهم<sup>۲</sup> از انجیل متی - اول [اولین] اناجیل اربع - <۳۷۴> مذکور است که جمعی از عظاما<sup>۳</sup> علماء یهود با حضرت مسیح علیه‌السلام گفتند که ای آموزگار! می‌خواهیم تو ما را آیتی بنمایی. و گفت مسیح ایشان را، که این گروه فاسقان بدکار طلب آیت می‌کنند، پس داده نمی‌شود به ایشان، مگر آیت یونان نبی. مراد به یونان حضرت یونس است علیه‌السلام، زیرا که همچنان یونان در شکم ماهی بود سه روز و سه شب، همچنین خواهد بود ابن‌الانسان در دل زمین سه روز و سه شب. و مراد مسیح علیه‌السلام - به زعم نصاری - بودن آن حضرت است مدفون سه شبانه روز.<sup>۴</sup> و در فصل یکصد و هشتم<sup>۵</sup> از همان انجیل مذکور است که ساعت نهم از روز جمعه بود که از حضرت مسیح بعد از آنکه سه ساعت بر سر دار مانده بود، آواز<sup>۶</sup> عظیم برآمده، گفت: الهی! الهی! چرا مرا واگذاشتی؟. و بعد از این آواز، جان به جان آفرین سپرد.<sup>۷</sup> باز انجیلی مذکور بعد از نقل التماس نمودن یوسف نامی، جسد آن حضرت را از بیلاطس<sup>۸</sup> - که از جانب قیصر<sup>۹</sup> بر بلاد یهود والی و حاکم<sup>۱۰</sup> بود - و دفن کردن او مسیح را بعد از دخول شب شنبه، در فصل صد و یازدهم<sup>۱۱</sup> آورده؛ که در شب شنبه، صباح یکشنبه، دو زن که هریک مریم نام داشتند، آمدند که قبر آن حضرت را نگاهی کنند و ناگاه زلزله عظیمی واقع شد؛<sup>۱۲</sup> زیرا که فرشته پروردگار از آسمان فرود آمده و سنگ را از روی قبر غلطانیده و بر سر آن نشسته [بود]<sup>۱۳</sup> و بود دیدار آن فرشته، درخشنده چون برق و جامه‌اش چون برف. و از خوف او نگاهبانان قبر مضطرب و مانند مردگان<sup>۱۴</sup>

۱. مج ۲/آق: - و

۲. مج ۲/آق: سی و ششم

۳. آق: عظاما

۴. مج ۲: سه شبان روز

۵. مج ۲/آق: نود و هفتم

۶. مج ۲: آوازی

۷. مج ۲: + و

۸. مج ۲: بیلاطس

۹. آق: هیردوس

۱۰. مج ۲: - و حاکم

۱۱. مج ۲/آق: صدمین

۱۲. مج ۲/آق: بود

۱۳. مج ۱: - بود

۱۴. آق: + قبر

شده. پس فرشته به<sup>۱</sup> آن دو زن متکلم شد و گفت: مترسید! دانستم که شما طلب می‌کنید یسوع مصلوب را، نیست اینجا،<sup>۲</sup> به تحقیق که برخواست، چنانکه خود گفت.  
و<sup>۳</sup> ازین نقل معلوم می‌شود که زمان بودن<sup>۴</sup> مسیح در قبر، شب شنبه و روز شنبه و شب بعد که فرداش یکشنبه است، بیش نبوده و این مجموع یک روز است و دو شب. و<sup>۵</sup> این متناقض<sup>۶</sup> است به<sup>۷</sup> آنچه در فصل چهاردهم<sup>۸</sup> آورده و گذشت که<sup>۹</sup> سه روز و سه شب در قبر خواهد بود.  
و مرقص انجیلی<sup>۱۰</sup> در فصل شصت و چهارم<sup>۱۱</sup> آورده که آن<sup>۱۲</sup> دو زن مریم نام، صبح روز یکشنبه به سوی قبر آمدند - هنگامی که طلوع کرده بود آفتاب - و با خود می‌گفتند: آیا که از برای ما خواهند<sup>۱۳</sup> غلطانید آن سنگ را؟! الی آخر القصة.  
و لوقا انجیلی<sup>۱۴</sup> در فصل صد و یازدهم<sup>۱۵</sup> و یوحنا انجیلی<sup>۱۶</sup> در فصل هفتاد و پنجم<sup>۱۷</sup> زمان حضور آن دو زن را اول صبح - که هنوز تاریکی باقی باشد - نوشته<sup>۱۸</sup> و در آن وقت مسیحا (ع)<sup>۱۹</sup> را برخواستہ یافتند. و [این موضوع] دلالت می‌کند بر آنکه تمام آن شب نیز در قبر نبوده باشد. مع‌ذالک در<sup>۲۰</sup> میان نقل مرقص



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲/آق: با
۲. مج ۲: اینجا
۳. مج ۲: - و
۴. مج ۲: - بودن/آق: زمانی
۵. مج ۲: - و
۶. آق: مناقض
۷. آق: با
۸. مج ۲/آق: سی و ششم
۹. مج ۲: - که
۱۰. مج ۲: انجیل
۱۱. مج ۲/آق: پنجاه و چهارم
۱۲. آق: این
۱۳. آق: خواهد
۱۴. آق - لوقا انجیلی
۱۵. مج ۲/آق: هشتاد و ششم
۱۶. مج ۲: - انجیلی
۱۷. مج ۲/آق: چهل و سیم
۱۸. مج ۲/آق: نوشته‌اند
۱۹. مج ۲: مسیح
۲۰. مج ۲/آق: - در

که حضور آن دو زن بعد از طلوع آفتاب بوده<sup>۱</sup> و میان نقل [سایر] انجیلیان<sup>۲</sup> که اول<sup>۳</sup> صبح بوده، تناقضی<sup>۴</sup> دیگر هست.

در جواب گفت، پیشین روز جمعه، آن حضرت را بر دار کردند و بعد از آن کسوف عظیمی واقع شد و همه جهان تاریک شده<sup>۵</sup> و ستارگان نمودار شدند، چنان که در اناجیل مذکور است. آنچه از پیشین تا وقوع تاریکی گذشته بود با آن سه ساعت تاریک و به<sup>۶</sup> آنچه [از]<sup>۷</sup> آن روز باقی بود در حساب دو روز و یک شب است، این جمله با شب شنبه و روز شنبه و شب یکشنبه سه روز و سه شب می‌شود

و<sup>۸</sup> چون بنده می‌خواستم ذکر دیگر مناقضات کرده باشم بر جواب ناصواب او نیبچیده، گفتم: چه می‌گویی در آنچه در<sup>۹</sup> فصل دوم در<sup>۱۰</sup> انجیل یوحنا مذکور است که چون صیت دعوت حضرت یحیی بن زکریا (ع) که<sup>۱۱</sup> در بلاد بنی‌اسرائیل بلند شد، عظماء یهود جمعی را از علماء خود از اورشلیم نزد او فرستادند تا ازو سؤال کنند که تو کیستی؟ پس اقرار کرد<sup>۱۲</sup> و انکار نکرد و اعتراف نمود به آنکه من مسیح نیستم. پس سؤال کردند که چون مسیح نیستی، پس کیستی؟ آیا ایلایی؟ پس گفت: نه، من او نیستم. [گفتند]<sup>۱۳</sup> آیا آن نبی<sup>۱۴</sup>؟ پس گفت: کلا؟ پس گفتند: کیستی آخر تو؟ بگو!<sup>۱۵</sup> تا جوابی ببریم برای آنانکه<sup>۱۶</sup> ما را فرستاده‌اند. <sup>۱۷</sup> تو خود را چه می‌گویی؟ گفت من آن بانگ آواز دهنده‌ام در مردم [یا در بادیه]<sup>۱۸</sup> که هموار گردانیده<sup>۱۹</sup> راه<sup>۲۰</sup>



۱. مج ۲: بود
۲. مج ۲: + دیگر
۳. مج ۱: تکرار اول
۴. مج ۱: تناقض
۵. مج ۲: شد
۶. مج ۱: به
۷. مج ۱: به
۸. مج ۲: + از
۹. مج ۲: - و
۱۰. آق: در
۱۱. مج ۲: از
۱۲. مج ۲: - که
۱۳. مج ۲: او اقرار نکرد
۱۴. آق: + گفتند
۱۵. آق: او نیستم گفتند آیا آن نیستی؟
۱۶. مج ۲/آق: آخر تو کیستی؟
۱۷. مج ۲: آنکه آنانکه
۱۸. مج ۲: فرستادند
۱۹. مج: افتاده است
۲۰. مج ۲/آق: گردانید

پروردگار را چنانکه شعیا نبی(ع) گفت.

و در فصل پنجاه و هفتم<sup>۱</sup> از انجیل متی مذکور است که حواریان حضرت مسیح -علیه‌السلام- از آن حضرت سؤال کردند، که چگونه و برای چیست که اهل کتاب یعنی علماء یهود می‌گویند می‌باید که ایلیا<sup>۲</sup> آمده باشد - گویا نزد یهود<sup>۳</sup> [معهود]<sup>۴</sup> چنین بوده که مسیح موعود بعد از ظهور ایلیا خواهد آمد<sup>۵</sup> - و به این احتجاج می‌کرده‌اند بر حواریین مسیح، که چگونه مسیح موعود این باشد حال آنکه هنوز ایلیا ظاهر نشده؟. پس مسیح علیه‌السلام جواب داد ایشان را و گفت: بلی درست است، ایلیا می‌آید و آماده می‌سازد هر چیز را. و<sup>۶</sup> می‌گویم شما را، به درستی که ایلیا آمد و نشناختید<sup>۷</sup> او را و لیکن کردند<sup>۸</sup> به او هر چه را بر<sup>۹</sup> خواستند، همان روش ابن‌الانسان آماده آن است که رنج کشد از ایشان. آن هنگام فهمیدند حواریان، که حضرت مسیح این<sup>۱۰</sup> سخن به جهت یوحنا<sup>۱۱</sup> می‌گوید یعنی: یحیی بن زکریا(ع).

در فصل سی و پنجم<sup>۱۲</sup> از انجیل مرقص مذکور است، باز که حواریین پرسیدند از مسیح ع که چرا کتبه می‌گویند که البته ایلیا می‌باید؟ که اولاً آمده باشد؟. و مسیح گفت ایشان را، به درستی که ایلیا چون بیاید، اولاً<sup>۱۳</sup> پس او به درستی که مهیا می‌گرداند هر چیز را. و چگونه [همانگونه] که نوشته شده بر ابن‌الانسان که بکشد<sup>۱۴</sup> رنج بسیار<sup>۱۵</sup> و خواری ببیند. <sup>۱۶</sup> لیکن می‌گویم من<sup>۱۷</sup> شما را به درستی که ایلیا آمد و کردند با او هرچه دوست داشتند؛ همان روش که برای او نوشته شده.



۱. مج ۲/آق: پنجاه و سیم

۲. مج ۲/آق: می‌گویند که اولاً می‌باید ایلیا/ مج ۱: روی اولاً می‌گوید خط کشیده شده است.

۳. مج ۱: - معهود

۴. مج ۲/آق: + معهود

۵. مج ۲/آق: ظاهر خواهد شد

۶. مج ۲/آق: + من

۷. مج ۱: نشناختند

۸. مج ۱: کردند

۹. مج ۲: - را بر/آق: + را

۱۰. آق: آن

۱۱. مج ۲: یوحنا نبی معمدان

۱۲. مج ۲/آق: بیست و هشتم

۱۳. مج ۲: - او

۱۴. مج ۲: کشد

۱۵. مج ۲/آق: بسیاری

۱۶. مج ۲: خوای چند.

۱۷. مج ۲/آق: من می‌گویم

و باز در فصل سی و چهارم<sup>۱</sup> از انجیل متی مذکور است که حضرت مسیح علیه‌السلام در اثنای<sup>۲</sup> آنکه برای حواریین ذکر فضایل یوحنا می‌کرد، فرمود که جمیع انبیاء و ناموس در اخباری که می‌دادند<sup>۳</sup> نظر به<sup>۴</sup> سوی یوحنا داشته‌اند. پس اگر خواسته باشید که<sup>۵</sup> بپذیرید او را، پس اوست ایلیایی که لابد خواهد آمد. هر که را باشد<sup>۶</sup> دو گوش<sup>۷</sup> شنوا پس باید که بشنود.

پس نفی کردن یوحنا از خود ایلیا بودن را و اثبات نمودن<sup>۸</sup> مسیح، ایلیا بودن او را، متناقضانند. پس بطریق مذکور را، جوابی از آن به خاطر نرسید و فرو ماند و همین قدر گفت<sup>۹</sup> اناجیل ما را نیز تفاسیر هست، و هر آینه مفسرین<sup>۱۰</sup> متعرض دفع این تناقض به وجهی شده خواهند بود.

پس نشاط و انبساطی تمام در مسلمانان نشسته و ایستاده<sup>۱۱</sup> به هم رسید و کاتب اندوهی عظیم در وجود نصاری دیده شد. یکی از اصحاب بطریق که در پهلوی او نشسته بود، ازین سؤال و جواب به غایت متغیر و کوفته خاطر شده، از جای خود برخاسته<sup>۱۲</sup> و در برابر بنده به<sup>۱۳</sup> زانو نشست. و گفت: خوش، چه قصور دارد اگر جواب یک سخن بر خاطر بطریق نبوده باشد. گفتم: نه، قصوری ندارد. پس گفت کلمه‌الله مخلوق<sup>۱۴</sup> است یا غیر مخلوق؟. گفتم، مکالمه با تو در جواب این سؤال وقتی خوش است که تو عارف به الفاظ مصطلحه حکماء و علماء و تمییز معانی آنها از یکدیگر مثل جوهر و عرض و کلی و جزئی و ازلی و حادث و زیادتی صفت و عینیت صفت و امثال آنها بوده باشی. و<sup>۱۵</sup> در جواب آن<sup>۱۶</sup> سئوالی که تو کردی از استعمال <۳۷۶> آن<sup>۱۷</sup> ناگزیر است.

۱. مج ۲/آق: سی ام

۲. مج ۲: اثناء

۳. مج ۲/آق: می داده‌اند

۴. مج ۲/آق: - به

۵. آق: باشد که/مج ۲: اینکه

۶. مج ۲: - و

۷. آق: دو گوش

۸. مج ۲: - نمودن

۹. مج ۲: + که

۱۰. مج ۲: + ما/آق: باید

۱۱. آق: استاده

۱۲. مج ۲: برخواست

۱۳. مج ۲: بر

۱۴. مج ۲: مخلوقی

۱۵. آق: - و

۱۶. مج ۲/آق: - آن

۱۷. مج ۲/آق: آنها

پس بطریق متوجه او شده، خاطرنشان<sup>۱</sup> می‌کرد که راست است و معرفت‌های مذکور ناچار است. باز گفتم: مع‌ذالک تو کلمه‌الله را شی میدانی یا لا شی؟ گفتم: حاشا، که آن را لا شی توان گفتم. گفتم: پس چون البته شی است و شکی خود نیست در آنکه الله تعالی خالق کل شی است، دیگر، سؤال کردن<sup>۲</sup> تو که [کلمه]<sup>۳</sup> مخلوق است یا نه؟ وجهی نداشته باشد. پس منقطع شد و در جواب این سخن با<sup>۴</sup> آنکه تخلیطی بود هیچ نتوانست گفت. بر در خوشا آمد<sup>۵</sup> زد که فلانی عجب زکی<sup>۶</sup> و فهیم است. و آن مجلس به آن<sup>۷</sup> منقضی شد<sup>۸</sup> و بعد از زمانی برخواستیم.<sup>۹</sup>

و روز به روز مفهوم شد<sup>۱۰</sup> که فروماندن بطریق و سپرانداختن او در جواب و سؤال مذکور، زبانزد خاص و عام شد<sup>۱۱</sup> [و] نصاری و قسیسان آنجا از وقوع آن صورت، حساب<sup>۱۲</sup> عظیم برگرفته‌اند. حتی مذکور شد که چند روز که از این<sup>۱۳</sup> ماجرا گذشته بود،<sup>۱۴</sup> روزی<sup>۱۵</sup> نواب مستطاب گردون جناب والی والاشان شاه‌نواز خان در مجلس خاص نشسته، مرغ کبابی تناول، و تحسین خوبی و نازکی آن می‌فرموده‌اند. پس قدری از آن را به اردشیر بیگ دیوان‌بیگی عنایت می‌فرمایند و آن روز از جمله ایام صیام نصاری بوده<sup>۱۶</sup> گویا خصوصیت آن روز بر خاطر شریف نواب خانی نبوده. پس اردشیر بیگ در ازاء عنایت خانی، بعد از اقامت مراسم کرنش و تسلیم آمیخته به شرم، امتناع خود را از تناول عنایت کرده خانی - به عرض خصوصیت روز و آنکه آن<sup>۱۷</sup> روزه‌دار است - تمهید معذرت می‌نماید.<sup>۱۸</sup> [نقل کردند که] نواب خانی در

۱. مج ۲/آق: + او
۲. مج ۲/آق: - کردن
۳. مج ۱/مج ۲: - کلمه
۴. مج ۱: به
۵. مج ۲: خوشامد آمد
۶. مج ۲/آق: ذکی
۷. مج ۲/آق: این
۸. مج ۲: شده
۹. مج ۲/آق: برخواستیم
۱۰. مج ۲/آق: می‌شد
۱۱. مج ۲/آق: می‌شود
۱۲. مج ۲/آق: حسابی
۱۳. مج ۲/آق: از آن
۱۴. مج ۲: - بود
۱۵. مج ۲/آق: - بود روزی
۱۶. مج ۲/آق: + و
۱۷. مج ۲: او
۱۸. مج ۱: افتاده است.



جواب آن<sup>۱</sup> تبسمی، و بعد از آن فرمودند که این مراتب را فلانی - یعنی این بنده - خود بر هم زده است.

## ۲-۲. مجلس دوم: [مناظره با کشیش رومی الاصل]

بعد از انقضای چند روز از مجلس اول، بنده از تفلیس به خدمت عالی‌جاه شاه‌نظرخان که در بیلاق لیلا<sup>۲</sup> من محال کاخ تشریف داشتند، روانه گردیدم. خیر مناظره معروضه آنجا رسیده و همگی طالب شنیدن تفصیل آن شده بوده‌اند.<sup>۳</sup> پس روزی نواب خانی فرمودند که درین نزدیکی کنیسه<sup>۴</sup> است و فردا عیدی<sup>۵</sup> است از اعیاد نصاری، و در آن کنیسه اجتماع<sup>۶</sup> عظیم روی خواهد داد و فلان کشیش رومی الاصل که خالی از معرفتی نیست، قیم آن کنیسه است و استدعای حضور<sup>۷</sup> ما به آن مجمع می‌نماید؛ چون خالی از تماشا و تفرجی نیست و نخواهد بود،<sup>۸</sup> شما نیز موافقت نمائید. بنده نیز قبول نموده، فردا بعد از آنکه نواب خانی تشریف برده بودند<sup>۹</sup> روانه آن جانب<sup>۱۰</sup> شدم.

مجمعی عظیم شده بود<sup>۱۱</sup> و خلقی کثیر مجتمع شده و مجلس<sup>۱۲</sup> رنگین ترتیب یافته. بعد از استقرار<sup>۱۳</sup> مجلس، چنان نمود که کشیش مذکور مطلبی به<sup>۱۴</sup> خدمت نواب خانی عرض می‌نماید. پس نواب خانی متوجه بنده شده، فرمودند که استدعا می‌نماید که صورت مکالماتی<sup>۱۵</sup> که میان شما و ما کاربوس بطریق گذشته، بشنود و بداند که کدام سخن بوده که بطریق در جواب آن فرومانده. پس بنده خلاصه [تناقض]<sup>۱۶</sup> که در باب ایلیا بودن و نبودن یوحنا در مجلس اول تقریر یافت به ترکی نقل کردم و<sup>۱۷</sup> نواب خانی به لغت

۱. مج ۲: او
۲. مج ۲/آق: لیلا
۳. مج ۲: بودند
۴. آق: کنیسه‌ای
۵. مج ۱: عید
۶. مج ۲/آق: اجتماعی
۷. مج ۱: حضوری
۸. مج ۲/آق: تفرجی و تماشایی نخواهد بود
۹. مج ۲: بودند
۱۰. مج ۲/آق: آنجا
۱۱. مج ۲: مجمعی عظیم شده بود و
۱۲. مج ۲: مجلسی
۱۳. مج ۱: اقرار
۱۴. مج ۲/آق: - به
۱۵. مج ۱: مکالمات
۱۶. مج ۱: تناقض
۱۷. مج ۲: - و

گرجی برای آن<sup>۱</sup> کشیش بیان می‌فرمودند و تمام اهل مجلس<sup>۲</sup> مستمع و مشتاق استماع می‌بودند. پس کشیش مذکور بعد از قدری تأمل، چون جوابی نداشت سؤال کرد که شما به یوحنا چه اعتقاد دارید؟. گفتم این سؤال به جواب آن تناقض، خود تعلق ندارد؛ مع‌ذالک می‌گوئیم که حضرت یحیی بن زکریا(ع) نزد مسلمین در سلک انبیا عالیشان است و در مواضع متعدده از قرآن مجید مدح آن حضرت ذکر شده. گفت: چون چنین است، چرا به سخن او عمل نمی‌کنید؟. گفتم: کدام سخن؟ گفت: آنکه سبب شهادت او همان شد که هیردوس<sup>۳</sup> رئیس ربع ازو فتوی می‌طلبید که زن برادر خود را بگیرد و او فتوی نمی‌داد، پس او را محبوس <۳۷۷> کرد و بدین سبب آن زن نیز بر آن حضرت پر از خشم و کینه می‌بود، تا آنکه دختر خود را درآموخت تا در آواز رقصی که در روز عیدی در نظر عم خود کرده و عمش او را در طلب جایزه آن مختار ساخته بود، قتل آن حضرت را در خواهد؟ و هیردوس بر طبق خواهش آن<sup>۴</sup> دختر، حکم به قتل آن حضرت نمود.<sup>۵</sup> نه ظاهر می‌شود که حضرت یحیی جایز و مشروع نمی‌دانسته که برادر<sup>۶</sup> زن برادر را بگیرد؟ حال آنکه این امر در میان کافه‌ی اهل اسلام مشروع و معمول است.

گفتم این قصه در انجیل بر وجه اجمال مذکور است و تصریح به آنکه برادر هیردوس در آن وقت زنده بود یا نبود نیست، لیکن تواریخ شما نصاری ناطق است به آنکه برادر هیردوس در آن وقت زنده بود و هیردوس را غلوی هوس بر آن داشته که زن او را که بسی جمیله بوده<sup>۷</sup> خود می‌داشته باشد. این صورت خود نزد مسلمین نیز حرام، و از کبایر گناهان است؛ با آنکه تبدل<sup>۸</sup> و تغیر مثل این<sup>۹</sup> احکام به حسب ادیان و ازمان، بسیار واقع شده<sup>۱۰</sup>، مانند آنکه به حسب آنچه مشهور و نزد شما مسلم است در شریعت آدم(ع) م تزویج برادران با خواهران جایز و معمول بوده تا زمان حضرت ابراهیم(ع)، چنانکه در کتابی که تورات<sup>۱۱</sup> نام

۱. مج ۲/آق: - آن

۲. مج ۲: - مجلس

۳. مج ۲: + نه

۴. مج ۱: هردوس

۵. مج ۲: - بر آن حضرت

۶. مج ۲/آق: بود

۷. مج ۱/مج ۲: خاهش آن

۸. آق: نمودند

۹. آق: - برادر

۱۰. مج ۲/آق: بود

۱۱. مج ۲/آق: تبدیل

۱۲. آق: - این

۱۳. مج ۲: + باشد

۱۴. آق: توریه. در همه‌جای آق به صورت توریه آمده است.

کرده‌اید<sup>۱</sup> مذکور است که ساره زوجه حضرت ابراهیم خواهر پدری آن حضرت بود و<sup>۲</sup> همچنین<sup>۳</sup> در آن کتاب مذکور است که حضرت یعقوب<sup>۴</sup> (ع) دو خواهر را با هم در حباله نکاح داشت، و در شریعت موسوی اینها جایز نیست. و مانند آنکه در شریعت موسوی ع زیاده بر یک زن حلال، و طلاق دادن زنان جایز، و گوشت خنزیر حرام و در شریعت عیسویان بر خلاف آن است و از این قبیل بسیار است.

پس در جواب این سخنان چیزی نگفت و انکار نمود که در تواریخ ایشان ذکر زنده بودن برادر هیردوس مذکور بوده باشد. گفتم [کتاب]<sup>۵</sup> نظم‌الجواهر<sup>۶</sup> تألیف افلیسوس<sup>۷</sup> مشهور به سعیدبن بطریق<sup>۸</sup> که از نصاری ملکیه است و طبیب بطریق اسکندریه بوده [و این کتاب] در تفلیس<sup>۹</sup> حاضر، و این سخن در آنجا موجود است. پس خاموش شد. گفتم: ظاهر خود نشد که مسلمین مخالفتی کرده باشند آن حضرت را. اما شما<sup>۱۰</sup> چرا مخالفت آن حضرت کرده‌اید؟ پس، او و هم دیگران استنکاف<sup>۱۱</sup> نمودند و گفتند: چه مخالفت و در کجا؟ گفتم در اول انجیل لوقا مذکور است که حضرت زکریا (ع) به هیکل داخل شد، تنها در روزی که نوبت خدمت از او بود. پس فرشته برو ظاهر شد و زکریا (ع) از دیدن او خایف و مضطرب گردید. پس گفت او را فرشته: مترس ای زکریا! به تحقیق که شنیده شد دعای تو و درستی که زوجه تو یسح آستن می‌شود و پسری خواهد زائید و خوانده<sup>۱۲</sup> خواهد شد اسم او یوحنا. و خواهد بود برای تو فرحی و نشاطی<sup>۱۳</sup> و بسیاری به

۱. مج ۲: کرده‌اند

۲. مج ۲: - و

۳. مج ۲: همچنان

۴. مج ۲: توریه. در باب وزن الفعل واژه تورات سه قول وجود دارد: (۱) تورات در اصل تَوْرِيَه بر وزن تَفَعَلَه بوده که «ی» آن به سبب حرکت داشتن و مفتوح بودن حرف قبل از آن به «الف» تبدیل شده است؛ (۲) ممکن است وزن تورات تَفَعَلَه (نظیر توفیه و توصیه) یعنی تَوْرِيَه باشد، که در آن، حرف «ر» بنا بر تلفظ قبیلۀ طی از حالت مکسور به حالت مفتوح در آمده است (آنان جاریه را جارة تلفظ می کردند)؛ (۳) اصل تورات وَوْرِيَه بر وزن فَوَعَلَه است که در آن «و» اول به «ت» تبدیل شده است، سپس «ی» به سبب داشتن حرکت و مفتوح بودن حرف قبلش به «الف» تبدیل شده است (دانشنامه جهان اسلام، مدخل تورات)

۵. آق: + کتاب

۶. مج ۲: نظم‌الجواهر

۷. آق: افلیسوس

۸. ۸۷۷-۹۴۰م طیب و مورخ در فسطاط مصر. آثار او عبارتند از: نظم‌الجواهر فی التاریخ، الجدل بین المخالف و النصرانی و علم و عمل

۹. مج ۲: مشهور به سعیدبن که از نصاری ملکیه است و طبیب بطریق اسکندریه بوده در

۱۰. آق: چرا

۱۱. مج ۲: استنکاف

۱۲. مج ۱: خواننده

۱۳. آق: - نشاطی

مولد او شادمان خواهند شد و خواهد بود عظیم نزد الله تعالی و خمري و مسکری نخواهد آشامید. <sup>۱</sup> [پس] ظاهر می شود که اجتناب از شرب خمر و مسکرات نزد الله تعالی ناپسندیده است. <sup>۳</sup> پس چرا شما نصاری این قدر مبالغه و اصرار در حلیت آن دارید؟

پس به این سخن همهمه و قیل و قالی در میان آن جمع به هم رسید، <sup>۴</sup> اگرچه بنده را مفهوم نمی شد، بالجمله کسی متوجه جواب نگردید <sup>۵</sup> و سخنان دیگر از مقول‌های دیگر به میان آمد تا مجلس منقضی شد و هرکس به مقام و مأوی خود روانه شدند.

و در اثنای معاودت از آنجا، جمعی از گرجیان ملحق می شدند و نقل می کردند که در حین مناظرات <sup>۶</sup> که می گذشت امرا و سپاهییانی که نشستند بودند، زبان طعن و ملامت در کشیشان کشیده، می گفتند: جوابش اگر دارید بگوئید؟ چرا جوابش نمی گوئید؟ همین دست خوب دراز می کنید که مردم ببوسند.

### ۳-۲. مجلس سوم: [مناظره با پادری کبرائیل فرنگی]

در سال چهارم از مدت اقامت بنده در گرجستان، پادری کبرائیل <۳۷۸> افرنجی ازین مقامی <sup>۷</sup> شطرنجی (کذا) که مدت‌ها بوده که <sup>۸</sup> از بلاد فرنگ به قصد سیاحت که سنت مؤکد <sup>۹</sup> ایشان است برآمده و در اطراف عالم طواف <sup>۱۰</sup> نموده و با اکثر <sup>۱۱</sup> طوایف و اهل <sup>۱۲</sup> ادیان خصوصاً مسلمانان صحبت داشته. <sup>۱۳</sup> سال‌ها در مصر مقیم بوده <sup>۱۴</sup> و روزگاری در دارالسلطنه اصفهان گذرانیده و زمانی دراز در <sup>۱۵</sup> دارالسلطنه تبریز اقامت داشته و لغت عربی و ترکی و به قدر فارسی، درآموخته و بر عقاید اهل اسلام و بر مضامین قرآن مجید اطلاع حاصل کرده. و به اعتقاد فاسد خود به حقیقت دین نصاری، نه محض از روی تقلید ابا، بل [بلکه] از سر تحقیق و ایقان اذعان نموده وارد بلده تفلیس گردید. و رساله عربیه که در بیان حقیقت دین نصاری و

۱. مج ۲: + نه

۲. مج ۲/آق: + نه

۳. مج ۲/آق: پسندیده نیست

۴. مج ۲: رسیده

۵. مج ۲: نگردیده

۶. مج ۲: مناظراتی

۷. قمارباز

۸. مج ۲/آق: بود تا

۹. مج ۲: مؤکده

۱۰. مج ۲: طوافها / آق: تطوافها

۱۱. مج ۲/آق: + اهل

۱۲. مج ۲/آق: - اهل

۱۳. مج ۲: داشت

۱۴. مج ۲: بود

۱۵. آق: + آذربایجان

تصحیح<sup>۱</sup> آن به ادله عقلیه و نقلیه نوشته بود به نظر این قاصر رسانید و فرامود که در<sup>۲</sup> مقدمه و هر مطلب که محل ایراد و جای سخن باشد، مناظره خود<sup>۳</sup> را خواه در خلوت و خواه در انجمن، به هر وضع که خوش و مستحسن افتد استاده‌ام.

پس در مبادی و مقاطع آن رساله امرار نظری می‌کردم<sup>۴</sup> بلی الفاظش عربی بودند، اما [نه] از نظام کلام عربی، بلکه از نظام مطلق کلام، بهره نداشتند.<sup>۵</sup> چون مناظره آن<sup>۶</sup> در یک یک از مقدمات و مقاصد آن ناچار و لابد مستدعی تکرار آمد و شد<sup>۷</sup> او بود<sup>۸</sup> و اشتغال به اشغال<sup>۹</sup> آن حدود از آن معاوت می‌نمود، او نیز چون طبابتی می‌کرد و در یک‌جا مقام نمی‌داشت، صواب چنان دیدم که در یک مقدمه از مقدمات آن رساله که بنیاد کلام و اساس مقاله بر آن<sup>۱۰</sup> نهاده، بساط مناظره گسترده و بر آن اقتصار کرده شود. و خواهشمند آن بودم که این مناظره در [حضور] حضرت والیان و الاثنان اتفاق افتد.

و زمانی در انتظار آن گذشت و دلخواه رو نمی‌داد، آری درین عرض گاه‌گاه بر سبیل صحبت، مباحثات جزئیّه واقع می‌شد. یک‌بار در مجلس عالی‌جاه شاه‌نظرخان، و چند نوبت دیگر در مواضع دیگر. و فی‌الواقع [این] وسیله قدر معرفتی به طریقه و روش او بود؛ زیرا که به غایت محیل و بازیگر بود [و] ازین پر احتیال کم انفعال<sup>۱۱</sup> که عدم معرفت مستمعین را به خصوصیات آنچه مذکور می‌شود غنیمتی حساب کرده آن<sup>۱۲</sup> از<sup>۱۳</sup> انکار مقدمه که ساعت قبل از این به آن<sup>۱۴</sup> اقرار کرده باشد، شرم نکند و پروایی نداشته باشد.

پس [این مناظره]<sup>۱۵</sup> در بیلاق لیلا<sup>۱۶</sup> اتفاق افتاد که برای<sup>۱۷</sup> طبابت او را آوردند و در عالی‌مجلس والی و الاثنان کاخ و در هنگامی که جمعی کثیر و جمعی غفیر از مسلمین و امرا گرج و قسیسین کوچک و

۱. آق: + اصول

۲. مج ۲/آق: + هر

۳. مج ۲/آق: - خود

۴. مج ۲/آق: کرده

۵. آق: + و

۶. مج ۲: او

۷. آق: آمد شد

۸. مج ۲: بوده

۹. مج ۲/آق: - اشتغال

۱۰. مج ۲: بر آن

۱۱. مج ۲/آق: انفعالی

۱۲. آق: - آن

۱۳. مج ۲: را

۱۴. مج ۲/آق: ساعتی قبل به آن

۱۵. مج ۲: + هم

۱۶. مج ۲: لیلا

۱۷. مج ۲/آق: به راه

بزرگ پیر و برنا نشسته و برپا بودند<sup>۱</sup> اجتماع واقع شد. پس به خدمت نواب خانی عرض کردم که پادری در تصحیح عقاید خود رساله نوشته و خواهش می‌داشت که بنده آن را ملاحظه نموده و در هر جا سخنی گنجد به<sup>۲</sup> او مذکور شود، و موضع سخن در آن رساله بیش از پیش است و ذکر همه آنها متعذر،<sup>۳</sup> لیکن از جمله آنکه<sup>۴</sup> در آن رساله ذکر کرده، مبتنی است بر تعریفی که ولادت را نموده و همه آنها بر صحت<sup>۵</sup> این تعریف توقف دارند، و اگر آن تعریف صحیح نبوده باشد جمیع آنها باطل و غیر صحیح خواهند بود.<sup>۶</sup> همه آنها<sup>۷</sup> به منزله پایه و اساس بنا، که چون از زیر کشیده شود<sup>۸</sup> هرچه برو<sup>۹</sup> بنا شده باشد بالضروره ویران و منهدم خواهد شد. می‌خواهم با پادری در آن باب صحبتی داشته شود، پس پادری به قبول آن استقبال کرد. گفتم اما می‌دانی که سخن، میان ما اگر<sup>۱۰</sup> به لغت ترکی مذکور می‌شود و نواب خانی و کثیر<sup>۱۱</sup> از مجلسیان عالی به آن معرفت دارند، و لیکن ناچار است از استعمال<sup>۱۲</sup> از<sup>۱۳</sup> بعضی الفاظ مصطلحه مثل کلی و فرد و جنس<sup>۱۴</sup> و میان<sup>۱۵</sup> و موافق و جامع بودن تعریف و مانع بودن آن و معانی آنها، نزد ایشان ممیز<sup>۱۶</sup> نیست. پس مناسب آن است که اولاً آن معانی به قدر مقدور به بیان<sup>۱۷</sup> نمودن <۳۷۹> مثال‌ها و ذکر لوازم بینه شرحی داده شود تا سررشته سخن، همگی را به قدر در دست بوده باشد. پسندیده<sup>۱۸</sup> شروع کردیم به اتفاق، و توضیح معانی آن الفاظ به قدر، کرده شد. و در ضمن [ آن ]<sup>۱۹</sup> اقرار او به مابینت نوعی میان فرس و حمار به وقوع پیوست و در کار بود.

۱. مج ۱: بودن
۲. مج ۲: با
۳. مج ۲: متعذر
۴. مج ۲/آق: جمله آنچه
۵. مج ۲/آق: صحیت
۶. مج ۱: + و / مج ۲: خواهد بود
۷. مج ۲: - و همه آنها/مج ۱: + و
۸. مج ۲/آق: - شود
۹. مج ۲: بر او
۱۰. مج ۲/آق: اگر چه میان ما
۱۱. مج ۲/آق: کثیری
۱۲. مج ۲/آق: - از استعمال
۱۳. مج ۲: در
۱۴. مج ۲/آق: + و نوع
۱۵. مج ۲/آق: متباین
۱۶. آق: متمیز
۱۷. آق: باز
۱۸. مج ۲: پسندید /آق: + و
۱۹. مج ۱: او

باز گفتم مقدمه چند نیز میان ما مذکور خواهد شد. خوبست<sup>۱</sup> قبل از مطلب، ذکر آن مقدمات نیز بر وجهی واضح و روشن کرده شود و بعد از اتفاق بر صحت آن، کسی آن را بنویسد. درین<sup>۲</sup> مضایقه کرد و بنده مبالغه کردم و او در مضایقه افزود، آنقدر که همگان ملامتش کردند، که چون در ثبت آن، مفسده متصور نه، و به غایت مطابق<sup>۳</sup>، عدل و انصاف است، مضایقه در آن وجهی<sup>۴</sup> معقول نداشته باشد. ناچار تن در داد.<sup>۵</sup> پس شاهین نامی نصرانی حلبی‌الاصل که همه زبانی می‌دانست و به قدر، فهمی و اطلاع<sup>۶</sup> داشت به این کار مقرر شد.

پس گفتم اتفاق همه علماست که صحت هر تعریف، فرع آنست که دو وصف درو موجود باشد، و با<sup>۷</sup> عدم هر یک از ایشان، آن تعریف البته باطل و فاسد است: یکی جامعیت و یکی مانعیت، و شرح و توضیح معنی این دو وصف برای انجمن چقدر<sup>۸</sup> [به قدری که]<sup>۹</sup> که ممکن<sup>۱۰</sup> باشد، کرده شده<sup>۱۱</sup> - و چه مشقتی بود خصوصاً به لغت ترکی و با جمعی که هرگز به امثال آن معانی آشنایی نکرده باشند- پس به آن اقرار نموده<sup>۱۲</sup> و شاهین ثبت کرد. باز [گفتم]<sup>۱۳</sup> سخنانی که در آن رساله ذکر کرده و بنای آنها را<sup>۱۴</sup> بر صحت تعریف ولادت گذاشته<sup>۱۵</sup>، اگر ظاهر شود<sup>۱۶</sup> بطلان آن تعریف، باید که به<sup>۱۷</sup> بطلان همه آنها اقرار کنی. بر این سخن هم ایستاد<sup>۱۸</sup> و نمی‌دانست که صلاح کارش در چیست؟. گاهی به کراهت تمام اقرار می‌کرد، اما در ثبت آن، اعاده مضایق‌های اول می‌نمود.<sup>۱۹</sup> اینجا نواب خانی فرمودند خوش گرفتیم که او اقرار نکرد،<sup>۲۰</sup> ما همه



۱. مج ۲: + که
۲. مج ۲: + باب
۳. مج ۲: مطابق
۴. مج ۲/آق: وجه
۵. مج ۲: + و
۶. مج ۲/آق: اطلاعی
۷. مج: به
۸. مج ۱: به قدر؛ مج ۲/آق: چقدر
۹. مج ۲/آق: + بوده
۱۰. مج ۲: شد
۱۱. مج ۲/آق: نمود
۱۲. مج ۱: گفتم
۱۳. مج ۲/آق: - را
۱۴. آق: گذشته
۱۵. مج ۲: + و
۱۶. مج ۲/آق: + به
۱۷. مج ۲/آق: استاد
۱۸. مج ۲: - و
۱۹. مج ۲: + و

نمی‌دانیم که هر که را سر برداشتند تنش از پای خواهد در افتاد!<sup>۱</sup>  
بنده نیز به همان اکتفا کرده، گفتم: مقدمه دیگر داریم. اینکه هر جا دو چیز که ایشان را با یکدیگر مابین  
بالتبع یافتیم، چیز دیگر غیر آن دو چیز هر چه باشد حالش نسبت به آن دو چیز<sup>۲</sup> اول، از دو بیرون نیست:  
یا با یکی از ایشان و پس موافق است بالتبع، و با دیگری مابین؛ یا با هر دو مابین است و با هیچ‌یک موافق  
نه. و البته نمی‌تواند<sup>۳</sup> که با هر دو<sup>۴</sup> موافق بالتبع باشد؛ چون آن دو را با یکدیگر مابین قرار داده بودیم.<sup>۵</sup>  
و در توضیح و تفهیم این مقدمه، آنقدر مبالغه رفت که جمعی از آن انجمن فهمیده، به صحت آن اذعان  
کردند و افرنجی را مجال مکابره نماند. پس اقرار نمود و<sup>۶</sup> شاهین ثبت کرد.  
و بعد از این مراتب گفتم: تعریف کرده‌ای ولادت را، به پیداشدن زنده از زنده‌ی دیگر به اتفاق<sup>۷</sup> ایشان در  
طبیعت. و همه دانستند [که]<sup>۸</sup> طبیعت جنسی می‌باشد و نوعی می‌باشد [از او پرسیدم] این موافقتی که در  
تعریف آورده‌ای، موافقت در کدام طبیعت اراده کرده‌ای؟<sup>۹</sup> . گفت: در طبیعت نوعی. گفتم پس این تعریف  
به ولادت استر منتقض باشد؛ زیرا که متولد است از فرس و حمار و با هیچ‌یک موافق بالتبع نیست. گفت:  
چرا نیست؟ گفتم: با کدام موافق است؟ هول این نقض وارد<sup>۱۰</sup> او را در قلق آورده بود، رفت که بگوید با هر  
دو، اشاره به ثبت کرده<sup>۱۱</sup> شاهین نمودم. از آن گفتن رجوع کرد و اضطراب و تغییر رنگ و لرزش اندام و  
عرق انفعال جمله با هم در مسابقت آمدند و سوء حالش بر هم‌گنان روشن شد. شاهین رسانید که آن ولادت  
ناقصی است. خودش گفت می‌توان گفت که ولادت نیست و از تماشای<sup>۱۲</sup> پریشانی حالش، کس را پروای  
شنیدن این عذرهای واهی نبوده<sup>۱۳</sup> و همگی را معلوم شد که نقض را وارد می‌داند و جواب شافی ندارد.  
و پادری غمگین<sup>۱۴</sup> نشست و درهم شکست، تجلدی زیاده از این نتوانست کرد که در تبریز بسیاری <۳۸۰>

۱. مج ۲: افتاد

۲. آق: - هر چه باشد حالش نسبت به آن دو چیز

۳. آق: + بود

۴. مج ۱: \*دو

۵. مج ۱: بودیدیم

۶. آق: - و

۷. آق: تکرار اتفاق

۸. مج ۱: - که

۹. مج ۲: کرده

۱۰. مج ۲: - وارد

۱۱. مج ۲: کردن

۱۲. مج ۲: + همگنان

۱۳. آق: نبود

۱۴. مج ۲/آق: غمین



از اکابر و طالب علمان بر آن<sup>۱</sup> رساله و بر این<sup>۲</sup> سخنان مطلع شدند و این چنین سخن‌ها نگفتند<sup>۳</sup> بلکه پسندیدند. <sup>۴</sup> بالجمله دیگر التفاتی به او نکرده، فاتحه دوام دولت ابد مدت خوانده، برخواستیم و پادری را دیگر<sup>۵</sup> آبرویی در آن ولایت نماند و هم در آن زودی به حدود [ایروان]<sup>۶</sup> و همانا<sup>۷</sup> سالی برنیامده<sup>۸</sup> به مأوای اصلی خود واصل شد. و قیل بعد لقوم الظالمین و الحمد لله رب العالمین.

### ۱. بخش سوم: سه مقدمه

#### ۳-۱. مقدمه اول: در تقریر اعتقادات نصاری و با اشاره اجمالی به آنچه ایشان آن را دلیل معتقدات خود ساخته‌اند<sup>۹</sup>

بدان ثبتک الله تعالی علی الهدی، که اصل دین نصاری و اساس و بنیاد آن، بر آنست که خالق عالم<sup>۱۰</sup> جل شأنه، ماهیتی است کلی قابل تکثیر، و مشترک است میانه سه شخص که تعبیر<sup>۱۱</sup> می‌نمایند از آن اشخاص ثلثه مجماً به اقانیم ثلث و مفصلاً به اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح‌القدس. و چون می‌بینند که قول به تکثیر الله خلاف اجماع انبیاء است(ع)، عذر<sup>۱۲</sup> واهی اندیشیده می‌گویند که طبیعت الهیه درین تکثر مانند طبایع ممکنه، که به حسب اشخاص متکثر میشوند، نیست؛ بلکه طبیعت الهیه با آنکه به حسب اقانیم متکثر شده، هم باقی است بر وحدت فردیت؛ به خلاف طبایع ممکنه که ایشان بعد از آنکه به حسب اشخاص متکثر شدند بر وحدت فردیت باقی نمی‌مانند؛ بلکه وحدتی که ایشان را بعد از تکثر باقی می‌ماند همان وحدت جنسی<sup>۱۳</sup> است - اگر جنس باشند - یا وحدت نوعی، اگر نوع باشند. و بنای این فرق بر آن نهاده‌اند که طبیعت الهیه چون غیرمتناهی است، جایز است که با وجود تکثر

۱. مج ۲: بر این

۲. مج ۲: برین

۳. مج ۲/آق: بحث‌ها نکردند

۴. مج ۲/آق: می‌پسندیدند

۵. مج ۲: و دیگر پادری را

۶. مج ۱: ایران آق: + ایروان رفت

۷. مج ۲: همان

۸. مج ۲: + در آنجا

۹. در نسخ مج ۲ و آق این مقدمه و مقدمه ثانیه جابجا شده‌اند و همانگونه که گفته شد میان نسخه مج ۱ و نسخه دا از این نظر هماهنگی وجود دارد.

۱۰. مج ۲: - عالم

۱۱. مج ۲/آق: تفسیر

۱۲. مج ۲: عذری

۱۳. مج ۱: جنس

اشخاص بر وحدت فردیت باقی بماند.<sup>۱</sup> و اما طبایع ممکنه<sup>۲</sup> - چون متناهی‌اند<sup>۳</sup> - درباره ایشان ممکن نیست که متکثر شوند به تکثیر اشخاص، مگر به آنکه اشخاص ایشان، یکی از دیگری منفک و مفترق باشد به حسب وجود خارجی.

به گمان آنکه<sup>۴</sup> به این تأویل بی‌معنی از مخالفت اجماع<sup>۵</sup> انبیاء سالم می‌مانند و می‌گویند تکثیری که نفی آن مجمع علیه انبیا است تکثریست که اشخاص طبیعت در وجود، از یکدیگر منفک و مفترق باشند و در اشخاص الهیه، افتراق و انفکاک نیست. پس تعدد صانع که نفی آن مجمع علیه است لازم نیاید. و همانا بر صاحب ذهن مستقیم که اندک ربطی به معقولات داشته باشد، سستی مبانی<sup>۶</sup> و بیهودگی مقاصد و معانی این هدیانات مجملاً پوشیده نخواهد بود.<sup>۷</sup> انشاءالله تعالی در تضاعیف رساله، امتناع<sup>۸</sup> این دعوی و وجوه فساد آن مجملاً<sup>۹</sup> معروض خواهد شد.

و بعد از آنکه صانع عالم را جل شأنه چنین ماهیتی<sup>۱۰</sup> قرار دادند، می‌گویند که اقنوم ثانی ازین سه اقنوم صادر است. از اقنوم اول، صدوری<sup>۱۱</sup> ازلی، و صادق است بر آن صدور، تعریف ولادت. و ازین جهت اول را اب، و ثانی را این می‌نامند، چنانکه کلمه الله نیز می‌نامند و بر آنند که کلمه ازلیه - [که] یکی از اشخاص الهی<sup>۱۲</sup> است - در مسیح(ع) با طبیعت انسانی متحد شده، و معنی این<sup>۱۳</sup> اتحاد آن است که تشخص آن شخص ثانی الهی، که آن را تارة کلمه و تارة ابن نام می‌کنند - به عینه - تشخص انسان مولود از مریم(ع) شد.

پس مسیح(ع) نزد ایشان عبارت است از دو شخص: یکی<sup>۱۴</sup> الهی و یکی انسانی؛ که هر دو به یک تشخص متشخص شده‌اند. بالجمله می‌گویند شأن هر طبیعت از طبایع آن است که متشخص شود به تشخصی که مناسب آن طبیعت است؛ چنانکه اشخاص انسانی به تشخصات انسانی و اشخاص فرسی

۱. مج ۲: باشد
۲. مج ۲: ممکن
۳. مج ۲/آق: متناهیست
۴. مج ۲: اینکه
۵. مج ۲: اجماعی
۶. آق: باشد سستی مبادی
۷. مج ۲/آق: + و
۸. مج ۲: امتناعی
۹. مج ۲/آق: مفصلاً
۱۰. مج ۲: مهیتی
۱۱. مج ۱: صدور
۱۲. مج ۱/مج ۲: الهیه
۱۳. کج ۲: آن
۱۴. مج ۲: یکی

به تشخصات فرسی متشخص میشوند. لیکن [درباره‌ی] مسیح(ع)، طبیعت انسانی به تشخص انسانی متشخص نشد، بلکه متشخص<sup>۲</sup> شد به عین همان تشخصی که شخص ثانی از اشخاص الهیه به آن متشخص بود.

<۳۸۱> و اینکه انسان مولود از مریم(ع) را کلمه و ابن و اله نام می‌کنند از جهت اتحادیست که او- راست<sup>۳</sup> در تشخص با آن شخص ثانی از اشخاص الهیه، که کلمه و ابن حقیقی اوست و غیر مفترق است از آن دو شخص دیگر، چنان که تقریر یافت.

پس اینجا سخن در دو مقام است:

مقام اول آنکه خالق عالم جل شأنه طبیعتی است کلی متشخص به سه تشخص<sup>۴</sup>، بر وجهی که تعدد لازم نیاید.

و مقام ثانی بیان امکان آنکه، خالق عالم جزو شیئی شود و چیزی از او و از غیر او ترکیب یابد، بی‌آنکه امری که منافی الوهیت باشد لازم آید.

و عمده آنچه در تحریر مقام اول از کلام نصاری ظاهر می‌شود، آنست که از حضرت مسیح(ع) و از انبیاء سابقه و همچنین از حواریین و خاصان حضرت مسیح(ع) بر سبیل تواتر، عبارات و کلمات به ما رسیده که ظواهر آنها دلالت می‌کنند بر بودن خدای تعالی پدر، مر مسیح(ع) را، و بر بودن مسیح(ع) پسر مر خدای را. و اینکه از او متولد شده و بر آنکه خدای تعالی را روح [هست]<sup>۵</sup> و بر اینکه مسیح(ع) کلمه الله است و اینکه کلمه اول، صادریست که از حق سبحانه و تعالی صادر شده، و اینکه حق تعالی عین<sup>۶</sup> کلمه است و اینکه پدر و پسر یکیاند و امثال این متشابهات.

و هر کلامی که ثابت و محقق<sup>۷</sup> باشد که کلام انبیا<sup>۸</sup> یا کلام مسیح(ع) یا کلام حواریین اوست، واجب است حمل آن بر ظاهر آن و ادعان کردن و ایمان آوردن به مدلول آن؛ به شرط آنکه مدلول آن سخنان امری نباشد محال. لکن<sup>۹</sup> بودن حق تعالی صاحب اقاییم ثلث بر وجهی که مذکور شد و بودن او والد و متولد شدن از چیزی از او، امری ست ممکن، غیر مستحیل. پس واجب باشد بدان گرویدن و به آن تصدیق داشتن بدون مانعی و نمی‌ماند سخنی<sup>۱۰</sup> مگر در بیان امکان آن.

۱. در مج ۱: در ماده

۲. مج ۲: تشخص

۳. مج ۱: + در تشخص با طبیعت الهیه

۴. مج ۲: تشخیص

۵. مج ۱: است

۶. مج ۲: همین

۷. مج ۱: متحقق

۸. آق: + است

۹. مج ۲/آق: امری باشد ممکن و نبوده باشد محال

۱۰. مج ۲: سخن

پس می‌گوییم<sup>۱</sup> شکی درین نیست که خالق عالم جل شأنه از ازل<sup>۲</sup> آزال، ذات خود را دانا و شناسا است. و دانایی و شناخت تمام نمی‌شود مگر به<sup>۳</sup> آنکه صورتی از دانسته به ذات داننده درآید. پس در دانستن و شناختن<sup>۴</sup> حق تعالی، ذات اقدس خود را، هم لازم باشد که با صورتی از آن ذات، هم در آن ذات ارتسام یافته باشد. پس صورت آن ذات اول صادری باشد که از آن ذات صادر شده<sup>۵</sup> و تعریف ولادت بر صدور صورت آن ذات، از آن ذات صادق است؛ زیرا که حکماء و دانایان، ولادت را چنین تعریف کرده و گفته‌اند که ولادت عبارتست: از پیداشدن و به هم رسیدن زنده از زنده [دیگر که هر دو در طبیعت متفق باشند. و پیدا شدن ذات اقدس الهی از ذات الهی پیدا شدن زنده‌ای است از زنده به اتفاق]<sup>۶</sup> در طبیعت. اما زنده بودن ذات الهی، خود ظاهر است.

و اما بیان زنده بودن صورت علمی آن ذات را افرنجی مذکور به تعافل گذرانیده و اصلاً متعرض آن نشده و در بیان اتفاق ذات و صورت ذات در طبیعت الهی، چنین تقریر کرده که صورت مذکوره<sup>۷</sup>، ازلیست و هر ازلی اله است و هر چه اله است مشتمل است بر طبیعت الهیه. و هرگاه صورت مذکوره<sup>۸</sup> به مقتضای صدق تعریف ولادت بر او، از آن ذات متولد باشد، پس تسمیه آن مصدر به والد و اب صحیح بوده باشد. اینست خلاصه آنچه از جانب نصاری در بیان دو اقوم اب و ابن توان گفت؛ خواه آنچه<sup>۹</sup> افرنجی مذکور بیان آن نموده، و خواه آنچه به سبب قصور خود، از عهده تصویر آن برنیامده<sup>۱۰</sup>

و اما آنچه در بیان اقوم سوم - که اقوم روح القدس می‌نامند - گفته، پس حاصل آن اینست که خالق عالم جل شأنه، چنانکه به ذات خود دانا است، هم ذات خود را دوست می‌دارد<sup>۱۱</sup> و خود محبوب خود است، هم چنان که خود معلوم خود است و دوست داشتن چیزی، [چیزی]<sup>۱۲</sup> را تمام نمی‌شود مگر به میل و کششی و [انعطافی]<sup>۱۳</sup> معنوی از محب به سوی محبوب. پس هم چنان که در مرتبه اول متعین شده<sup>۱۴</sup>، آن ذات

۱. مج ۲: می‌گوییم

۲. آق: ازل

۳. مج ۲: که

۴. مج ۲: شناخت

۵. مج ۲: آن ذات اول صادر شده باشد

۶. مج ۱: افتاده است.

۷. مج ۲: مذکور

۸. آق: مذکوره

۹. مج ۲: آنچه

۱۰. مج ۲: برنیامد

۱۱. مج ۲: دارد

۱۲. مج ۱: - چیزی

۱۳. مج ۲: کشش و انعظام

۱۴. آق: شد

به تعین معلومیت خود متعین می‌شود. و در مرتبه ثانیه به تعین محبوبیت خود. پس درین <۳۸۲> مرتبه، صادری<sup>۱</sup> دیگر به هم رسید و این صادر ثانی را، روح‌القدس می‌نامند، به تبعیت آنچه وارد شده در انجیل من قوله روح‌القدس المنبشق من الاب. و این صادر ثانی نیز ازلیست، و هر ازلی اله است پس او نیز یکی از اشخاص الهیه باشد. لکن او را ولد و ابن<sup>۲</sup> نام نمی‌کنیم و اگر چه تعریف ولادت به حسب ظاهر برو نیز صادق است؛ برای آنکه بودن او بر طبیعت الهیه نه از آن حیثیت<sup>۳</sup> است که صادر است از اله، بلکه از آن حیثیت<sup>۴</sup> است که<sup>۵</sup> طبیعت الهیه در غایت بساطت است و شان بسیطه کاملاً لیساطه آن است؛ که هر چه درو باشد با او یکی باشد. پس بودن آن<sup>۶</sup> بر طبیعت الهیه نه از حیثیت<sup>۷</sup> صدور اوست ازو، و حیثیت مذکوره در تعریف ولادت مراد است،

و گویا می‌بینیم که زیرکان چون بدین جا می‌رسند خود را از ترخنده‌های (کذا)<sup>۸</sup> بی‌اختیار، بر غرابت این خیالات و خرافات واهی ضبط نمی‌توانند نمود. و<sup>۹</sup> این است خلاصه آنچه در توجیه مقام [اول]<sup>۱۰</sup> اعنی اثبات سه اقنوم و بودن یکی اب و یکی ابن و یکی روح‌القدس گفته‌اند.

و اما آنچه در توجیه مقام [ثانی]<sup>۱۱</sup> اعنی اتحاد اقنوم ابن با انسان مولود از مریم می‌گویند، پس زده و ملخص آن این است که اگر چه نوع این اتحاد نه از آن قبیل است که مانند مقام اول دلیل عقلی بر آن توان اقامت نمود و لیکن دلیل عقلی بر امتناع آن نیز نیست. و حال آنکه از راستان و راست‌گویان اخبار از وقوع آن بر سبیل<sup>۱۲</sup> تواتر به ما رسیده، [از]<sup>۱۳</sup> نامیدن انسان مولود از مریم به اله و ابن الله و کلمه الله و یکی بودن او به اله، پس واجب باشد قبول آن و تدین بدان. و زود باشد انشاءالله تعالی که فساد جمیع این مقدمات بر وجهی واضح بیان کرده شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲: + که
۲. آق: ابن و ولد
۳. آق: حیثیت
۴. مج ۱: حیث
۵. آق: - است از اله بلکه از آن حیث است که
۶. مج ۲/آق: او
۷. مج ۲/آق: حیث
۸. مج ۲: ترخنده‌های
۹. آق: - و
۱۰. مج ۱/مج ۲: - اول
۱۱. مج ۱/مج ۲: ثانی
۱۲. مج ۲/آق: - بر سبیل
۱۳. مج ۲: + از/مج ۱: آن

### ۲-۳. مقدمه ثانیه: در بیان آنچه اطلاع بدان مطالعه‌کنندگان را بصیرت می‌افزاید<sup>۱</sup>

بدان ارشدک الله تعالی که از تتبع کتب مقدمه و اوضاع شرایع سابقه، چنان ظاهر می‌شود که در آن شریعت‌ها شایع و متعارف بوده اطلاق لفظ<sup>۲</sup> اب بر الله تعالی. و بیضاوی در تفسیر سوره مبارکه بقره، در ذیل آیه کریمه **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ**<sup>۳</sup> اشعاری به این<sup>۴</sup> نموده و این امری نیست که ممتنع و مستحیل<sup>۵</sup> بوده باشد؛ زیرا که تعبیر<sup>۶</sup> از حقیقت، نسبتی که خالق بی‌چون را جل شأنه با مخلوقات خود است، میسر نیست مگر به تصویر آن معنی و ریختن آن در قالب تمثیل به چیزی که مشابهت و مناسبتی به این<sup>۷</sup> معنی داشته باشد؛ خصوصاً در وقتی که خطاب با عموم مردم بوده باشد، چنانکه منصب انبیا است(ع). پس هم‌چنانکه در شریعت مقدسه محمدیه صلی الله علیه و آله جواز دارد، و رخصت شده که اطلاق لفظ سلطان و ملک و مالک و سید و مولی بر جناب اقدس الهی کرده شود- به اعتبار مناسباتی که مخفی نیست- همچنین همانا<sup>۸</sup> تواند بود که انبیا سابقه -علیهم السلام- تجویز اطلاق اسم اب بر الله تعالی نموده باشند به [سببیت]<sup>۹</sup> اصل وجود و عطاء نعمت های<sup>۱۰</sup> بعد از وجود و تربیت جسمانی و روحانی و غیر اینها. و همچنین ظاهر می‌شود که در شرایع سابقه شایع و متعارف بوده، اطلاق لفظی که مترجمان آن را به ابن الله ترجمه کرده‌اند بر انبیا و اوصیا و اخیار و صلحا. و این چند<sup>۱۱</sup> احتمال دارد:

**اول** آنکه بسیار اتفاق می‌افتد که در لغتی یک لفظ مشترک می‌باشد<sup>۱۲</sup> میانه دو معنی که کمال نزدیکی به هم داشته باشند و در لغت دیگر آن نیست که برای آن دو معنی متقارب. یک لفظ موضوع باشد؛ بلکه برای هر یک از آن دو معنی لفظ علی‌حده جداگانه موضوع شده. مثلاً لفظ پسر در لغت فارسی، <۳۸۳>

۱. همانگونه که اشاره شد در نسخ مج ۲ و آق این مقدمه با مقدمه پیشین جابجا شده‌اند که از این نظر میان نسخه مج ۱ و دا هماهنگی وجود دارد.
۲. مج ۲/آق: اسم
۳. «آفریننده آسمان‌ها و زمین است چون اراده چیزی کند، می‌گوید: موجود، شو و آن چیز موجود می‌شود» بقره/۱۱۷. در همه نسخ از بعد از **وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا** آمده است.
۴. مج ۲/آق: آن
۵. مج ۲/آق: درو امتناع و استحالتی
۶. مج ۲: تفسیر
۷. مج ۲/آق: به آن
۸. مج ۲-: همانا
۹. مج ۱: مناسبت
۱۰. مج ۲/آق: نعمت‌ها
۱۱. مج ۲: - چند
۱۲. مج ۲: مشترک باشد

یک مرتبه اطلاق کرده می‌شود بر معنی<sup>۱</sup> که در لغت عربی از آن معنی به لفظ غلام تعبیر کرده می‌شود<sup>۲</sup> و مراد حوادث سن و در حد بلوغ بودن است، و چون غالباً خدمتکاران درین سن می‌باشند، مجاز شایع<sup>۳</sup> شده که از مطلق خدمتکاران و ملازمان در عربی به لفظ غلامان<sup>۴</sup> و در فارسی<sup>۵</sup> پسران تعبیر نموده می‌شود. [و یک مرتبه اطلاق کرده می‌شود لفظ پسر هم در لغت فارسی بر معنی دیگر اضافی که در لغت عربی از آن معنی به لفظ ابن تعبیر می‌کنند؛ چنان که گفته می‌شود: زید پسر عمرو است و پسرزاده]<sup>۶</sup> بکر است، یعنی زاد و نژادش از ایشان است.

پس احتمال دارد که در لغت عبری<sup>۸</sup> که اکثر کتب متقدمه<sup>۹</sup> به آن لغت نازل شده، [حال برین منوال نمی‌توان بوده باشد]<sup>۱۰</sup> به این روش. این روش که از برای معنی غلام و معنی ابن هر دو، یک لفظ وضع کرده باشند و اطلاق آن لفظ بر انبیا و اولیا به معنی اول بوده باشد، از آن جهت که ایشان اعوان و انصار الهی و قایم به امتثال اوامر و اجرای احکام اویند، به منزله خدمه سلطان، زیرا که تعبیر از خدمه و اعوان به لفظ غلامان<sup>۱۱</sup> در لغت عربی و به الفاظی که مؤید<sup>۱۲</sup> همان معنی است<sup>۱۳</sup> در لغت فارسی و ترکی شایع و متعارف است. <sup>۱۴</sup> پس بعد از آن به مرور زمان خلط واقع شده باشد میان<sup>۱۵</sup> آن دو معنی، و مردم بعد از آنکه از آن لفظ به معنی اول مقصود بوده و<sup>۱۶</sup> معنی ثانی فهم می‌کرده باشند؛ خصوصاً در حین نقل آن کتب از لغت عبری<sup>۱۷</sup> به لغات دیگر، مثل لغت رومی و یونانی و عربی و قبطی و غیر اینها که مظنه خلط درین وقت بیشتر است و موید این احتمال است، امر تحریفی که مسند است به یهود و نصاری و در قرآن مجید مذکور

۱. مج ۲/آق: معنیین

۲. آق: بشود

۳. مج ۲/آق: شایعی

۴. مج ۲/آق: غلمان

۵. مج ۲/آق: + به لفظ

۶. مج ۲: ازین.

۷. مج ۱: افتاده است.

۸. مج ۱: عربی

۹. مج ۱: مقدمه

۱۰. مج ۱: حال نمی‌توان بوده باشد

۱۱. مج ۲/آق: غلمان

۱۲. مج ۲: مؤید/آق: مؤید

۱۳. مج ۲: - و

۱۴. مج ۲: - است

۱۵. مج ۲: و میانه

۱۶. مج ۲: - و

۱۷. مج ۱: عربی

است و هم دلالت می‌کند<sup>۱</sup> بر آن، آنچه در خاتمه کتاب<sup>۲</sup> انشاءالله تعالی از تواریخ نصاری نقل خواهد شد. **احتمال دیگر**،<sup>۳</sup> این اطلاق کنایه از طهارت مولد شخص بوده باشد<sup>۴</sup> چنانکه مشعر است به این احتمال، آنچه وارد شده در فصل سی و سیم از انجیل متی<sup>۵</sup> عبارتی که ترجمه آن<sup>۶</sup> این است: گفت حضرت مسیح(ع) مر یهود را،<sup>۷</sup> [اگر] که می‌بودید شما پسران حضرت ابراهیم، می‌کردید کارهایی را که حضرت ابراهیم می‌کرد؟ اما حالا شما<sup>۸</sup> در پی کشتن منید؛ من که سخن می‌گویم با شما به سخن حقی که شنیده‌ام آن را از خدای، و ابراهیم چنین کاری نکرد شما کردارهای پدر خود را می‌کنید. ایشان گفتند<sup>۹</sup> ما خود از زنا به هم [نرسیده‌ایم]<sup>۱۰</sup> و جز این نیست که ما همگی را یک پدر است و آن خدای<sup>۱۱</sup> است سبحانه.

مسیح(ع) گفت ایشان را اگر الله تعالی پدر شما می‌بود، بایستی که شما مرا دوست بدارید، برای آنکه من از خدای برآمده و سوی شما آمده‌ام و از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا<sup>۱۲</sup> فرستاده؛ از این جهت است که شما سخن من فهم نمی‌کنید و تاب شنیدن سخن من ندارید. شما از پدر خود، [یعنی] شیطانید و جوای از آنید که خواهش پدر خود را به جا آورید، آن ناکسی که از آغاز کار<sup>۱۳</sup> کشنده مردمانست، نمی‌ایستد بر حق، برای آنکه حقی درو نیست انتهی.

پس تواند بود که چون بودن انسان حریص بر خیر و صلاح و اطاعت اوامر و نواهی الهی کاشف است، از نجابت و طهارت مولد و دوری او از شرکت و مداخلت شیطان، متعارف و<sup>۱۴</sup> شایع شده باشد که از این معانی تعبیر به آن لفظ می‌نموده<sup>۱۵</sup> باشند.

**احتمال دیگر** آنکه، مراد به ابن، اطلاق بودن انسان باشد شبیه به ملائکه معصوم از گناهان، روی گردان از لذات خسیه [و] مستغرق در اعمال روحانیه، و ایمائی به این احتمال دارد، آنچه وارد شده در فصل نود و

۱. آق: می‌کند

۲. آق: رساله

۳. مج ۲/آق: + آنکه

۴. مج ۲/آق: - باشد

۵. مج ۲/آق: بیست و یکم از انجیل یوحنا

۶. آق: ترجمه‌اش

۷. مج ۲: + اگر

۸. مج ۲: - حالا/آق: شما حالا

۹. مج ۲: می‌گفتند

۱۰. مج ۱/مج ۲: رسیده‌ایم

۱۱. آق: خدا

۱۲. مج ۲/آق: مرا او

۱۳. مج ۲: - کار

۱۴. مج ۲: - و

۱۵. مج ۲: می‌کرده



هفتم<sup>۱</sup> از انجیل لوقا عبارتی که ترجمه آن این است که<sup>۲</sup> آمدند به نزد حضرت عیسی ع قومی از زنادقه که قائل به قیامت نمی‌باشند، پس سؤال کردند و گفتند:

ای استاد! و<sup>۳</sup> برای ما موسی نوشته<sup>۴</sup> و قرار داده که هرگاه انسانی<sup>۵</sup> بمیرد او را فرزندی نباشد <۳۸۴> پس برادر میت، زن او را بگیرد و برای برادر<sup>۶</sup> خود زراعتی نماید. و نزد ما هفت برادر بودند برادر اول زنی خواست و بی‌فرزند بمرد<sup>۷</sup> و پس برادر ثانی، زن او را بگرفت و او نیز بی‌فرزند بمرد و هم‌چنین برادر سوم تا برادر هفتم، همه آن زن را گرفتند و همه بی‌فرزند مردند<sup>۸</sup> و بعد از همه، آن زن نیز<sup>۹</sup> بمرد. پس ازین، در قیامت آن زن کدام یک را خواهد بود؟ و چون هر هفت او را، زن کرده بودند.

پس گفت ایشان را مسیح(ع) که: اما [ای] پسران! [در] این روزگار زن به<sup>۱۰</sup> ایشان داده می‌شود و ایشان زن میگیرند، و اما، [به] آنانی که سزاوار آن روزگار و برخوردار از مردگانند، پس به ایشان زن داده نمی‌شود، ایشان زنی نمی‌گیرند و ایشان بعد از آن<sup>۱۱</sup> نمی‌توانند مرد، زیرا که ایشان مانند ملائکه پسران خدایند، زیرا که ایشان پسران قیامتند انتهی.

**احتمال دیگر** آنکه، این اطلاق، تعبیر<sup>۱۲</sup> باشد از کمال قوتین علمی و عملی و سزاوار [گردیدن]<sup>۱۳</sup> انسان مر اتصال به عالم ملکوت را از روی تشبیه حال او<sup>۱۴</sup> مادام که به حسب کمالات ممکنه بالقوه باشد به حال چنین، و تشبیه خروج او از قوه به [و]<sup>۱۵</sup> فعل بزادن. و چون سبب حقیقی در رسیدن به این کمال، که شبیه است به بیرون آمدن فرزند از تنگنای رحم به فضای عالم عنایت بی‌غایت الهی است<sup>۱۶</sup> تعالی شأنه، تواند بود که اضافه کرده باشند متولدین به ابن، ولادت را به جناب اقدس الهی<sup>۱۷</sup> سبحانه. و در هیچ یک از این

۱. مج ۲/آق: هفتاد و دویم

۲. مج ۲/آق: - که

۳. آق: - و

۴. آق: موسی برای ما نوشته

۵. مج ۲/آق: انسان بمیرد و

۶. مج ۱: برادر

۷. مج ۲/آق: - و

۸. مج ۲/آق: بمردند

۹. مج ۲/آق: - نیز

۱۰. مج ۲: - به

۱۱. آق: این

۱۲. مج ۲/آق: تعبیری

۱۳. مج ۱: کردن

۱۴. مج ۲: انسان

۱۵. مج ۱/مج ۲: - و

۱۶. مج ۲: - است

۱۷. مج ۲/آق: او

احتمالات استحالتي و امتناعی نیست، بعد از آنکه واضح<sup>۱</sup> باشد که ولادت حقیقی مراد نیست، و به این<sup>۲</sup> تقدیر مراد به ابن الله، انسان کامل متصل به ملکوت خواهد بود.

و این بنده را در اوایل دخول بلاد گرجستان و مطالعه کتاب انجیل، چنان اتفاق افتاد که حضرت مسیح(ع) را علی نبینا و(ع) در خواب دیدم و از این سخن<sup>۳</sup> سؤال نموده<sup>۴</sup> عرض کردم که: یا<sup>۵</sup> روح الله! [حضرت] تو<sup>۶</sup> را به حسب آنچه دیده و می شنوم ابن الله می نویسند و می گویند. و من خود عارفم به آنکه این اطلاق بر وجه حقیقت نیست. آیا تأویل آن، همین تواند بود که در ضمیر من است - و مرادم، همین احتمال اخیر بود- پس آن حضرت مرا بر آن تصدیق و تقریر نمودند.<sup>۷</sup>

و نیک موید این احتمال است آنچه وارد شده در فصل هشتم<sup>۸</sup> از انجیل یوحنا عبارتی که ترجمه آن این است: گفت حضرت مسیح(ع) مر نیکودیموس رئیس یهود را، آنچه حق است! می گویم تو را، هر که زاده باشد، به زادن دوباره نمی تواند که مر<sup>۹</sup> ببیند ملک الهی را.

پس گفت نیکودیموس: <sup>۱۰</sup> چگونه می تواند <sup>۱۱</sup> بود! مردی که پیر شده از مادر بزاید؟ مگر تواند <sup>۱۲</sup> که به شکم مادر خود درشود دوباره <sup>۱۳</sup> بعد از آن بزاید؟ جواب داد حضرت مسیح(ع) و گفت: آنچه حق است! [آنچه حق است] <sup>۱۴</sup> می گویم شما را. به درستی که، هر که بزاید از آب <sup>۱۵</sup> و روح نمی تواند که داخل ملکوت الهی شود. به درستی که مولود از گوشت، گوشت است و مولود از روح، روح است. تعجب مکن از آنکه من می گویم ترا، که البته سزاوار شما را آن است که بزائید دفعه دیگر؛ زیرا که روح هر جا که دوست داشت <sup>۱۶</sup> می وزد و آوازش را می شنوی [و] <sup>۱۷</sup> تو میدانی که از کجا می آید و به کجا می رود؟ و همچنین است هر که او مولود از روح است.

۱. مج ۲: - واضح

۲. مج ۲/آق: برین

۳. مج ۲: سخن ها

۴. آق: + که

۵. آق: - یا

۶. مج ۲: + حضرت

۷. مج ۲/آق: فرمودند

۸. مج ۲/آق: هفتم

۹. مج ۲/آق: - مر

۱۰. آق: - که

۱۱. مج ۲: تواند

۱۲. مج ۱: تولد

۱۳. مج ۱: باره

۱۴. مج ۱: افتاده است

۱۵. مج ۲: آب

۱۶. مج ۲: - داشت

۱۷. مج ۲: بشنوی

جواب داد نیکودیموس،<sup>۱</sup> و گفت: چگونه می‌تواند بود این؟. جواب داد و<sup>۲</sup> مسیح(ع)<sup>۳</sup> گفت: تو معلم و استاد بنی‌اسرائیلی، و این را نمی‌دانی،<sup>۴</sup> آنچه حق است! آنچه حق است! می‌گویم شما را، به درستی که همان چیزی را که می‌دانیم<sup>۵</sup> به آن متکلم می‌شویم<sup>۶</sup> و هر آن چیزی را که دیده‌ایم بر آن شهادت می‌دهیم، و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. هرگاه من از ارضیات <۳۸۵> برای شما گویم و شما تصدیق نکنید؛ پس چگونه باشد گاهی که<sup>۷</sup> برای شما از سماویات گویم؟ انتهی.

و همانا درین مقام ایراد خصوصیات رؤیای مذکوره، و تفصیل آن واقعه مناسب باشد. پس معروض می‌دارد که چنان دیده شد که خانه‌ای است بزرگ، و در او، از جانب ایمن،<sup>۸</sup> باب صفا‌ی است رفیع و مفروش. و حضرت مسیح علی نبینا و<sup>۹</sup> علیه الصلوة و السلام بر صدر صفا، و بنده در برابر همان صفا، و بر جانب چپ بنده دو شخص از مسلمین که از اهل صلاح بودند نشستند، و نزد بنده شمعی [است]<sup>۱۰</sup> به غایت روشن، و کتاب انجیل در دست دارم و بر آن حضرت می‌خوانم و آن حضرت از روی نشاط و شگفتگی استماع می‌فرمایند. زبان بنده به تلاوت آن مانند بلبل، سراینده و آن حضرت صلوات الله علیه چون گل به شگفتگی و خنده، گوش افکنده. پس، از آن کتاب بسیار خواندم. آخر به توهم آنکه مبدا آن حضرت<sup>۱۱</sup> را از اکتشاف قرائت ملالی حاصل شود، ترک قرائت نموده کتاب را در پیش خود گذاشتم. پس یکی از آن دو شخص که بر یسار بنده بودند<sup>۱۲</sup> کتاب را برداشته شروع در قرائت کرد. دیدم که آن حضرت باز بدون<sup>۱۳</sup> ملال استماع می‌فرمایند. پس از ترک قرائت پشیمان شدم، دیری نکشید که آن شخص قطع قرائت کرده، کتاب را گذاشت. پس ربودم کتاب را و شروع کردم در قرائت<sup>۱۴</sup> آن حضرت استماع می‌فرمودند. و گذشت در میان بنده و آن حضرت سؤال‌ها و جواب‌ها، که بعد از انتباه از اینها<sup>۱۵</sup> بر خاطر نمانده بود؛ مگر آنکه سؤال

۱. مج ۲: نیکودیموس
۲. مج ۲/آق: - و
۳. مج ۲: + و
۴. مج ۲: می‌دانی
۵. مج ۲: می‌دانم
۶. مج ۲: می‌شویم
۷. مج ۲: از
۸. مج ۲/آق: یمن
۹. آق: آله و
۱۰. مج ۱: - است
۱۱. مج ۲: + را
۱۲. مج ۲: بود
۱۳. مج ۲: بدون
۱۴. آق: و +
۱۵. مج ۲/آق: آنها

[از] معنی اطلاق ابن الله بر آن حضرت، و صحت تأویل [که] در<sup>۲</sup> ضمیر داشتم کرده و<sup>۳</sup> به تصدیق و تقریر آن حضرت مشرف گردیدم، چنانکه گذشت.

و بعد از این مراتب دیدم که آن حضرت از خادمی که نزدیک ایستاده بود جامه طلبیدند، که بپوشند، گویا که آن حضرت برهنه بود و<sup>۴</sup> یا همین پیراهنی در بر<sup>۵</sup> داشتند. پس چنان در خاطر افتاد که آن حضرت اراده قیام به نماز شب دارند و ادب آن دانستم که برخیزم. پس برخاستم و آن حضرت نیز و هر که در آنجا بود همه برخاستند و<sup>۶</sup> از در بیرون رفتند. و در اثنای آنکه همگی در پی آن حضرت می‌رفتیم، ناگاه شخصی از<sup>۷</sup> برابر نزد<sup>۸</sup> آن حضرت آمده، [بر سبیل<sup>۹</sup> سعایت و افشای عیوب، عرض می‌کرد که فلان شخص درین قصری که در برابر است- و قصری در برابر می‌نمود<sup>۱۰</sup> - نشسته و شراب طلبیده و اینک آن شراب است که نزد او می‌برند. پس آن حضرت خشمگین و از روی عتاب به او گفتند از کجا دانستی که شراب طلبیده؟] شاید سرکه طلبیده باشد<sup>۱۱</sup>؟ یا افیون خواسته باشد؟ پس بنده نیز به آن شخص از روی عتاب گفتم: همچنان که می‌خواهی که همه مردم نیکوکار باشد<sup>۱۲</sup>، باید که تو نیز ظن خود را به مردمان نیکو گردانی. پس آن حضرت این سخن را از بنده پسندیده دو نوبت فرمودند بارک‌الله.

بعد از اینها آن حضرت قصد کردند که از حصار خانه بیرون روند و گویا جمعی کثیر بر در بارگاه<sup>۱۳</sup> منتظر آن حضرت می‌بودند، پس بیرون رفتند و بنده نیز بیرون رفتم. حال آنکه جمعی کثیر به آن حضرت محیط شدند و بنده به واهمه آنکه مبادا از آن حضرت به سبب ازدحام بازمانم شتابان و مستعجل شدم و در آن تعجیل و شتاب از خواب بیدار شدم و به لذت و بهجت آن واقعه خود را لبریز نور و سرور یافتم

مصرعه:

زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است

صلوات الله و سلامه علی نبینا و سیدنا محمد و آله و علیه و علی <۳۸۶> جمیع الانبیاء و المرسلین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۱/مجم ۲: از
۲. مج ۲: تأویل که
۳. مج ۲- و
۴. آق: - و
۵. مج ۱/مجم ۲: برابر
۶. مج ۲- و/آق: برخواسته
۷. آق: در
۸. مج ۱: + نمود
۹. مج ۱: - بر سبیل
۱۰. مج ۱: می‌نموده
۱۱. مج ۱: افتاده است
۱۲. مج ۲: باشند
۱۳. مج ۲/آق: درگاه

۳-۳. مقدمه ثالثه: در تمهید معارضه نمودن ادله نقلیه ایشان به آنچه در انجیل اربع مذکور است<sup>۱</sup> و در کتاب مزامیر منسوب به حضرت داود علی نبینا و(ع) یافت می‌شود از اطلاق لفظ اب بر الله تعالی شانه نسبت به غیر مسیح(ع).

و همچنین از اطلاق لفظ ابن الله بر غیر مسیح(ع) و پر ظاهر است که ابطال ادله نقلیه ایشان هم به سخنانی که در کتب ایشان است و راه انکار آن بر ایشان مسدود احسن و ابلغ است. چنانکه بعضی از کشیشان آنجا چون از جواب آن معارضه‌ها عاجز می‌ماند، بر در خوش آمد زده، می‌گفت که فلانی - یعنی بنده- ما را هم به شمشیر ما گردن می‌زند.

از آن جمله آن است که در فصل نهم<sup>۲</sup> از انجیل متی مذکور است به این عبارت: طوبی لسانی السلامت. لانهم ابناء الله يدعون<sup>۳</sup> یعنی خوشا حال اهل سلامت، پس به درستی که ایشان پسران خدای خوانده میشوند.

و هم در آن فصل به این عبارت مذکور است: فلیضی نورکم قدام الناس لکی یروا أعمالکم الحسنه ویمجدوا اباکم الذی فی السموات<sup>۴</sup> یعنی حضرت مسیح(ع) در مقام موعظه، اصحاب خود را گفت، باید که بدرخشد نور شما در نزد مردم، پس میدیده باشند اعمال حسنه شما را و تمجید و تعظیم می‌نموده باشند پدر شما را، آنکه در سماوات است.

و در فصل سیزدهم<sup>۵</sup> از انجیل متی مذکور است به این عبارت: صلوا علی من یحزنکم و یطردونکم لکما تکنونوا ابناء ایکم الذی فی السموات المشرق شمسه علی الاخیار و الاشرار<sup>۶</sup> یعنی دعا کنید و طلب رحمت نمائید بر هر که شما را اندوهگین می‌نموده باشد و از نزد خود می‌رانده باشد، تا توانید که بوده باشید پسران پدر خود، آنکه در سماوات است آن تابنده آفتاب او بر نیکان و بدان.

و باز در همین فصل مذکور است به این عبارت: کونوا انتم کاملین مثل ایکم السماوی فأنه کامل یعنی مپیوده باشید شما کاملان مانند پدر سماوی شما پس به درستی که او کامل است.

و در فصل چهاردهم به این عبارت مذکور است: لتکن<sup>۷</sup> صدقتک فی الخفیة، وأبوک الذی یری فی

۱. مج ۲/آق: - مذکور است

۲. مج ۲/آق: هفتم

۳. متی ۵: ۹

۴. متی ۵: ۱۶

۵. مج ۲/آق: نهم

۶. صورت صحیح آن(متی ۵: ۴۵-۴۴) این گونه است: صلوا لاجل الذین یسیئون الیکم و یطردونکم. لکی تکنونوا ابناء ایکم الذی فی السموات فانه یشرق شمسه علی الاشرار و الصالحین

۷. مج ۲/آق: در همین فصل مذکور است

۸. مج ۱: لتکون

الخفيه يجازيك علانية<sup>۱</sup> یعنی باید که صدقه دادن تو در خفیه، باشد و پدر تو که می‌بیند او<sup>۲</sup> را در خفیه، تلافی او<sup>۳</sup> با تو می‌کند آشکارا.

و هم درین فصل<sup>۴</sup> به این عبارت مذکور است: <sup>۵</sup> اذا صليت ادخل على مخدعك و اعلق بأبك وصل لأبيك سرا و ابوك الذی یری فی السر يجازيك علانية<sup>۶</sup> یعنی چون تو خواهی<sup>۷</sup> نماز بگذاری پس به خلوت خود درآی، و در بیند و نماز کن<sup>۸</sup> پدر خود را پنهانی<sup>۹</sup> و پدر تو- آنکه می‌بیند در پنهان- پاداش عمل تو می‌دهد آشکارا.

و هم در آن فصل مذکور است به این عبارت: هكذا اصلوا [و قولوا یا]<sup>۱۰</sup> ابانا الذی فی السموات تقدس اسمک<sup>۱۱</sup> یعنی این روش نماز بگذارید و بگوئید ای<sup>۱۲</sup> پدر ما! [ای] آنکه در سمواتی، پاک و منزّه است نام تو! در فصل یازدهم در آن انجیل<sup>۱۳</sup> مذکور است به این عبارت: ان غفرتم للناس الخطایهم غفر لکم ابوک السماوی و ان لم تغفر و الناس سیئاتهم فلا ابوکم یترک لکم خطایاکم<sup>۱۴</sup> یعنی<sup>۱۵</sup> بیامرزید شما، گناهانی را<sup>۱۶</sup> که مردم نسب شما کنند؛ خواهد آمرزید شما را پدر آسمانی شما. و اگر نیامرزید شما، سیئات مردم را، پس پدر شما نیز وا<sup>۱۷</sup> نخواهد گذاشت خطاهای شما را.

و هم درین فصل مذکور است به این عبارت: انت اذا اصمت ادهن راسک و اغسل وجهک لیلا یظهر

۱. متی ۴/۶

۲. مج ۲: آن

۳. مج ۲/آق: آن

۴. مج ۲/آق: و در فصل دهم

۵. آق: - به این عبارت مذکور است.

۶. صورت صحیح آن این گونه است: وأما أنت فمشی صلیت فادخل إلى مخدعك و اعلق بأبك وصل إلى أبیک الذی فی الخفاء. فأبوك الذی یری فی الخفاء يجازيك علانية (متی ۶: ۶)

۷. مج ۱: خاهی

۸. مج ۲/آق: - کنید /آق: ببر

۹. مج ۲: - پنهانی

۱۰. مج ۱/آق: - قولوا یا

۱۱. صورت صحیح آن این گونه است: صلوا أنتم هكذا: أبانا الذی فی السموات، لیتقدس اسمک. لیأت ملکوتک. لتکن مشیتک كما فی السماء كذلك علی الأرض (متی ۹: ۶-۱۳)

۱۲. مج ۱: این

۱۳. مج ۲/آق: و هم درین فصل

۱۴. صورت صحیح آن این گونه است: فان غفرتم للناس خطایهم یغفر لکم ابوک السماوی خطایاکم. وان لم تغفروا للناس سیئاتهم فلا یغفر لکم ابوکم أيضا خطایاکم (متی ۶: ۱۴-۱۸)

۱۵. مج ۲/آق: + اگر

۱۶. مج ۲: - را

۱۷. آق: - وا

لنّاس صیامک لکن لایبک عالم السر هو یجازیک علانیه<sup>۱</sup> یعنی تو هر گاه روزه بداری روغن بمال سر خود را، و بشوی روی **<۳۸۷>** خود را تا ظاهر نشود برای<sup>۲</sup> مردم روزه داشتن تو. لکن ظاهر شود برای پدر تو دانای سر<sup>۳</sup>، و پاداش می‌دهد تو را آشکارا.

و در فصل شانزدهم<sup>۴</sup> همان انجیل مذکور است به این عبارت: انظروا الی طیور السماء الّتی لا تزرع و لا تحصد و لا تحزن فی الالهراء و ابوکم السماوی یقوتها<sup>۵</sup> الیس انتم<sup>۶</sup> افضل<sup>۷</sup> یعنی نگاه کنید به مرغان هوا که زراعتی و درودنی<sup>۸</sup> نمی‌نمایند و ذخیره در انبارهایی<sup>۹</sup> نمی‌نهند و پدر آسمانی شما روزی می‌دهد ایشان را. آیا شما نیستید بهتر از ایشان؟<sup>۱۰</sup>

[و باز در همین فصل مذکور است به این عبارت لا تهتموا اذن و تقولوا ماذا ناکل او ماذا نشرب و ماذا نلبس فان هذا کلمه تطلبه الامم لان اباکم یعلم انکم تحتاجون الی هذا ما جمعه.]<sup>۱۱</sup>  
و از آن جمله در فصل دهم از انجیل سوم- که انجیل لوقا است- مذکور است در بیان نسب مسیح به این مضمون که مردم گمان می‌برند مسیح(ع) را که او پسر یوسف است، و نسبت یوسف مذکور را پدر بر پدر مذکور ساخته<sup>۱۲</sup> تا آنکه رسانیده<sup>۱۳</sup> به آدم(ع) و در حق آدم(ع) گفته که ابن الله [است].<sup>۱۴</sup>  
و در فصل بیستم<sup>۱۵</sup> همین انجیل مذکور است به این عبارت: کونوا انتم متحنین مثل<sup>۱۶</sup> ابيکم السماوی

۱. صورت صحیح آن این گونه است: وأنت اذا صمت فادهن رأسک واغسل وجهک. لئلا یظهر للناس صیامک، و لکن لأبیک الذی فی الخفاء. وأبوک الذی ینظر فی الخفاء یجازیک علانیة. والمجد لله دائماً. (متی ۶: ۱۴-۱۸)
۲. مج ۲: - و بشوی روی خود را تا ظاهر نشود
۳. مج ۲: راز / مج ۱: از
۴. مج ۲/آق: دوازدهم
۵. مج ۲: یقرنها
۶. آق: الالهرا
۷. صورت صحیح آن این گونه است: انظروا الی طیور السماء، وأبوکم السماوی یقوتها. أستم انتم بالحری أفضل منها(متی ۶: ۲۶)
۸. درو
۹. آق: انبارها
۱۰. مج ۲: + و در فصل سیزدهم همان انجیل مذکور است به این عبارت ای انسان منکم یسأله ابنه خبزاً فیعطیه حجرا و یسأله سمکه فیعطیه حیه فان کنتم انتم الاشرار تعرفون أن تمنحوا العطايا الصالحة لابنائکم کلم ما بالآخری ابوکم الذی فی السموات یعطی الخیرات للذین یسألونه. در مج ۱ این آیه در صفحه بعد آمده است.
۱۱. صورت صحیح ان این گونه است: فلا تهتموا قائلین: ماذا نأکل؟ أو ماذا نشرب؟ أو ماذا نلبس. فإن هذه کلها تطلبها الأمم. لأن اباکم السماوی یعلم انکم تحتاجون الی هذه کلها (متی ۶: ۳۲-۳۱)
۱۲. آق: ساخته‌اند
۱۳. آق: رسانیده‌اند
۱۴. آق: - است
۱۵. مج ۲/آق: بیست و یکم
۱۶. مج ۲/آق: کمثل

و<sup>۱</sup> لانه رتوف<sup>۲</sup> هو. یعنی می‌بوده باشید<sup>۳</sup> رحیم دل، مانند پدر آسمانی شما، زیرا که او رحیم و مهربانست. و در فصل پنجاه و چهارم<sup>۴</sup> همان انجیل مذکور است به این عبارت: اذا صلیتم فقولوا هکذا ابانا الذی فی السموات تقدس اسمک.<sup>۵</sup> یعنی چون<sup>۶</sup> نماز بگذارید، پس چنین بگوئید: ای پدر ما! ای آنکه در سمواتی! پاک و منزّه است نام تو!

و در فصل پنجاه و پنجم<sup>۷</sup> از همین انجیل در باب صفت قیامت مذکور است به این عبارت و از پیش گذشت: لا تستطیعون بعد یموتون لانهم مثل الملائکه بنو الله<sup>۸</sup> یعنی اهل قیامت، دیگر نمی‌توانند<sup>۹</sup> مرد زیرا که ایشان مانند ملائکه پسران خدایند.

[و در فصل چهل و نهم مذکور است به این عبارت و انتم فلا تطلبوا ما تأکلون و لا ما تشرّبون و لا تهتمّموا لأن هذا کلمه امم العالم تطلبه فاما انتم فابوکم یعلم انکم تحباحون الی هذا اهل اطلبوا ملکوتہ]<sup>۱۰</sup> و در فصل شصت و ششم<sup>۱۱</sup> همان انجیل مذکور است به این عبارت: لا تخف ایها القطیع الصغیر قد شاء ابوکم ان یعطیکم الملکوت یعنی مترسید ای طایفه اندک! به تحقیق که خواسته است پدر شما، اینکه عطا کند شما را ملکوت.

و در فصل نود و هفتم<sup>۱۲</sup> از همان انجیل مذکور است به این عبارت: ای منکم یساله ابنه خبراً فیدفع له حجرا و یساله سمکه فیدفع له حیه بدل السمک او یساله بیضه فیعطیه عقربا فاذا کنتم انتم الاشرار تحسنون ان تمنحوا انباؤکم العطايا الصالحه فکم بالآخری ابوکم السماوی یعطی روح القدس للذین یسألونه<sup>۱۳</sup> یعنی

۱. مج ۲/آق: - و

۲. تنها ایه مشابه این گونه یافت شد: کونوا انتم کاملین. كما أن أباکم. الذی فی السموات. هو کامل (متی ۵: ۴۸)

۳. آق: + شما

۴. مج ۲/آق: چهل و دوم

۵. صورت صحیح آن این گونه است: فقال لهم متی اذا صلیتم فقولوا ابانا الذی فی السموات لیتقدس اسمک لیات ملکوتک لتکن مشینتک كما فی السماء کذلک علی الارض (لوقا ۱۱: ۲)

۶. مج ۲: + شما

۷. مج ۲/آق: هفتاد و دویم

۸. صورت صحیح آن این گونه است: اذا لا یستطیعون أن یموتوا أيضاً لأنهم مثل الملائکه وهم أبناء الله (لوقا ۲۰: ۳۶)

۹. مج ۲: نتوانند

۱۰. مج ۱: افتاده است. صورت صحیح آن این گونه است: فلا تطلبوا أنتم ما تأکلون أو ما تشرّبون ولا تكونوا فی قلّ، فهذا کلّه یسعی إلیه وتنبؤ هذا العالم، وأما أنتم فابوکم یعلم أنکم تحتاجون إلیه. بل اطلبوا ملکوتّه تُزادوا ذلک (لوقا ۱۲: ۳۱-۲۹)

۱۱. مج ۲/آق: چهل و نهم

۱۲. مج ۲/آق: چهل و دویم

۱۳. صورت صحیح آن این گونه است: أم أي إنسان منکم إذا سأله ابنه خبراً، یعطیه حجراً. وإن سأله سمکه، یعطیه حیه. فإن کنتم وأنتم أشرار تعرفون أن تعطوا أولادکم عطايا جیده، فکم بالحرى ابوکم الذی فی السموات، یهب خیرات للذین یسألونه (متی ۷: ۹-۱۱)



کدام است از شما که چون<sup>۱</sup> فرزند او<sup>۲</sup> نانی طلبید،<sup>۳</sup> پس او سنگی بدهد فرزند خود را. یا اگر ماهی طلبید او مار<sup>۴</sup> در عوض<sup>۵</sup> ماهی بدهد<sup>۶</sup> او را. یا اگر تخم مرغ<sup>۷</sup> طلبید<sup>۸</sup> او، عقربی به جای آن بدهد پس هرگاه شما بدکاران نیکو دانید که فرزندان خود را بخششهای شایسته کنید. پس چه قدرها لایق تر و سزاوارتر باشد پدر آسمانی شما! به اینکه عطا کند روح پاک به جمعی که از آن، آن<sup>۹</sup> را طلب کنند.

و از آن جمله است آنچه در فصل اول از انجیل یوحنا- که انجیل چهارم است- مذکور است به این عبارت: الذین قبلوه اعطاهم سلطان ان یكونوا ابناءالله<sup>۱۰</sup> یعنی جماعتی که قبول کردند حضرت مسیح(ع) را، داده است به ایشان قدرت و توانایی آنکه بوده باشند<sup>۱۱</sup> پسران خدای تعالی.<sup>۱۲</sup>

و در فصل چهل و هشتم<sup>۱۳</sup> از همین انجیل مذکور است به این عبارت: قال لها يسوع لا یقربنی<sup>۱۴</sup> فانی لم اصعد بعد الی ابي لكن امضی الی اخوتی و قولي لهم انی صاعد الی ابي و ابيکم و الهی و الهکم<sup>۱۵</sup> یعنی گفت حضرت عیسی، در حالی که بعد از صلب و دفن از قبر بیرون آمده بود و زنی او را شناخت، و خواست که نزدیک آن حضرت رود. [مسیح به او خطاب کرد] و گفت: <sup>۱۶</sup> ای زن! نزدیک من میای که من هنوز به سو<sup>۱۷</sup>ی پدر صعود نکرده‌ام، اما برو نزد برادران من و بگوی ایشان را که من صعودکننده‌ام به سوی پدر <۳۸۸> من و پدر شما و اله من و اله شما.



۱. آق: - چون
۲. مج ۲: + ازو / آق: او زنانی (کذا)
۳. آق: طلبید
۴. مج ۲: ما
۵. مج ۲/ آق: عیوض
۶. مج ۲/ آق: دهد
۷. مج ۲/ آق: مرغی
۸. آق: طلبید
۹. مج ۲: که ازو آن / آق: ازو آن را
۱۰. یوحنا ۱: ۱۲
۱۱. مج ۲: توانایی اینکه، بوده باشید
۱۲. مج ۲/ آق: - تعالی
۱۳. مج ۲/ آق: چهل و سیم
۱۴. مج ۱: تقرینی
۱۵. صورت صحیح آن این گونه است: لا تلمسینی لأنی لم اصعد بعد إلى أبي. و لكن اذهبی إلى اخوتی و قولي لهم إنی اصعد إلى أبي و أبیکم، و الهی و الهکم
۱۶. مج ۲: - گفت
۱۷. آق: پدرم

و از آن جمله است آنچه وارد شده در مزمور بیست و هشتم<sup>۱</sup> از کتاب مزامیر منسوب به حضرت داود علی نبینا و(ع) به این عبارت: قدموا الرب یا ابناء الله<sup>۲</sup> یعنی مقدم دارید پروردگار را، ای پسران خدای. و در مزمور سی و هشتم مذکور است به این عبارت: اعترفت السموات بعجایبک یا رب و ایضاً بحقک فی مجامع القدسین لان من فی السماء یساوی الرب او من یتشبه بالرب فی ابناء الله<sup>۳</sup> یعنی اقرار آورد آسمان را<sup>۴</sup> به عجایب قدرت تو ای پروردگار من، و نیز به حق تو در انجمن پاکان؛ زیرا که کیست در آسمان<sup>۵</sup> که برابری کند با پروردگار یا کیست که ماندگی و مشابهت<sup>۶</sup> جوید<sup>۷</sup> پروردگار در میان پسران خدای. و نیز در همین مزمور مذکور است به این عبارت: انت هو ابی الهی و ناصر خلاصی. یعنی تویی! پدر من خدای من!<sup>۸</sup> و یاری‌بخش رستگاری من.

و در تسبیح دوم از جمله ده تسبیح<sup>۹</sup> که منسوب است به حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم و از ملحقات کتاب مزامیر گردانیده‌اند، مذکور است به این عبارت: ایها الولاد الانجاس الحیل الاعوج الملتوی ایبهذا تکافون الرب هذا شعب و احمقی؟<sup>۱۰</sup> و لیس بحکم<sup>۱۱</sup> هذا ابوک الذی اقتناک<sup>۱۲</sup> و صنعک و جبلک. یعنی ای<sup>۱۳</sup> فرزندان ناپاک و گروه کج نهاد از راستی پیچیده! آیا به این روش تلافی حقوق پروردگار می‌کنید؟ این گروهی احمقند و [نیستند]<sup>۱۴</sup> اهل دانش. آیا<sup>۱۵</sup> این نیست پدر تو، آنچنان پدری که تو را<sup>۱۶</sup> فراهم

۱. مج ۲: بیست و هفتم. ابتدا هشتم نوشته شده و روی آن خط کشیده شده است.

۲. آق: در

۳. مزمور ۲۹: ۱

۴. صورت صحیح آن این گونه است: وَالسَّمَاوَاتُ تَحْمَدُ عَجَائِبَكَ يَا رَبُّ وَحَقَّكَ أَيْضاً فِي جَمَاعَةِ الْقَدِيسِينَ. لِأَنَّهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ يُعَادِلُ الرَّبَّ. مَنْ يُشَبِّهُ الرَّبَّ بَيْنَ أَبْنَاءِ اللَّهِ؟ (مزمور ۸۹: ۶-۵)

۵. مج ۲/آق: آسمان‌ها

۶. مج ۲: - در آسمان

۷. مج ۲: مشابهتی

۸. مج ۲/آق: + به

۹. مج ۲: - خدای من

۱۰. مج ۲: تسبیحی

۱۱. مج ۲: حمق

۱۲. آق: + لیس

۱۳. مج ۲: اقتناک

۱۴. صورت صحیح آن این گونه است: أَبْهَذَا تَكْفُؤُونَ الرَّبَّ أَيُّهَا الشَّعْبُ الْأَحْمَقُ الْعَبِي؟ أَلَيْسَ هُوَ أَبَاكُمْ وَخَالِقِكُمُ الَّذِي عَمَلَكُمْ وَكَوْنَكُمْ؟ (۳۲: ۶)

۱۵. آق: - ای

۱۶. مج ۱: نیست

۱۷. در نسخه اصلی این گونه آمده است: نیست اهل دانش آیا آمده است

۱۸. مج ۲: - تو را

آورده و ساخته و سرشته [تو را]؟<sup>۱</sup>

و باز در همین تسبیح مذکور است به این عبارت: ترک الله الذی ولدک رفضته و نسیت الله الذی عاک<sup>۲</sup> یعنی واگذاشته ای خدای<sup>۳</sup> را که تو را زاده و فراموش کرده‌ای خدایی<sup>۴</sup> را، که تو را روزی و پرورش داده. و نیز در همین تسبیح مذکور است به این عبارت: أفرحوا أيها الأمم مع شعبه ولیتقوا به جمع ملائکة الله. <sup>۵</sup> یعنی شاد باشید! ای طوایف مردم با گروه او و قوی دل به او و به همه<sup>۶</sup> پسران خدای.

#### ۴. بخش چهارم: دو مقاله

##### ۱-۴. مقاله اول: در مناظره با نصاری در مقام اول اعنی به تثلیث

در مقدمه ثانیه معروض داشته بود که اصل عقاید نصاری یکی اعتقاد<sup>۷</sup> تثلیث است و یکی الهیت مسیح(ع). و بیان شد که خلاصه آنچه در بیان تثلیث می‌گویند، اینست که حقیقت صانع عالم جل شانه طبیعتی است کل قابل تکثر؛ و به سه گونه تشخیص [متشخص] می‌شود<sup>۸</sup> و در تشخیص سوم، میانه ملکائیه و یعقوبیه خلاف است. ملکائیه می‌گویند که آن سه تشخیص<sup>۹</sup> یکی وجود است و یکی حکمت و یکی حیات. من حیث الوجود اقنوم الاب اصل است<sup>۱۰</sup>؛ و من حیث الحکمه، اقنوم الابن [اصل است] و من حیث الحیوة، اقنوم الروح [اصل است].

و یعقوبیه می‌گویند، یک مرتبه بذاته متشخص است و آن اصل است و اقنوم الاب. و یک مرتبه به معلوم خود بودن و آن اقنوم الابن است. و یک مرتبه به محبوب خود بودن و آن اقنوم الروح است. و همانا متفرع است برین خلاف، خلافی دیگر میان این<sup>۱۱</sup> دو طایفه. که یعقوبیه می‌گویند روح القدس منبشق است<sup>۱۲</sup> از اب و ابن هر دو. گویا نظر بر آن دارند که [در]<sup>۱۳</sup> محبوبیت خود ذات محب و علم او به

۱. مج ۱: - تو را

۲. ۳۲: ۴۳-۱. مج ۱: غذاک

۳. مج ۲: + تو

۴. مج ۲: + را

۵. ۳۲: ۴۳-۱

۶. مج ۲: جمع

۷. مج ۲: + به

۸. مج ۲: - می‌شود / آق: سه گونه تشخیص متشخص

۹. آق: شخص

۱۰. در همه نسخ این‌گونه آمده است: من حیث‌الوجود اصل است و اقنوم الاب

۱۱. مج ۲: آن

۱۲. آق: - است

۱۳. مج ۱ / آق: -در

حسن و بهاء خود هر دو می‌باید. و ملکائیه می‌گویند که روح‌القدس منبشق است از اب و حیوه<sup>۱</sup>. نظر بر آنکه<sup>۲</sup> حیوة را ذاتی که حیوة حیوة او باشد میباید و هر چند از علم جدا نمی‌تواند بود، اما فرعیتی نسبت به علم ندارد و<sup>۳</sup> هم چنان که علم را نیز فرعینی<sup>۴</sup> نسبت به او نیست؛ اگر چه متلازمان باشند. و بیان شد که<sup>۵</sup> ملخص آنچه در تحصیل این سه اقنوم می‌گویند،<sup>۶</sup> آن است که آن طبیعت کلیه<sup>۷</sup> اولاً بذاتها<sup>۸</sup> <۳۸۹> به نحوی از تشخص، متشخص است و ثانیاً چون علم به ذات خود دارد و علم به ارتسام صورت معلوم است<sup>۹</sup> در ذات عالم، و همچنین محب است ذات خود را، و محب به میل و انعطافی است معنوی از محب سوی محبوب؛ پس آن ذات را دو نحو دیگر از تشخص خواهد بود، مغایر تشخص اول؛ چه در اول اضافه اصلاً معتبر نیست و در ثانی اضافه علمی و در ثالث اضافه حبی است.<sup>۱۰</sup> و همانا همین تقریر مراد حاصل<sup>۱۱</sup> خواهد بود، از آنچه در رساله که یکی از فرنگان در هندوستان نوشته مذکور است به این عبارت در ذات یگانه<sup>۱۲</sup> و در هستی سه گانه، خرد حریف ادراک این راز نیست. و چون طبیعت الهیه را می‌گویند که<sup>۱۳</sup> غیر متناهی، است خیال بسته‌اند که این تکثر منافی فردانیت او - که مجمع علیه انبیا است - نیست. و نیز بیان شد که چون اقنوم ثانی را صادر می‌دانند از اقنوم اول و تعریف ولادت را که عبارت است از پیداشدن و به هم رسیدن زنده از زنده دیگر<sup>۱۴</sup> به<sup>۱۵</sup> اتفاق ایشان در طبیعت، صادق می‌یابند بر آن صدور. لهنذا اول را<sup>۱۶</sup> اب و ثانی را ابن نام<sup>۱۷</sup> کرده‌اند. و نیز بیان شد که خلاصه آنچه در الهیت مسیح(ع) می‌گویند، اینست که شخص ثانی از اشخاص الهیه، متحد شده با انسان مولود از مریم(ع)، و در آن [ماده]<sup>۱۸</sup>، طبیعت انسانی را به عین همان تشخص خود

۱. مج ۲/آق: وحده
۲. مج ۲: اینکه
۳. مج ۱: + و
۴. مج ۲: فروعی
۵. مج ۲: بیان شده
۶. مج ۲: - می‌گویند
۷. مج ۲: الهیه / آق: کلیها
۸. مج ۱: + و
۹. مج ۲: هست
۱۰. مج ۲/آق: - حاصل
۱۱. مج ۲: - در ذات یگانه
۱۲. آق: - که
۱۳. آق: به
۱۴. مج ۲: - را
۱۵. مج ۲: نامی
۱۶. مج ۱: ماد

متشخص ساخته<sup>۱</sup>. پس مسیح(ع) دو طبیعت است: یکی طبیعت انسانی<sup>۲</sup> و یکی طبیعت الهی<sup>۳</sup>، آن دو طبیعت [متشخصند] به یک تشخص، اعنی آن تشخصی که شخص ثانی از اشخاص الهیه به این<sup>۴</sup> تشخص، متشخص و متعین شده و جدا و مفترق نیست از آن دو تشخص<sup>۵</sup> دیگر؛ به سبب آنکه طبیعت الهیه غیر متناهی است.

پس مناظره با ایشان مناسب آن است که در سه فصل مفصل شود.<sup>۶</sup>

### ۱-۱-۴. فصل اول: در مناظره با ایشان در مقام تثلیث

پس می‌گوییم<sup>۷</sup> تمام شدن سخنانی که در بیان تثلیث گفتید<sup>۸</sup>، موقوف است بر تمام بودن چند مقدمه: اول آنکه علم الهی به ذات خود به طریق ارتسام صورت آن ذات باشد در آن ذات. دوم آنکه صورت علمی ذی حیوة نیز ذی حیوة بوده باشد، و اسم حی و تعریف حی که دراک فعال است برو صادق آید.

سیم آنکه میانه ازلیت و الهیت تلازم عقلی بوده باشد.

چهارم آنکه مبین و مشروح شود که قول به آنکه طبیعت الهیه غیرمتناهی است چه معنی دارد؟ و فیالواقع معنی محصلی دارد یا نه؟

پنجم آنکه تواند بود که حقیقت صانع عالم جل شأنه طبیعتی بوده باشد کلی، و مستلزم امری منافی و متناقض وجود الوهیت نباشد.<sup>۹</sup>

ششم آنکه دلالت<sup>۱۰</sup> تعریفی که ولادت را [کرده‌اید]<sup>۱۱</sup> او تهمت آن بر حکما و دانایان بسته‌اید،<sup>۱۲</sup> در واقع تعریفی بوده باشد صحیح، هم به حسب جامعیت و هم به حسب مانعیت؛ یعنی بر همه افراد دلالت صادق باشد و بر هیچ معنی دیگر ورای ولادت صادق نباشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲: ساختند
۲. مج ۲/آق: انسان
۳. مج ۱: - که
۴. مج ۱: متشخص
۵. مج ۲/آق: آن
۶. مج ۲/آق: شخص
۷. مج ۱: می‌شود
۸. مج ۱: + شما
۹. مج ۱: گفتند
۱۰. در نسخه مج ۲ و آق موارد پنج و شش جابجا شده‌اند.
۱۱. مج ۲: - دلالت
۱۲. مج ۲/آق: بسته‌اند
۱۳. مج ۲: بسته‌اند

لیکن مقدمات مذکوره باسرها و یحملتها و یرمتهها باطل<sup>۱</sup> و مضمحل‌اند و ما بعونه تعالی بیان می‌کنیم فساد<sup>۲</sup> یک یک ازین مقدمات را به حسب اقتضاء مقام.

### ۱-۱-۱-۴. اما مقدمه اول

و<sup>۳</sup> پس می‌گوئیم<sup>۴</sup> متفق‌اند جمیع حکما بر آنکه، علم و دانستن بر دو گونه است. یکی آنکه صورتی [از]<sup>۵</sup> معلوم به ذهن عالم درآید، و آن صورت درآمده، وسیله دانستن شود و این را علم حصولی می‌گویند. و دیگری آنکه معلوم به نفسه نزد عالم حاضر بوده باشد و ازو غایب نه، و این را علم حضوری می‌نامند. و درین قسم از علم، نقش بستن <۳۹۰> صورتی در ذهن لازم نیست؛ زیرا که معلوم از عالم بعید و غایب نیست تا به میانجی صورتی احتیاج افتد. و جمله متفقا لفظ می‌گویند که علم باری تعالی به ذات و به لوازم ذات اقدس خود و همچنین علم ما به ذات ما و به صفات ما، همه از قبیل [علم] حضوری است. پس بنای استدلال و<sup>۷</sup> بر مقدمه نهادن که همه عقلا بر<sup>۸</sup> خلاف آن متفق بوده باشند، بدون اقامت دلیلی<sup>۹</sup> بر اثبات آن، خطا [خطایی] می‌باشد<sup>۱۰</sup> فاحش و غلطی رسوا.

### ۲-۱-۱-۴. اما مقدمه ثانیه<sup>۱۱</sup>

پس می‌گوئیم<sup>۱۲</sup> به حسب آنچه معروف و مشهور و مسلم اکثر جمهور است، اشیا را دو گونه هستی می‌باشد: یکی بودن اشیا در خارج و آن را وجود اصیل و وجود عینی نیز می‌نامند. و دیگری بودن اشیا در ذهن، و آن را وجود علمی و وجود ظلی و وجود غیر اصیل نیز می‌گویند. اکنون می‌پرسیم<sup>۱۳</sup> که چیزهایی<sup>۱۴</sup> که در خارج به صفت حیوة متصف‌اند آیا خصوص وجود خارجی در

۱. آق: - باطل

۲. مج ۲/آق: می‌کنم افساد

۳. آق: - و

۴. مج ۲: می‌گویم

۵. مج ۱/مج ۲: - از

۶. مج ۱: - علم

۷. مج ۲: - و

۸. مج ۲: - بر

۹. مج ۱: دلیل

۱۰. مج ۲: خطای باشد / آق: خطایی باشد

۱۱. آق: + و

۱۲. مج ۲: می‌گوئیم

۱۳. مج ۱: می‌پرسم

۱۴. مج ۱: چیزها

اتصاف ایشان به صفت حیوة و در صحت اطلاق لفظ حی بر ایشان، شرط هست یا شرط نیست؟ اگر شرط هست، لازم آید که صورت ازلیه- که نصاری آنرا ابن می‌نامند- آن<sup>۲</sup> را زنده و ذی حیوة نتوان گفت؛ زیرا که صاحب آن صورت- که ذات اقدس صانع عالم باشد جل شأنه- و موجود است به وجود عینی اصیل، اگرچه حی است و زنده، اما آن صورت که ازو در ذات او مرتسم شده- به گفته ایشان- موجود به وجود خارجی نیست، بلکه موجود است به وجود [علی ظلی]<sup>۳</sup>. و مفروض آن است که وجود خارجی شرط است در اتصاف به صفت حیوة، پس آن<sup>۴</sup> صورت صاحب حیوة نباشد. و هرگاه آن صورت را زنده و ذی حیوة نتوان گفت، تعریف ولادت بر صدور آن<sup>۵</sup> صادق نباشد، و بنای استدلال از هم بپاشد.

و اگر خصوص وجود خارجی<sup>۶</sup> در اتصاف اشیاء ذی حیوة به صفت زندگی و حیوة شرط نیست، بلکه هر چه حیوة می‌دارد به روشی است که به هر نحو که موجود باشد- خواه به وجود عینی اصیل، و خواه به وجود ظلی غیر اصیل- هم‌چنان به صفت حیوة متصف است و اسم دراک فعال که شرح معنی حیوة است برو صادق و لازم می‌آید که صورتهای هر یک از اشخاص و افراد و فرشتگان و جنیان و آدمیان و سایر آنچه در عالم امکان از حیوة و زندگی نام و نشان دارند همه به<sup>۷</sup> جملگی نسبت به جناب اقدس الهی اولاد حقیقی بوده باشند؛ زیرا که واجب است که صانع عالم جل شأنه در ازل آزال علم به اشیاء مذکوره داشته باشد، و الا جهل لازم آید و دانستن او اینها را- موافق گفته ایشان- به ارتسام صور اینها خواهد بود در ذات اقدس الهی. پس صور مذکوره صادر شده باشند از آن<sup>۸</sup> به صدور ازلی.

و چون این صور، صور چیزهای صاحب حیوة است و مفروض آن بود که هر چه ذی حیوة است به هر نحو که وجود داشته باشد- خواه عینی و خواه علمی- همان صفت حیوة را می‌دارد. و پس هر یک از آن صور در آن نحو وجود که وجود علمی<sup>۹</sup> است، متصف به صفات حیوة خواهند بود و بر صدور هر یک از آنها صادق خواهد بود، که پیداشدن زنده است از زنده دیگر با موافقت در طبیعت؛ زیرا که هر یک از آنها ضرور است که به حسب آن نحو از وجود، ازلی باشند، تا جهل صانع لازم نیاید. و هرگاه ازلی باشند اله خواهند بود به اعتراف مستدل<sup>۱۰</sup>، پس طبیعه الهیه در ایشان نیز خواهد بود.

۱. مج ۱: است
۲. مج ۲: او
۳. مج ۱: عینی علمی
۴. مج ۲: از
۵. آق: او
۶. مج ۱: حاجی
۷. آق: - همه به
۸. مج ۲: ازو
۹. مج ۱: علم
۱۰. آق: مستدلی

و هرگاه تعریف ولادت بر<sup>۱</sup> ایشان صادق باشد، باید که نصاری به مقتضای استدلال خود اعتراف نمایند و اقرار آورند که همه این صور<sup>۲</sup> نسبت به جناب اقدس الهی اولاد حقیقی‌اند، بلکه اله حقیقی‌اند. تعالی الله عما یقولون<sup>۳</sup> الظالمون علواً کبیراً. <۳۹۱>

### ۳-۱-۱-۴. و اما مقدمه ثالثه

پس می‌گوییم گفته شما که هر چه ازلی [باشد]<sup>۴</sup> اله [است]، وقتی مسلم است که بیان کنید و ظاهر سازید که تلازمی عقلی میانه معنی ازلیت و معنی الهیت هست. حال آنکه قایل بودن همه فلاسفه و حکما به یگانگی و فردانیت و بی‌شریک و نظیر بودن واجب الوجود یا قایل بودن همه ایشان به حسب آنچه مشهور و معروفست به قدم و ازلیت اشخاص عقول و نفوس و ازلیت ماده و صورت اجسام فلکیه و ازلیت ماده اجسام عنصریه و ازلیت انواع مرکبات معدنیه و نباتیه و حیوانیه مفید آن است که میانه معنی الهیت و معنی ازلیت تلازمی نبوده باشد؛ و اگر نه بر فلاسفه لازم آمدی<sup>۵</sup> که همه آنچه ایشان آن را ازلی می‌دانند<sup>۶</sup> اله بوده باشد.<sup>۷</sup> و اهل ملل و ادیان که مخالفین و خصوم فلاسفه‌اند، هرگز ایشان را به این روش الزامی نکرده‌اند. پس بنای استدلال بر مقدمه مذکوره نهادن<sup>۸</sup> بدون اقامت دلیلی بر آن با آنکه خلافش ظاهرتر است، ظاهر است که چگونه خواهد بود.

و اگر کسی گوید که اجماع انبیا(ع) بر حدوث زمانی ماسوی الله دلالت می‌کند بر وقوع تلازم میان ازلیت و الهیت، گوییم آنچه مجمع علیه است این است، که هر چه موجود است سوای الله تعالی، حادث است.<sup>۹</sup> نه اینکه اگر یکی از آنها مثلاً<sup>۱۰</sup> ازلی بودی،<sup>۱۱</sup> هر آینه او نیز اله بودی. و میان این دو معنی فرق ظاهر است و ثبوت تلازم فرع معنی ثانی است نه اول.

بدانکه افرنجی، مستدل بعد از آنکه به گمان ناقص<sup>۱۲</sup> خود بیان نموده: که ابن متفک است با<sup>۱۳</sup> اب در

۱. مج ۲: در
۲. مج ۱: صورت
۳. مج ۱: یقول
۴. مج ۱: - است
۵. مج ۲/آق: می‌آمدی
۶. مج ۲: دانند
۷. آق: باشند
۸. آق: نهان و
۹. آق: - است
۱۰. مج ۲: متلازمند
۱۱. مج ۱: بوده
۱۲. مج ۲/آق: - ناقص
۱۳. مج ۲: بلا



طبیعت الهیه، از آن حیثیت<sup>۱</sup> که ازلیت، اعتراضی بر خود کرده و گفته که ابوت و نبوت و تحقق معنی پدری و پسری میان دو شخص اقتضاء آن می‌کند که این متأخر بوده باشد از اب. و چیزی که متأخر باشد از چیزی دیگر، چگونه او را ازلی توان گفت؟ بعد از آن در جواب گفته که این متأخر، نه تأخر به حسب زمان است - که منافات با ازلیت داشته باشد- بلکه این تأخر تأخری است که صادر از شی می‌باید که از مصدر خود داشته باشد، بی‌آنکه زمانی به میان درآید، و جنس این تأخر منافی ازلیت نیست. پس در جواب او گفته می‌شود که: راست گفتمی که جنس این تأخر منافی ازلیت نیست اما تو موافق<sup>۲</sup> مثل مشهور که: حفظت شیئاً و غابت عنک الاشیاء، ندانسته‌ای<sup>۳</sup> که این تأخر، با الهیت منافات دارد؛ زیرا که<sup>۴</sup> اله<sup>۵</sup> به اتفاق حکما و عقلا<sup>۶</sup> می‌باید که واجب الوجود لذاته باشد<sup>۷</sup>، و تأخر چیزی از چیزی - اگر چه آن تأخر - تأخر ذاتی یا طبیعی بوده<sup>۸</sup> باشد و زمانی در<sup>۹</sup> میان نیامده<sup>۱۰</sup> باشد، منافات دارد [با]<sup>۱۱</sup> واجب‌الوجوب بودن آن شی. زیرا که معنی واجب الوجود<sup>۱۲</sup> لذاته این<sup>۱۳</sup> است که هیچ‌گونه نیستی برو روا نباشد، و در هیچ مرتبه از مراتب، او را خالی از وجود تصور نتوان کرد و هرچه از دیگری متأخر باشد، در مرتبه وجود متقدم<sup>۱۴</sup> وجود نخواهد داشت، و اگر نه نسبت تقدم و تأخر در میان ایشان نخواهد بود. و هرگاه محال باشد که متأخر از شی واجب الوجود لذاته باشد، محال خواهد بود که متأخر از شی اله باشد، به ضرورت آنکه اله باید واجب‌الوجود لذاته باشد.

و باز بر سبیل بحث الزامی می‌گوئیم<sup>۱۵</sup> شما نصاری چون متفقید در آنکه الله تعالی شأنه بسیط است، مرکب نمی‌تواند بود، دیگر از روی مکابره و مخالفت مقتضای برهان<sup>۱۶</sup>، نمی‌توانید<sup>۱۷</sup> گفت که ضرور نیست

۱. مع ۲: حیثیت

۲. مع ۲/آق: - موافق

۳. مع ۲: ندانسته

۴. آق: + اله

۵. مع ۲: - اله

۶. آق: - اله

۷. واجب‌الوجوب باشد لذاته

۸. آق: بوده

۹. آق: به

۱۰. آق: در نیامده

۱۱. مع ۱/آق: - با

۱۲. واجب‌الوجوب

۱۳. مع ۲/آق: آن

۱۴. مع ۲: + به

۱۵. مع ۲: می‌گویم

۱۶. مع ۲: برهن

۱۷. مع ۱: نمی‌تواند

که واجب‌الوجود<sup>۱</sup> لذاته نتواند بود، که در مرتبه از مراتب خالی از وجود متصور باشد.<sup>۲</sup> و همین که به حسب واقع، خالی از وجود نتواند <۳۹۲> بود در تحقق معنی وجوب، وجود کافی است و خالی از وجود به حسب مرتبه هم نبودن، لازم نیست؛ زیرا که برین تقدیر، دلیل عقلی بر وجوب بساطت او نمی‌توانید<sup>۳</sup> گفت؛ چه خلاصه دلیل بر وجوب بساطت و امتناع ترکیب این<sup>۴</sup> است که بر تقدیر مرکب،<sup>۵</sup> احتیاج و نقص [لازم] می‌آید و احتیاج و نقص<sup>۶</sup> چون واشکافته می‌شود برمی‌گردد به نداشتن<sup>۸</sup> چیزی و آن نداشتن وجود خواهد بود<sup>۹</sup> و در مرتبه وجود اجزاء، زیرا که کل متأخر است از جزء بالضروره.

#### ۴-۱-۱-۴. و اما مقدمه رابعه

پس می‌گوئیم<sup>۱۰</sup> گفته شما، که طبیعت الهیه غیرمتناهی است و بنابراین است که اشخاص آن طبیعت، لازم نیست که از یکدیگر جدا و ممتاز باشند، از لفظ غیر متناهی چه معنی اراده کرده‌اید؟ و<sup>۱۱</sup> اگر وراى معنی که معروف و مذکور است میان حکما و علما، چیزی [دیگر] اراده کرده‌اید؟ بیان آن معنی بکنید، تا بعد از بیان، نظر در صحت و فساد آن کرده شود. و اگر از لفظ غیرمتناهی، همین معنی متعارف میان اهل علم اراده کرده‌اید، ممتنع است که طبیعت الهیه به آن متصف شود، زیرا که تناهی و لاتناهی از خواص کم است و متصف نمی‌شود به آن مگر کم بالذات، مثل مقدار جسمانی و عدد و زمان و مگر چیزی که نوع [نوعی] مصاحبتی داشته باشد با کم بالذات. مانند جسم، که اگر گفته شود که متناهی است یا غیر متناهی، معنی آن است که مقدارش متناهی است یا غیرمتناهی، و مانند حرکت که اگر گوئیم متناهی است یا غیرمتناهی است، معنی آن است که زمانی که حرکت در آن واقع می‌شود یا مسافتی که حرکت بر آن واقع می‌شود متناهی است یا غیرمتناهی. و مانند اشخاص و افراد، چیزی که اگر بگویند<sup>۱۲</sup> فلان چیز، اشخاص متناهی یا غیرمتناهی دارد، معنی همین است که عدد آنها متناهی است یا غیرمتناهی. و همچنین اینکه گفته می‌شود که علم الهی غیرمتناهی است یا قدرت الهی غیرمتناهی است، مقصود آن است که عدد معلومات

۱. مج ۲: واجب‌الوجوب
۲. آق: شود.
۳. آق: نمی‌تواند
۴. آق: ترکیب آن
۵. آق: ترکیب
۶. مج ۱/مجم ۲: - لازم
۷. آق: + لازم
۸. مج ۱: پنداشتن
۹. مج ۲: است
۱۰. مج ۲: می‌گویم
۱۱. مج ۲/آق: - و
۱۲. آق: گویند

و مقدرات او<sup>۱</sup> غیرمتناهی است.

و چون روشن شد که متصف به تناهی و لاتناهی نمی‌شود، مگر کم بالذات یا<sup>۲</sup> مصاحب و معروض کم بالذات. و معلوم است که طبیعت الهیه کم بالذات نیست و چون مجرد است<sup>۳</sup> از ماده- ولو احق ماده که از آن جمله است کم بالذات- پس هیچ نوع مصاحبت و مقارنتی نیز با کم بالذات<sup>۴</sup> نداشته باشد. [پس] معلوم و مبرهن شد که طبیعت الهیه<sup>۵</sup> معروض تناهی و لاتناهی نمی‌تواند شد نه بالذات و نه بالعرض. و قول شما که طبیعت الهیه غیر متناهی است، قولیست بی‌معنی.

و دیگر مقدمه مذکوره با وجود<sup>۶</sup> آنکه بی‌معنی است<sup>۷</sup> و باطل، اخذ آن در استدلال نیز لغو است و لاطایل؛ زیرا که زید نیز مثلاً علم به ذات خود و محبت به ذات خود دارد و به گفته شما می‌باید که او نیز سه شخص غیر مفترق از یکدیگر<sup>۸</sup> بشود، و با آنکه متناهی است. پس اعتبار لاتناهی در طبیعت الهیه<sup>۹</sup> برای تصحیح این خیال واهی نیست، مگر کار غافل<sup>۱۰</sup> ساهی. و دیگر در مثال مذکور، زید اگر متکثر می‌شود<sup>۱۱</sup> بما هو زید که جزئی حقیقی است متکثر می‌شود، نه تنها بماهو انسان که کلی است.

پس برای تصحیح این دعوی بی‌معنی، قایل شدن هم<sup>۱۲</sup> به کلیت طبیعت و<sup>۱۳</sup> الهیه نیز در کار نیست.

#### ۵-۱-۱-۱-۴. اما مقدمه خامسه

پس می‌گوئیم<sup>۱۴</sup> تعریفی که شما ولادت را کرده‌اید<sup>۱۵</sup> از چند وجه باطل است. اول آنکه ولادت ولد، اضافه دارد<sup>۱۶</sup> هم به والد و هم به والده. و<sup>۱۷</sup> تعریف شما بر ولادت ولد از والد صادق نیست، برای آنکه آنچه صادر

۱. مج ۲: او
۲. آق: با
۳. مج ۲: مجردات
۴. آق: - بالذات
۵. مج ۲/آق: الهیه
۶. مج ۲: - وجود
۷. مج ۲: - است
۸. آق: + جدا
۹. مج ۲: + از
۱۰. مج ۲: عاقل
۱۱. مج ۲: شود
۱۲. مج ۲: - هم
۱۳. مج ۲: - و
۱۴. مج ۲: می‌گوئیم
۱۵. مج ۱: کرده‌اند
۱۶. آق: در او
۱۷. مج ۲/آق: - والده

می‌شود از والد، نیست مگر جسم منی و آن <۳۹۳> خود در آن حال نه ذی‌حیوه است و نه بر طبیعت انسانی مشتمل.<sup>۱</sup> اگر گویند از روی<sup>۲</sup> مکابره، که زمان صدور ولد از والد، همان زمان انفصال اوست از والد یا زمان تعلق روح است به او، و ولد در هر یک ازین دو زمان حیوه دارد و در عداد<sup>۳</sup> اشخاص انسانی است؛ گوئیم این بهانه فایده ندارد، زیرا که برین تقدیر هم<sup>۴</sup> اگر چنان اتفاق افتد که پدر پیش از تعلق روح به فرزند یا پیش از جداشدن او از مادر بمیرد، تعریف شما بر ولادت چنین فرزند نسبت بر پدر، صادق نخواهد بود. دوم آنکه، این تعریف بر ولادت ولد از والد نیز<sup>۵</sup> صادق نیست. در صورتی که بسیار اتفاق می‌افتد که زنی<sup>۶</sup> آبستن در حال زادن<sup>۷</sup> بمیرد، و فرزند زنده برآید. اگر اعاده آن مکابره کرده گویند که [زمان<sup>۸</sup> ولادت ولد از والد زمان تعلق روح است به او، گوئیم<sup>۹</sup> شکی درین نیست که آبستن بودن به شخص خاص و زائیده بودن به زائیدن همان شخص، به عینه دو معنی است که در زمان واحد با هم جمع نمیشوند، و درین نیز شکی نیست که تا فرزند از مادر جدا نشده، همه اهل لسان بی‌شائبه مجاز، بل به محض حقیقت، آن زن را آبستن می‌گویند. پس در آن حال زائیدن که فارسی ولادتست متحقق نباشد و آن<sup>۱۰</sup> را زائیده نتوان گفت. سیم، طبیعتی که موافقت ولد و<sup>۱۱</sup> والد را در آن<sup>۱۲</sup> در تعریف اخذ کرده‌اید<sup>۱۳</sup> کدام طبیعت<sup>۱۴</sup> است؟ طبیعت جنسی مراد است یا طبیعت نوعی؟ اگر طبیعت نوعی اراده کرده‌اید، تعریف شما بر ولادت استر صادق نخواهد بود، زیرا که استر از فرس و حمار متولد است و از نوع هیچ یک از آنها نیست<sup>۱۵</sup>. و التزام عدم تحقق ولادت درباره استر یا ادعاء مشارکت او در نوع، با یکی از اینها<sup>۱۶</sup> یا با کل واحد [از آنها]<sup>۱۷</sup> - چنانچه افرنجی

۱. مج ۲: - مشتمل
۲. آق: برای
۳. آق: عد
۴. مج ۲: - هم
۵. مج ۲: هم
۶. آق: + که
۷. مج ۲: زادتی
۸. مج ۱: مان
۹. مج ۲: گویم
۱۰. مج ۲/آق: او
۱۱. مج ۲: - ولد و
۱۲. آق: این
۱۳. مج ۲: کرده‌اند
۱۴. مج ۲: - است
۱۵. آق: نخواهد بود
۱۶. مج ۲: - از اینها
۱۷. مج ۲: + از آنها

مستدل در حینی که بنده بر تعریف او ایراد<sup>۱</sup> این نقض کردم از حیرت [و]<sup>۲</sup> درماندگی<sup>۳</sup> الزام، گاهی در کنام آن<sup>۴</sup> التزام و گاهی در پناه آن<sup>۵</sup> ادعا می‌گریخت و از عرق خجلت آبروی نصاری بر خاک می‌ریخت- سفسطه و مکابره‌ای<sup>۶</sup> است که اقدام نمی‌کند بر آن، مگر دیوانه از غریزت انسانی بیگانه.

و اگر طبیعت جنسی اراده کرده‌اید، این بار رسوایی<sup>۷</sup> تعریف شما به تعریف راست<sup>۸</sup> نخواهد آمد، و لازم می‌آید که به هم رسیدن جانورانی که از چربی و بخار بدن انسان و دیگر حیوانات به هم می‌رسند<sup>۹</sup> و همچنین کرم‌هایی که در معده‌ها یا جراحات ایشان متکون می‌شود و جمله آنها نسبت به ایشان اولاد بوده باشند؛ زیرا که درباره هر یک از آنها صادق است که زنده از زنده به هم رسیده<sup>۱۰</sup> و در طبیعت جنسی- که حیوانیت است- متفقند.

و فاحش‌تر از این و رسواتر از این، آنکه، بر [بنا بر]<sup>۱۱</sup> قول ایشان، به جوهریت صانع عالم جل شانه - چنانکه افرنجی مستدل در چندین موضع از رساله خود بدان تصریح کرده- لازم می‌آید که [همه اشخاص ملایکه و جن و مردمان و اشخاص سایر انواع حیوان به جملگی و تمامی، نسبت به جناب اقدس الهی اولاد بوده باشند]<sup>۱۲</sup>؛ زیرا که همگی زندگاند صادر شده از حی قیوم. و اتفاق در طبیعت جنسی که جوهریت است<sup>۱۳</sup> واقع است در میان ایشان و مصدر ایشان.

اگر کسی گوید، هم چنانکه افرنجی مستدل در اثناء مناظره بعد از آنکه به سبب مفاسد مذکوره، اختیار طبیعت جنسی نمی‌توانست نمود و در اختیار طبیعت<sup>۱۴</sup> نوعی تعریف را به ولادت استر منتقض دید و بر التزام عدم ولادت با ادعای مشارکت نوعی- چنانکه مذکور شد- ملامت دید و خجالت کشید، به تلقین دیگری گفت<sup>۱۵</sup> ولادت استر ولادتیست ناقص و موافقت نوعی در ولادت کامل می‌باید و در ولادت ناقص، موافقت جنسی، کافی است، گوئیم اولاً بر سبیل الزام که افرنجی خود در رساله تصریح کرده که حی صادر

۱. آق: و +

۲. مج ۱/ مج ۲: - و

۳. مج ۲: ایراد و نقض مذکور کردم از حیرت و درماندگی

۴. آق: این

۵. آق: این

۶. مج ۱: + این

۷. مج ۲/ آق: رسوایی

۸. اق: است

۹. مج ۱: می‌رسد

۱۰. مج ۲: می‌رسد

۱۱. مج ۲: + بنا بر

۱۲. مج ۲: باشد

۱۳. مج ۲: جوهری است

۱۴. مج ۲: + که

از حی، هرگاه در نوع متفق نباشند<sup>۱</sup> صدور یکی از آن دیگر ولادت نیست، بلکه به نام دیگر باید نامید. ثانیاً آنکه این تقسیم ماده، مفاسد مذکوره را بالکلیه منقطع و منقلع نمی‌کند، زیرا که با وجود<sup>۲</sup> این تقسیم،<sup>۳</sup> نیز لازم می‌آید که جانوران و کرمان که در ابدان انسان و سایر [حیوانات]<sup>۴</sup> به هم رسند، نسبت به ایشان همگی اولاد باشند و به<sup>۵</sup> همان معنی که حمار، استر را زائیده، ایشان<sup>۶</sup> جانوران را<sup>۷</sup> و کرمان را زائیده باشند بی تفاوت.

بلکه خاکشان به دهان باد، باید<sup>۸</sup> قایل شوند<sup>۹</sup> که جناب اقدس الهی را با جانوران و کرمان<sup>۱۰</sup> مذکور و با<sup>۱۱</sup> هر چه در عالم [است] سمت<sup>۱۲</sup> حیوة و زندگی دارد، از هرگونه [حیوان]<sup>۱۳</sup> خسیس ابتر بعینه ربط و نسبت والدین استر با استر متحقق است فانظر کیف یفترون علی الله الکذب ثم انظر کیف هم یصدقون. و اعجاباً ازین قوم سزاوار سرزنش و لوم،<sup>۱۴</sup> چرا از غریزت انسانیت شرم نمی‌دارند؟ و چگونه اساس دین و آئین خود را<sup>۱۵</sup> بر خرافاتی چنین می‌گذرانند، که اگر از غیرت، بیهوده خواندنش دیوانگان بی‌نگ و نام، دست به سنگ برند و جامه بر تن درند سزا باشد، و<sup>۱۶</sup> اگر از خجلت هذیان نامیدنش تب‌زدگان حصیه و سرسام افروخته گردند و عرق ریزند به جا باشد.

همانا رکاکت<sup>۱۷</sup> مقدمات و شناعة نتایج این مزخرفات بر بستگان گهواره و کودکان شیرخواره به هیچ وجه پوشیدگی نداشته باشد<sup>۱۸</sup> **فَمِنْ أَسْسِ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مِنْ أَسْسِ بُنْيَانَهُ**

۱. مج ۲: باشند

۲. بریده و جدا

۳. مج ۲/آق: + بعد از /آق: - این تقسیم ماده، مفاسد مذکوره را بالکلیه منقطع و منقلع نمی‌کند، زیرا که با وجود

۴. مج ۲: و ثانیاً آنکه بعد از این تقسیم

۵. مج ۱/آق: حیوان

۶. مج ۲: و

۷. آق: + آن

۸. مج ۲: - را

۹. آق: + که

۱۰. مج ۲: دهان باید به آن که قایل شوند

۱۱. آق: مرمان تکرار شده است.

۱۲. آق: - با

۱۳. مج ۲: است

۱۴. مج ۲: + حیوان

۱۵. مج ۲: نوم

۱۶. آق: - را

۱۷. مج ۲/آق: - باشد و

۱۸. ابتذال و سستی

۱۹. در همه نسخ قبل از آیه « اذا اصبت» آمده است.

### عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهٍ فِي نَارِ جَهَنَّمَ [وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ]<sup>۱</sup>

و تحقیق آن است، که تعریف جامع مانع ولادت را به غیر ازین نیست که گوئیم ولادت عبارتست: از تکون حیوانی در رحم از نطفه‌ی حیوانی دیگر<sup>۲</sup> و الله للموفق.

چهارم آنکه، این تعریف صادق می‌آید بر تصور کردن انسان، نفس<sup>۳</sup> خود را و بر تصور کردن او سایر اشخاص بنی نوع خود را و هم چنین بر<sup>۴</sup> تصور کردن هر یک از اشخاص ملایکه و جن خود را، و سایر اشخاص نوع خود را. حال آنکه هیچ یک از اهل عقل و لسان، تصورات مذکوره را، ولادت و صور متصوره را اولاد<sup>۵</sup> نامیده و نمی‌نامند. پس<sup>۶</sup> صدق تعریف بر اینها،<sup>۷</sup> دلیل بطلان تعریف باشد قطعاً. اینست آنچه بر سبیل نقض، تفصیل<sup>۸</sup> ایراد آن بر استدلال کثیرالاختلال افرنجی مناسب مقام می‌نمود و استقصاء<sup>۹</sup> عیوب آن، اوقات شریف را تزییع و مطالعه‌کنندگان را تصدیع می‌دانند.<sup>۱۰</sup>

### و اما نقض<sup>۱۱</sup> اجمالی

پس می‌گوئیم<sup>۱۲</sup> اگر دلیل شما به جمیع مقدمات<sup>۱۳</sup> صحیح باشد، لازم می‌آید که جناب اقدس الهی را تعالی شأنه، اولاد غیرمتناهی بوده باشد. بیان این اجمال آنکه حضرت اقدس الهی، هم‌چنان که ذات اقدس خود را دانا و شناسا است و به این دانایی و شناسایی صادر شده از آن ذات [صورت]<sup>۱۴</sup> آن ذات - و نصاری آن را ابن می‌نامند - هم‌چنین واجب است که ابن خود را نیز دانا و شناسا باشد تا جهل لازم نیاید. و به دانستن ابن لازم است [صورت]<sup>۱۵</sup> این ازو صادر شود هم چنان که به دانستن ذات،<sup>۱۶</sup> [صورت]<sup>۱۶</sup> ذات

۱. توبه/۱۰۹

۲. مج ۱: + موافق او بالنوع

۳. مج ۲: نقش

۴. مج ۲: - بر

۵. مج ۲: ولادت صور متصوره را اولاد

۶. مج ۲: + عدم

۷. مج ۲/آق: آنها

۸. مج ۲: تفصیلی

۹. تلاش و جهد تمام کردن

۱۰. آق: می‌داند

۱۱. مج ۲: تفصیل

۱۲. مج ۲: + که

۱۳. آق: مقدماتی

۱۴. مج ۱: صور

۱۵. مج ۱: صور

۱۶. مج ۱: صور

صادر باشد<sup>۱</sup> و تعریف ولادت هم چنان که صادق بود بر صدور صورت ذات، واجب است که صادق باشد بر صدور صورت ابن نیز بی تفاوت. <sup>۲</sup> و نقل کلام کرده می‌شود و در دانستن حضرت الهی صورت ابن را و همچنین در دانستن او، صورت آن صورت را الی غیر النهایه تا لازم آید که حاصل بوده باشد مر او را تعالی شأنه اولاد غیر متناهیه.

و دیگر اب چنان که دوست می‌دارد ذات خود را، البته دوست می‌دارد ابن خود را. پس باید که در<sup>۵</sup> روح القدس دیگر نیز حاصل شده باشد، و نقل کلام می‌کنیم<sup>۶</sup> در دوست داشتن او این روح ثانی را و حصول روحی ثالث و بیلهم جرا الی غیر النهایه، تا لازم آید وجود ارواح غیرمتناهیه. و دیگر اب واجب است که دانا و شناسا باشد روح را، پس باید که به این دانستن او را ولد دیگر حاصل شود و باز کلام در دانستن او این ولد را می‌رود الی غیر النهایه.<sup>۷</sup>

و دیگر اب چنانکه دوست داشت خود را و روحی به هم رسید، و واجب است که دوست دارد همان روح را. پس روحی دیگر به این اعتبار نیز باید که حاصل باشد<sup>۸</sup> و روح اول<sup>۹</sup> چون از طبیعت الهیه است و جهل در<sup>۱۰</sup> طبیعت الهیه روا نیست، باید که دانا و شناسا باشد<sup>۱۱</sup> [به اب] و به ابن و به خود، پس باید که از روح اول به سبب این سه معرفت، سه ولد به هم رسیده باشد.

و باز ابن اول واجبست که خود را و پدر خود را و روح را هم شناسد و هم دوست دارد. پس باید که از ابن به سبب این سه معرفت، سه ولد و به سبب این سه محبت، سه روح صادر شده باشد. بعد از این نقل کلام می‌کنیم<sup>۱۲</sup> در دانستن ابن هر یک از اولاد خود را، در دانستن او، هر یک از ارواح صادره از او را، در دوست داشتن او روح هر یک از آن ارواح را.

و باز نقل کلام می‌کنیم<sup>۱۴</sup> در دانستن و دوست داشتن<sup>۱۵</sup> روح هر یک از اولاد خود را و در دانستن و دوست

۱. مج ۱/ مج ۲: ۲ شد

۲. مج ۲: بلا تفاوت

۳. مج ۲: + داخل

۴. مج ۲: - و

۵. مج ۲: - در

۶. آق: می‌کنیم

۷. مج ۲/ آق: - و دیگر اب واجب است که دانا و شناسا باشد روح را پس باید...الی غیر النهایه

۸. مج ۲: شود

۹. مج ۲: حاصل شود و روح اول

۱۰. مج ۲: بر

۱۱. مج ۲: - باشد

۱۲. مج ۲: می‌کنم

۱۳. مج ۲: + اولاد خود را و در دوست داشتن او هر یک از اولاد خود او در دانستن

۱۴. مج ۲: می‌کنم

۱۵. مج ۲: + روح هر یک از این در دانستنی دوست داشتن



داشتن او هر یک از ارواح صادره<sup>۱</sup> ازو را.

بالجمله لازم می‌آید<sup>۲</sup> بر ایشان به نفس مقدماتی که استعمال کرده‌اند، درین دلیل شوریده‌ی<sup>۳</sup> پریشان که اب تعالی شأنه، مصدر اولاد غیرمتناهی و مصدر ارواح غیرمتناهی بوده باشد<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> همچنین هر یک از این و<sup>۶</sup> روح، مصدر اولاد غیر متناهی و ارواح غیرمتناهی<sup>۷</sup> بوده باشند. و سخن در هر یک از این شش آحاد(کذا)<sup>۸</sup> این سلسله غیرمتناهی، همان روش که در مصادر آنها جاری بود جاری می‌شود؛ زیرا که هر یک از آنها واجب است که دانا و دوستدار باشد خود را و هر آنچه را در [هر]<sup>۹</sup> مرتبه از مراتب صادر شده باشد از هر مصدری.

پس نیکو در نگر ای<sup>۱۰</sup> افرنجی! مستدل به سر کشیشانت (کذا) و به جان پریشانان! و ساعتی به<sup>۱۱</sup> اقدام تفکر [کن<sup>۱۲</sup> در] سراپای کلام [و برای زمانی]<sup>۱۳</sup> با تامل پرده حیرت و غشاده غفلت از بصر<sup>۱۴</sup> بصیرت بگشای! شاید چیزی از شناعت این فضیحتها تو را روشن گردد، و پس از آن اختیار تو را است و **من لم يجعل الله له نوراً فماله من نور**<sup>۱۵</sup>

بدان ایدک الله تعالی که درین مقام دو سخن هست که از جانب نصاری می‌توان<sup>۱۶</sup> گفت، پس مناسب آن است که آن سخنان با جواب آنها درین مقام ایراد کرده شود.

## سخن اول

کسی را می‌رسد که از جانب ایشان دلیل را [به] این روش تقریر کند و گوید<sup>۱۷</sup> صورت ازلیه، زنده‌ای

۱. آق: + و
۲. مج ۲: + که
۳. آق: شوره پریشان
۴. مج ۲/آق: - بوده باشد
۵. مج ۲: + هر
۶. آق: - و
۷. مج ۲: اولاد و ارواح غیر متناهی
۸. آق: - هر یک از آحاد این شش
۹. مج ۲: + هر
۱۰. آق: در نگهر ای
۱۱. آق: اقدم
۱۲. همه نسخ: کرد
۱۳. همه نسخ: کلام برای و زمانی
۱۴. مج ۱: بصر
۱۵. ایه ۴۰ سوره نور
۱۶. مج ۲: بتوان
۱۷. آق: گوید

است صادر شده<sup>۱</sup> از زنده با موافقت صادر و مصدور و<sup>۲</sup> در طبیعت نوعیه. و هر زنده صادر از زنده دیگر، با موافقت مذکور <۳۹۶> ولد اوست، بی‌آنکه<sup>۳</sup> تعریفی برای ولادت کرده باشد، تا به این تقریر نقض‌هایی که بر تعریف وارد می‌آمد<sup>۴</sup> مندفع شود.

پس می‌گوئیم برین تقدیر نیز [ایراداتی]<sup>۵</sup> که بر صغری وارد بود و سابقاً تقریر کردیم همه بعینها وارد است. و همچنین جمیع مفاسدی که در ذیل نقض اجمالی ایراد کرده شد، همه بر جای خود استاده. مع ذالک معنی ظاهر متوجه کلیه- که کبری ساخته‌اید- هست؛ زیرا که دلیل بر آن،<sup>۶</sup> سوای آنکه در جنس حیوان چنین یافته‌اید ندارید و این استقرایی است در حاضر، مشاهده<sup>۷</sup> و حکم چنین استقرا تعدی به غایت نمی‌کند.

تحقیق<sup>۸</sup> این سخن آنکه، صدور زنده از زنده با اتفاق<sup>۹</sup> در طبیعت نوعی، مفهومیست که استدلال بر<sup>۱۰</sup> تحقق معنی ولادت، وقتی صحیح است که ثابت شود که میان آن مفهوم و معنی ولادت نسبت مساوات است<sup>۱۱</sup> با آنکه آن مفهوم اخص مطلق است از ولادت. و با<sup>۱۲</sup> آنچه سابقاً تقریر کردیم، ظاهر می‌شود که میان ایشان هیچ یک از این دو نسبت متحقق نیست؛ زیرا که بر سبیل الزام روشن ساختیم که آن مفهوم در ادراک نمودن ما و هر یک از اشخاص ملائکه و جن، نفس خود را و سایر اشخاص نوع خود را متحقق است و ولادت متحقق نیست. و همچنین در ماده استر ولادت،<sup>۱۳</sup> متحقق است و آن مفهوم تحقق ندارد. و هرگاه<sup>۱۴</sup> آن مفهوم نسبت به ولادت مساوی و اخص هیچ کدام<sup>۱۵</sup> نباشد و مابین خود نیست، نخواهد بود میان ایشان از نسب اربع، مگر عموم من وجه یا اعمیت از جانب آن مفهوم. و ظاهر است که استدلال

۱. مج ۲: - شده

۲. مج ۲: - و

۳. مج ۲: چنانکه

۴. مج ۲: می‌آید

۵. مج ۱: ارادتی

۶. مج ۲/آق: برای

۷. مج ۲/آق: مشاهد

۸. مج ۲: تحقق

۹. همراهی

۱۰. آق: به

۱۱. آق: \* میان آن مفهوم و معنی ولادت و نسبت مساوات است

۱۲. مج ۲: به

۱۳. آق: ولا

۱۴. مج ۲: - هر گاه

۱۵. مج ۲/آق: هیچ یک

به تحقق شی بر وجود معنی دیگر که از آن<sup>۱</sup> اخص باشد مانند<sup>۲</sup> استدلال به وجود حیوان بر وجود انسان و همچنین استدلال به تحقق امری بر وجود امری دیگر که نسبت میان ایشان<sup>۳</sup> عموم و خصوص من وجه باشد مانند استدلال به وجود ابیض<sup>۴</sup> بر وجود حیوان، بالبدیهه همه باطل و ناتمام است.

### سخن دوم

آنکه کسی گوید، لازم نیست نصاری را که بر تثلیث - که معتقد ایشان است - دلیل عقلی اقامت نمایند، بلکه ایشان را کافی است که گویند چون نصوص منقوله<sup>۵</sup> مقبوله دال است بر ثبوت ولد له تعالی و بر ثبوت روح له تعالی<sup>۶</sup> و بر پسر بودن مسیح(ع) مر اله را تعالی شأنه. و بر الهیت مسیح(ع) و بر اتحاد و اب و ابن، دلیلی نیست بر آنکه تکثر صانع عالم جل شأنه به این روش که یک طبیعت بوده باشد، متشخص به سه تشخص بدون افتراق اشخاص از یکدیگر، ممتنع و مستحیل است؛ هم‌چنان که دلیلی نیست بر امتناع تشخص دو شخص به یک تشخص، پس هر یک از تثلیث و اتحاد احتمالی باشد که در بادی الرای علی<sup>۷</sup> ان یشیت امتناعه تجویز آن می‌توان کرد و به تجویز مذکور<sup>۸</sup> نصوص مذکوره که مهمما ممکن ابقا آنها بر ظواهر خود لازم است، بر ظواهر خود باقی می‌ماند، لاجرم به آن قائل شده‌اند، و درین صورت بر مخالفین و [خصوم]<sup>۹</sup> ایشانست که دلیل بر امتناع آن اقامت نمایند.

جواب می‌گوئیم<sup>۱۰</sup> این قدر تنزل و دست برداشتن از استدلالی که سال‌ها علماء و<sup>۱۱</sup> متکلمین ایشان در تصحیح آن سعی‌ها کرده‌اند، نیز نحوی از الزام و اعتراف به نادانی و سرگردانی ست، مع‌الذالک ما بیان می‌کنیم بعون الله تعالی امتناع آن را.<sup>۱۲</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آق: او
۲. مج ۲: - مانند
۳. آق: + و
۴. مج ۲: اخص
۵. مج ۲: - منقوله
۶. آق: - له تعالی
۷. مج ۲/آق: الی
۸. مج ۲: - کرد و به تجویز مذکور
۹. مج ۱/آق: خصوص
۱۰. مج ۲: الجواب می‌گوئیم
۱۱. مج ۲: - و
۱۲. مج ۲: مع‌الذالک ما بیان می‌کنم امتناع آن را بعون الله تعالی

## ۶-۱-۱-۴. وعده ابطال مقدمه سادسه

<sup>۱۳</sup> را در ضمن آن به انجام می‌رسانیم<sup>۱۴</sup> پس می‌گوئیم<sup>۱۵</sup> هر چیز<sup>۱۶</sup> [که] نظر به ذاتش کرده، ابا از کثیر بودن آن<sup>۱۷</sup> چیز ندارد و تواند که این باشد و تواند که آن باشد، کلی است مانند انسان که نظر به ذاتش کرده<sup>۱۸</sup> چند انسان می‌تواند بود. و هر چیز که نظر به ذاتش کرده ابا دارد<sup>۱۹</sup> از کثیر بودن و نتواند بود، مگر همان که هست-جزیی و شخص است- مانند زید و عمرو<sup>۲۰</sup> مثلاً <۳۹۷> که نظر به ذاتش کرده، ممکن نیست که همان یک کس چند همان کس بعینه باشد<sup>۲۱</sup> و کلی را به اتفاق عقلاً، وجودی در خارج جدا و منفرد از وجود شخص نمی‌باشد، بلکه هیچ کلی موجود نیست مگر شخص شده به عروض حالتی که آن را تشخیص می‌نامند. و شخص هر کلی، همان کلیست که متشخص شده و در شخص منشأ شخصیت [و آن حالت که تشخص نامیده می‌شود غالباً غیر ذات شخص است. اما آنکه منشأ شخصیت شخص و ابا]<sup>۲۲</sup> داشتن نفس ذات او از تكثر چیزی غیر نفس ذات او نباشد، گفته می‌شود که این شخص به ذات خود متشخص است و تشخص او عین ذات اوست و چنین تشخص<sup>۲۳</sup> شخصی، از کلی نخواهد بود و نشاید گفت که این شخص فلان کلی است، یا فلان<sup>۲۴</sup> کلی، متشخص شده این شخص است. و اهل حق درباره صانع عالم جل شأنه بر این اعتقادند.

و هرگاه منشأ شخصیت، نفس ذات شخص نبوده، باشد ناچار آن شخص، شخص کلی خواهد بود و تشخص آن،<sup>۲۵</sup> حالتی خواهد بود عارض شده کلی آن شخص را، و آن<sup>۲۶</sup> کلی به عروض آن حالت آن شخص شده خواهد بود. و درین صورت احتمال از دو بیرون نیست: یا منشأ آن حالت نفس طبیعت کلی است یا امری دیگر خارج شق اول، مطلقاً معقول نیست؛ زیرا که بدین<sup>۲۷</sup> تقدیر، چیزی که او را کلی دانسته‌ایم چیزی

۱۳. آق: + و

۱۴. مج ۲: ایجاز می‌رسانم / آق: می‌رسانیم

۱۵. مج ۲: می‌گویم

۱۶. مج ۱: - که

۱۷. مج ۲: همان

۱۸. مج ۲: + چند انسان می‌تواند بود. و هر چیز که نظر به ذاتش کرده

۱۹. مج ۱: + و

۲۰. مج ۲: عمر

۲۱. مج ۲: یک کس بعینه چند همان کس بعینه باشد

۲۲. مج ۱: افتاده است.

۲۳. مج ۱: شخص

۲۴. مج ۲: - فلان کلی است یا

۲۵. مج ۲/آق: او

۲۶. مج ۲: این

۲۷. مج ۲/آق: برین

خواهد بود که نفس ذاتش مقتضی امتناع از کثرت است. و دانسته شد که چنین چیز، جزیی و شخص است نه کلی. پس کلی بودن<sup>۱</sup> مقتضی شخصیت بودن دو معنی متناقضند و با هم جمع نمی‌توانند<sup>۲</sup> شد. و شق ثانی که منشأ شخصیت امری باشد خارج درباره شخص صانع عالم جل شأنه<sup>۳</sup>، معقول نیست به دو وجه:

**اول** آنکه در مرتبه او، تعالی غیری نیست تا تشخص او از آن غیر مستفاد تواند شد.

**دویم** آنکه محتاج به غیربودن در تشخص - که مستلزم احتیاج در بسیاری از امور است - منافی وجوب وجود و الوهیت است.

پس بحمد تعالی روشن و مبرهن شد که ذات اقدس صانع عالم جل و علا، به نفس ذاته المقدس، معین و مشخص است، و نیست طبیعتی کلی مشخص شده، چنانکه نصاری توهم کرده‌اند.

پس به این بیان هم<sup>۴</sup> اساس استدلالی که افرنجی کرده و بنای آن بر چند مقدمه فاسده نهاده بود فساد یک یک بعونه تعالی سابقاً بیان شد، الا این مقدمه که وعده ابطال آن اکنون به وفا رسید [و] از هم فرو ریخت و هم جواب سخن دوم که از جانب نصاری گفته می‌توانست، شد و حاصل آن ترک استدلال و طلب دلیل بود از خصم بر بطلان و امتناع آنچه در بادی‌الرای در<sup>۵</sup> مرتبه جواز و احتمال می‌نمود، گفته آمد و برهانی روشن بر امتناع از<sup>۶</sup> خیال محال قایم گردید. و الله الموفق.

دیگر بر تقدیر تسلیم که حقیقت صانع عالم جل شأنه طبیعتی کلی تواند بود، و بر تقدیر تسلیم که طبیعتی منشأ تشخص خود تواند شد، می‌گوئیم<sup>۷</sup> آن طبیعت کلی - اگر بذاته<sup>۸</sup> اقتضاء هیچ تشخص<sup>۹</sup> نمی‌کند - باید که هر تشخصی که داشته باشد از غیر مستفاد باشد. و اگر اقتضاء یکی ازین تشخصات می‌کند، پس تشخص‌های دیگرش از غیر مستفاد خواهد بود و هر یک ازین دو صورت چنان که دانسته شد به دو وجه باطل است. مع‌ذالک اگر معروض تشخص‌های دیگر<sup>۱۰</sup> طبیعت است، بدون آن تشخص ذاتی، لازم می‌آید که آنچه مقتضای ذات آن طبیعت فرض کرده بودیم، مقتضای ذات آن<sup>۱۱</sup> نبوده [باشد]<sup>۱۲</sup> و اگر نه، نایستی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۱: - و
۲. مج ۲/آق: نمی‌تواند
۳. آق: و علا
۴. مج ۲: - هم
۵. آق: و به
۶. مج ۲: آن
۷. مج ۲: می‌گویم
۸. مج ۲: - بذاته
۹. مج ۲: تشخص
۱۰. مج ۲: + نفس
۱۱. آق: او
۱۲. مج ۲: + باشد

که منفک<sup>۱</sup> ازو تواند شد.

و اگر معروض تشخیص‌های دیگر، شخص اول است یعنی آن طبیعت به<sup>۲</sup> آن تشخیص ذاتی لازم<sup>۳</sup> <۳۹۸> می‌آید که یک شخص چند شخص شود و آن<sup>۴</sup> بالبدیهه باطل و منافی شخصیت است؛ چه شخص آن است که بماهو ممتنع باشد کثیر شدن او.<sup>۴</sup> یا لازم می‌آید که شخص اول باطل و شخصی دیگر حاصل شود. و اگر آن طبیعت اقتضاء هر سه گونه تشخیص می‌کند، این نیز قطع [نظر]<sup>۵</sup> از مخالفت گفته حکما - که مقتضای طبیعت بسیطه واحده<sup>۶</sup> بیش از واحد نمی‌تواند بود - هم مستلزم مفاسد شق ثانی است؛ زیرا که باز می‌گوئیم<sup>۷</sup> اگر معروض تشخیص ثانی و ثالث، نفس طبیعت است بدون<sup>۸</sup> تشخیص اول، پس<sup>۹</sup> تشخیص اول ازو منفک شده<sup>۱۰</sup> و لازم آید که مقتضای ذات نبوده باشد و اگر معروض آن دو تشخیص طبیعت متشخصه به تشخیص اول است،<sup>۱۱</sup> لازم می‌آید<sup>۱۲</sup> که<sup>۱۳</sup> شخص چند شخص شده باشد. یا شخص اول باطل و شخص دیگر حاصل شده باشد.<sup>۱۴</sup>

اگر گویند هیچ یک از آن تشخصات مقتضای ذات نیست و از<sup>۱۵</sup> غیر نیز مستفاد نیست، بلکه طبیعت صانع عالم جل شأنه به اراده و اختیار به هر یک<sup>۱۶</sup> از آن تشخصات متشخص شده، گوئیم بالبدیهه معلوم است که طبیعت بدون تشخیص موجود نیست، پس چگونه متصف به اراده<sup>۱۷</sup> و اختیار که اتصاف به آنها<sup>۱۸</sup> به وجود است تواند شد؟



۱. مج ۲: متکثر
۲. مج ۲/آق: با
۳. مج ۲/آق: این
۴. مج ۲: - چه شخص آن است که بماهو ممتنع باشد کثیر شدن او
۵. مج ۲: + نظر
۶. مج ۲: - بسیطه
۷. آق: می‌گوئیم
۸. مج ۲: + آن
۹. آق: - پس
۱۰. آق: شخص اول منفک شد
۱۱. مج ۲: - به تشخیص اول است
۱۲. آق: آید
۱۳. مج ۲: + یک
۱۴. مج ۱: افتاده است.
۱۵. آق: او
۱۶. مج ۲: + کس
۱۷. مج ۲: - به اراده
۱۸. مج ۲: + فرع اتصاف

و دیگر افرنجی در رساله نقل از فلاسفه کرده<sup>۱</sup> خود به صحت آن اقرار نموده، که هیچ طبیعتی از طبایع مادامی که به قوام و اقنوم خود محدود نشود،<sup>۲</sup> منشأ فعلی و اثری نمی‌تواند بود، و مرادش از قوام و اقنوم، تشخیص و شخص است. پس تأثیر طبیعت به اراده و اختیار بدون شخص شدن طبیعت چگونه<sup>۳</sup> تجویز تواند کرد؟<sup>۴</sup>.

اگر گویند شاید یکی از آن تشخصات، مقتضای ذات طبیعت بوده باشد و تشخص‌های دیگر بر اراده و اختیار مترتب شود، گوئیم تردید به آنکه معروض تشخص‌های اختیاری نفس طبیعت است - بدون تشخص یا طبیعت مشخصه است - بر جای خود است و مفاصد لازمه مشترک اللزوم.

اگر گویند: لزوم چند شخص شدن شخص واحد یا بطلان شخص اول و حصول شخص دیگر، در صورتی است که معروض تشخص ثانی و ثالث، مجموع طبیعت و تشخص اول بوده باشد، اما اگر معروض تشخص ثانی، نفس طبیعت باشد بماهی، لکن در واقع از تشخص<sup>۵</sup> اول که مقتضای ذات است جدا نباشد، نه انفکاک مقتضای ذات از ذات لازم می‌آید و نه چند شخص<sup>۶</sup> یک شخص<sup>۷</sup> به آن معنی که محال است، اعنی آنکه یک شخص چند همان شخص شود و نه بطلان شخص<sup>۸</sup> اول و حصول شخص ثانی.

و بالجملة هیچ یک از مفاصدی که لازم آورده بودید<sup>۹</sup> لازم نمی‌آید؛ مانند اربعه، مثلاً که زوجیت که<sup>۱۰</sup> مقتضای ذات اوست و معروض حالتی دیگر و آن توسط<sup>۱۱</sup> اوست بین الثلثه و الخمسه نیز هست، و نه آن است که معروض آن حالت، مجموع ذات اربعه و وصف زوجیت باشد، بلکه نسبت این دو عرض، لازم به ذات اربعه یک مرتبه است و هیچ یک واسطه در عروض آن دیگر نیست؛ اگر چه از یکدیگر جدا و منفک نمی‌توانند<sup>۱۲</sup> بود، چون هر دو مستمندند به ملزوم واحد. و نهایت آنچه لازم می‌آید، آن است که هر سه گونه تشخص مقتضای ذات باشند و مفسده جز مخالفت مقدمه مشهوره از فلاسفه ندارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲: و نقل کرده از فلاسفه و
۲. مج ۲: شود
۳. مج ۲: - چگونه
۴. مج ۲: + و
۵. مج ۲: تشخیص
۶. آق: + شدن
۷. مج ۲: + به
۸. مج ۲: - شخص شود و نه بطلان شخص
۹. مج ۲: بودند
۱۰. مج ۲: که زوجیت
۱۱. واسطه بودن/آق: توسط
۱۲. آق: نتواند

و چون آن دو<sup>۱</sup> مقدمه نزد متکلمین اسلام مسلم نیست، استعمال آن در نقض عقیده نصاری<sup>۲</sup> طریقه جدل است نه طریقه<sup>۳</sup> برهان. <sup>۴</sup> جواب می‌گوئیم<sup>۵</sup> که قیاس تشخیص و تعیین که به نفسه متعین و مشخص است و طبیعت به عروض او منحصر و متعین می‌شود و<sup>۶</sup> به سایر لوازم ماهیتاً<sup>۷</sup> که ایشان نیز مانند ملزومات خود معانی کلیه‌اند، و به تکرر <۳۹۹> افراد و ملزومات متکثر الافراد می‌شوند، قیاسی است مع‌الفارق. و بدیهه عقل صریح که خود را از مألوفات تقلیدیه ساعتی جدا تواند نمود، حاکم است به آنکه طبیعتی که معروض تشخیص ذاتی شد دیگر معروض هر حالتی که بشود - اگر چه آن نیز ذاتی باشد - بی‌مدخلت<sup>۸</sup> آن تشخیص ذاتی نخواهد بود و متصور نیست.

مع‌ذالک قایل شدن نصاری به آن در حقیقت از مذهب<sup>۹</sup> خود [برگشتن]<sup>۱۰</sup> است، زیرا که همگی متفقند بر آنکه اقنوم این و اقنوم روح هر دو متفرعند بر اقنوم اب. و اقنوم در لغت به معنی اصل است و ایشان تفسیر می‌کنند اقنوم<sup>۱۱</sup> را به موضع، و مراد یک معنی است، یعنی شخصی که اصل احوال خود و موضع<sup>۱۲</sup> محمولات خود است. <sup>۱۳</sup> و افرنجی مذکور به کرات و مرات، از اقانیم ثلث به موضوعات الهیه تعبیر کرده، و اقنوم اب عبارتست از طبیعت الهیه [متشخصه]<sup>۱۴</sup> به تشخیص اول که وجود است نزد ملکیه بلکه نزد یعقوبیه نیز - اگر چه صریح در کلام یعقوبیه ندیده‌ام - نه آنکه اب عبارت باشد از طبیعت بما هی هی. <sup>۱۵</sup> و الا یک طبیعت خواهد بود و دو اقنوم و مذهب ایشان نه این است، بلکه قول به اقانیم ثلث از ضروریات دین ایشان است. پس مفسده چند شخص شدن یک شخص، یا باطل شدن شخص اول و حاصل شدن شخص ثانی بر ایشان لازم است و غیر مندفع.

۱. مج ۲: - دو

۲. آق: ایشان

۳. آق: + طریقه

۴. مج ۱: بر همان

۵. مج ۲/آق: - می‌گوئیم که قیاس

۶. مج ۲: - و

۷. مج ۲: مهمه

۸. مج ۲: بی‌مداخلت

۹. مج ۱: مذهب

۱۰. مج ۱: برگشته

۱۱. مج ۲: - در لغت به معنی اصل است و ایشان تفسیر می‌کنند اقنوم

۱۲. مج ۲: موضع

۱۳. آق: - خود است

۱۴. مج ۱: متشخص

۱۵. مج ۲: + و



و دیگر بالبدیهه و به اتفاق عقلا می‌دانیم<sup>۱</sup> که تشخص شی مصادق<sup>۲</sup> وجود و وحدت آن شی است و متصور نیست که معروض تشخص، معروض وجود<sup>۳</sup> وحدت نباشد. پس هر جا سه تشخص متحقق باشد سه موجود و سه واحد متحقق خواهد<sup>۴</sup> بود. بنابراین در اشخاص الهیه نیز هر یک از اشخاص، چنانکه تشخصی خاص دارد وجودی خاص و وحدت<sup>۵</sup> خاص<sup>۶</sup> نیز خواهند داشت و هر یک به حسب واقع و نفس‌الامر، معروض وحدتی جداگانه خواهند بود، تا به آن اعتبار معروض ثلاثیت و کثرت اقمومی توانند شد. پس هر یک از اقانیم از دیگران هم به وجود، هم به تشخص<sup>۷</sup> و هم به وحدت- به حسب واقع و نفس‌الامر- جدا و ممتاز خواهند بود، و هر چه از دیگری به وجود و تشخص و وحدت<sup>۸</sup> به حسب واقع و نفس‌الامر- نه به مجرد ملاحظه و اعتبار عقل- جدا و ممتاز باشد ازو منفک و منفصل و مفترق است، بلکه انفصال و افتراق این ازو<sup>۹</sup> به غیر<sup>۱۰</sup> این جدایی و امتیاز معنی ندارد.

و البته پس تعدد اله تعالی شأنه<sup>۱۱</sup>- که این همه تلاش بی‌اثر برای فرار از آن است- بر ایشان خواهی نخواهی لازم می‌آید و دعوی لاتناهی در طبیعت الهیه- با آنکه بیپه‌وده و لاطایل است- بر تقدیر تسلیم نزد صاحبان طبع سلیم قادح درین کلیه بدیهه نیست؛ همچنان که<sup>۱۲</sup> نزد ایشان ذات الهی و همچنین هر یک از اقانیم با وجود لاتناهی در طبیعت از سایر ممکنات به وجود و تشخص و وحدت ممتاز است و نمی‌توانند<sup>۱۳</sup> گفت که امتیاز آن<sup>۱۴</sup> از سایر ممکنات به وجود و تشخص و وحدت به اعتبار امتیاز در نفس طبیعت است. چه معنی این سخن آن است که اگر طبیعت الهیه غیرمتناهی نمی‌بود، هر آینه به وجود و تشخص و وحدت از سایر ممکنات ممتاز نمی‌بود؛ یعنی وجود او عین وجود هریک از ممکنات<sup>۱۵</sup> [است]، و تشخص او و وحدت او عین تشخص و وحدت هر یک از ممکنات می‌بود و این سفسطه است و بی‌معنی است.

۱. مج ۲: می‌دانم

۲. مج ۲: مصادق

۳. آق: + و

۴. مج ۱: خواهد

۵. مج ۲/آق: وحدتی

۶. آق: خواص

۷. آق: تشخص

۸. مج ۲: وحدت و تشخص

۹. آق: از آن

۱۰. مج ۲: - و مفترق است، بلکه انفصال و افتراق این ازو به غیر

۱۱. مج ۲: - شأنه

۱۲. مج ۱: همچنانک

۱۳. مج ۲: نمی‌تواند

۱۴. مج ۲/آق: او

۱۵. مج ۲: + است، و تشخص او و وحدت او عین تشخص و وحدت هر یک از ممکنات

اگر گویند مسلم که آن اشخاص در تشخص و وحدت از هم ممتازند اما لانسلم<sup>۱</sup> که نیز در وجود از هم ممتاز باشند، بلکه هر سه به یک وجود موجودند؛ گوئیم وجود هر سه به یک وجود بدون تشخص <♦♦♦> وحدت هر سه به یک تشخص و یک وحدت [متصور نیست. و هرگاه هر سه به یک وجود موجود و یک وحدت متشخص و واحد باشند خواه آن وجود و تشخص<sup>۲</sup> و وحدت هر یک بسیط باشند و خواه ملئتم<sup>۳</sup> از وجودات و تشخصات و وحدات اقاییم،<sup>۴</sup> فی الحقیقه ذات اقدس صانع عالم جل و جلا شأنه<sup>۵</sup> به حسب واقع و نفس الامر موجودی واحد و شخصی واحد خواهد بود، که عقل آن<sup>۶</sup> را تحلیل به سه واحد به<sup>۷</sup> آن شخص می‌کند و این عین ترکیب است و چنین موجودی را مرکب ندانستن اقرار است به جهل مرکب داشتن تعالی الله<sup>۸</sup> عما ما یقولون الظالمون علواً کبیراً.

## ۲-۴. فصل<sup>۹</sup> ثانیه: در مناظره با ایشان در مقام ثانی اعنی اتحاد ابن ازلی با انسان مولود از مریم(ع) و الهیت مسیح(ع)

دانسته شد که ملخص آنچه درین مطلب گویند،<sup>۱۰</sup> آن است که نصوص منقوله از صادقین دال است بر بودن مسیح(ع) ابن الله و کلمه الله و بر بودن الله تعالی اب مر مسیح(ع) را، و بر بودن کلمه صادر اول، و بر بودن کلمه الله تعالی عین کلمه، چنانکه یوحنا انجیلی در آغاز انجیل رابع از آن خبر می‌دهد بدین<sup>۱۱</sup> عبارت: فی البدء کان الکلمه و الکلمه کان عندالله و الله هو الکلمه کان هذا قدیما عند الله کل به کان و یغیره لم یکن شیء مما کما کان<sup>۱۲</sup> و همچنین بر یکی بودن اب و ابن به خبر دادن مسیح(ع) از خود بقوله: انا و الاب واحد نحن و امثال اینها از متشابهات بسیار، که در اناجیل اربع مذکور است و دلیلی نیست<sup>۱۳</sup> بر امتناع اتحاد شخص ثانی از اشخاص الهیه که مسمی است به اقنوم الابن با انسان مولود از مریم؛ به این معنی

۱. به معنای: قبول نداریم.

۲. مج ۱: افتاده است.

۳. بهبود یافته. آق: ملئتم: پر شده؟

۴. مج ۲/آق: + پس

۵. مج ۲: - شأنه

۶. مج ۲/آق: او

۷. مج ۱: با

۸. مج ۱: - را مرکب ندانستن اقرار است به جهل مرکب داشتن تعالی الله

۹. مج ۲: مقاله

۱۰. مج ۲/آق: می‌گویند

۱۱. مج ۲/آق: به این

۱۲. صورت صحیح ان این‌گونه است: فی البدء کان الکلمه و الکلمه کان عند الله و کان الکلمه الله. هذا کان فی البدء

عندالله. کل شیء به کان بغیره لم یکن شیء مما کان (یوحنا ۱: ۳-۱)

۱۳. مج ۱: دلیل اینست

که طبیعت انسانی در ماده مولود از مریم<sup>۲</sup> متشخص شده باشد، به نفس همان تشخص<sup>۳</sup> که شخص ثانی مذکور از اشخاص الهیه به آن متشخص است ازلاً.

و چون اتحاد مذکور امری است جایز و ممکن و به تجویز آن<sup>۴</sup> نصوص مذکوره بر ظواهر خود باقی می‌ماند، لاجرم به آن قایل گردیده، تسمیه کرده‌اند مسیح(ع) را تاره به ابن الله و تاره به اله از جهت اتحاد مذکور، چه آن شخص ثانی الهی چنانکه<sup>۵</sup> به اعتبار صدور ازلی و صدق تعریف ولادت بر او ابن الله است، و<sup>۶</sup> به اعتبار ازلیت و اشتغال بر طبیعت الهیه، اله است و آن خود در تشخص با مسیح(ع) متحد است. پس هر تسمیه که او را صحیح و جایز است مسیح را نیز صحیح و جایز بوده باشد<sup>۷</sup> و ایشان را اقامت دلیل<sup>۸</sup> بر جواز این اتحاد ضرور نیست، بلکه بر خصوم و مخالفین ایشان است که بر امتناع آن اقامت دلیل<sup>۹</sup> نمایند. پس می‌گوئیم<sup>۱۰</sup> بعون الله و حسن توفیقه که این تقریر مبتنی است بر جواز دو مقدمه:

**اول:** تثلیث و بودن حقیقت صانع عالم جل و علاذا اقاییم ثلث بر وجهی که از پیش تقریر یافت، تا متصور باشد که یکی از آن اشخاص در ماده مسیح علیه‌السلام با طبیعت انسانی متحد شده باشد.<sup>۱۱</sup>  
**دویم:** آنکه در واقع متشخص بودن دو شخص به یک تشخص محال و ممتنع بوده<sup>۱۲</sup> باشد.

### اما مقدمه اول

فالحمدالله تعالی که بیان بطلان و وجوه استحالت و فساد آن به شرحی<sup>۱۳</sup> مستوفی کرده، اساس و بنیاد آن حجراً حجراً از بیخ و بن برکنده شد<sup>۱۴</sup> و هر سو افکنده<sup>۱۵</sup> و همان وجوه بعینها بر امتناع دعوی ثانی، برهانیست کافی و بیانیست وافی و شافی؛ چه بعد از آنکه [بطلان دعوی امکان]<sup>۱۶</sup> تثلیث به وضوح

۱. مج ۲: + الهیه

۲. آق: - مریم

۳. مج ۲/آق: تشخصی

۴. مج ۲: - آن به آق: به تجویز آن نصول(کذا)

۵. مج ۲/آق: - چنانکه

۶. مج ۲: - و

۷. مج ۲: خواهد بود

۸. مج ۲: برهان

۹. مج ۲/آق: برهان

۱۰. مج ۲: می‌گوئیم

۱۱. مج ۲: + در تشخص

۱۲. آق: بوده

۱۳. آق: + که

۱۴. مج ۲: - شد

۱۵. مج ۲/آق: + شد

۱۶. مج ۱/مج ۲: افتادگی دارد.

انجامید،<sup>۱</sup> بطلان دعوی امکان اتحاد یکی از آن اشخاص که فرع ثبوت و تحقق آن اشخاص است نیز لازم و متحتم است.

مع ذالک در بطلان آن - چون روی سخن با نصاری<sup>۲</sup> و گمشدگان چند است<sup>۳</sup> که به سبب نشو و نما در حجر تربیت امهات و آبا و عموم کبراء بلد و مکان و حسن ظن به اسلاف و گذشتگان پیش از استحکام عقل و تمیز به قبول آن عقاید ناچیز تلقی نموده و نفوس ایشان را با آن انس و پیوندی <۱+۴> تمام استحکام یافته و بعد از ظهور عقل و تمیز، مادام ترویج<sup>۴</sup> آن را وجهه همت ساخته و به دیده اعتقاد حقیقت در آن نگرسته و هرگز مخلی از آن تسویلات به خود و به قضایای فطری خود نپرداخته‌اند<sup>۵</sup> - از دعوی بداهت بطلان آن گذشته،<sup>۶</sup> گفته می‌شود که با وحدت تشخص و کثرت شخص ناچار است که هر یک از آن دو شخص معروض وحدتی جداگانه بوده باشند تا مجموع ایشان به این<sup>۷</sup> اعتبار معروض اثنبیت و کثرت نتواند<sup>۸</sup> بود، و وحدت شی مسادق تشخص<sup>۹</sup> شی است و جدا از هم نمی‌باشند.

و حال آنکه هرگاه طبیعت انسانی به تشخص الهی متشخص شده باشد، باید که همچنان که به تشخص او متشخص شده، هم به وحدت او واحد شده باشد. پس کجاست آن وحدت جداگانه خاص به هر یک که در تحقق اثنبیت ناگزیر است؟ و<sup>۱۰</sup> اگر گویند دو طبیعت است و یک شخص، گوئیم این قول نیز با آنکه بالبدیهه باطل است، خلاف معتقد ایشان است، بلکه صریح کلام افرنجی در رساله و سعیدین بطریق نصرانی در کتاب نظم‌الجواهر<sup>۱۱</sup> آن است که از جمله اقوال شدیدة الاختلاف به<sup>۱۲</sup> طوایف نصاری قول صحیح و مختار آن است، که در واقع و به حسب نفس الامر دو شخص در خارج موجودند به یک تشخص؛ نه آنکه موجود تشخص واحد است و عقل او را تحلیل به دو طبیعت می‌نماید.

مع‌الذک ما بیان می‌کنیم بطلان آن را و می‌گوییم، که شخص الهی متشخص به شخص خاص موجود من الازل که در لایزال تشخص او عارض طبیعت انسانی شد، آیا به عروض آن تشخص به حسب واقع و خارج شخص انسانی موجود شد یا نشد؟ اگر نشد، پس چیزی به حسب واقع بر عروض آن تشخص و

۱. مج ۲: - تئلیث به وضوح انجامید / آق: پیوست

۲. مج ۲: + است

۳. مج ۲: گمشدگانی چند که

۴. آق: ترویج

۵. مج ۲: پرداخته‌اند

۶. آق: گذاشته

۷. مج ۲/آق: آن

۸. مج ۲: تواند

۹. مج ۲/آق: تشخص

۱۰. مج ۲: - و

۱۱. مج ۲/آق: نظم‌الجواهر همه

۱۲. مج ۲/آق: - به

طبیعت انسانی را [مترتب]<sup>۱</sup> نشد به غیر اطلاق اسم انسان بر آن شخص الهی، و این اطلاق اگر حقیقت است باید که آن شخص الهی حقیقتاً<sup>۲</sup> و به حسب واقع شخص انسان شده باشد. و شدن او شخص انسانی یا به انقلاب اوست<sup>۳</sup> انسان، و این خود معنی اتحاد نیست بلکه حقیقت انقلاب، بطلان منقلب است و ثبوت منقلب‌الیه [است]<sup>۴</sup>. و یا شدن او<sup>۵</sup> شخص [انسانی] بیه ابقای شخص الهی است و حصول شخص دیگر انسانی، این خود همان صورت اول است و دلیل بر بطلان آن قایم شده<sup>۶</sup>، و الا شدن او شخص انسانی همین محض مسمی شدن او خواهد بود به این اسم، بی آنکه به حسب واقع و نفس‌الامر شخص انسانی حاصل شده باشد. و بالبدیهه و الاتفاق معلوم است که مولود از مریم علیهما‌السلام انسان بود و در<sup>۷</sup> سایر احوال بشری با سایر افراد بشری شریک و سهیم.

و دیگر [آنکه] شخص شدن طبیعت انسانی و هر طبیعتی از طبایع نه بر آن سه<sup>۸</sup> وجه است که اولاً آن طبیعت خالی از تشخص در خارج تحقیقی<sup>۹</sup> داشته باشد، پس معروض تشخص شود و شخص گردد؛ بلکه موجود در خارج اولاً ماده‌ای است و به تدریج استعدادات او می‌فزاید تا آنکه شخصی از طبیعی شود و به تمام شدن استعداد ماده گفته می‌تواند شد که فلان طبیعت، متشخص شد و شخصی از آن طبیعت به هم [رسید].<sup>۱۱</sup>

و ازین بیان روشن می‌شود که اتحاد شخص الهی با طبیعت انسانی -قطع نظر از سایر وجوه استحالت- بدون تعیین و تشخص آن طبیعت معقول و متصور نیست، پس چگونه آن تعیین و تشخص به نفس [این]<sup>۱۲</sup> اتحاد حاصل تواند بود؟ و مگر از عقیده<sup>۱۳</sup> خود برگردند و گویند که اتحاد مابین شخص الهی و شخص انسانی است و<sup>۱۴</sup> نه مابین شخص الهی و طبیعت انسانی. و وجوه فساد آن نیز بسیار است، و لیکن چون مذهب و عقیده<sup>۱۵</sup> ایشان نیست <۴+۲> چرا بیهوده متعرض آن شویم؟

۱. مج ۱: مرتب
۲. مج ۲/آق: حقیقت
۳. مج ۲/آق: است
۴. مج ۲: + است
۵. مج ۲/آق: آن
۶. مج ۱: الثانی
۷. آق: شد
۸. مج ۱: د
۹. مج ۲/آق: - سه
۱۰. مج ۱: تحقیقی
۱۱. مج ۱: رسد
۱۲. مج ۱: - این
۱۳. مج ۲: مذهب
۱۴. مج ۲: - و
۱۵. مج ۲: معتقد

و ازین جمله هم<sup>۱</sup> گذشته، می‌گوییم تشخیص [معنی] است شخصی و قیام یا انتزاع [معنی]<sup>۲</sup> واحد شخصی در زمان واحد به دو محل [و از دو منشأ] بدون<sup>۳</sup> رفع اثبیت از ایشان، محالی است متفق علیه عقلاً [پس نتواند بود که رفع اثبیتی که موقوف علیه]<sup>۴</sup> عروض آن تشخیص [است]<sup>۵</sup> تحقق یابد و این بیانست متکفل ابطال هر<sup>۶</sup> احتمالی که درین معنی متصور تواند شد و الله الموفق.

### ۱-۲-۴. فصل [اول: درباره اتحاد الهی انسان با مسیح(ع)]

از جمله وجوهی که اگر نصاری انصاف ورزیده مخلی از<sup>۷</sup> مألوفات در آن تامل نمایند هر آینه صورت<sup>۸</sup> غلویی(کذا) که در آن اباطیل دارند انکسار<sup>۹</sup> تمام خواهند یافت، آن است که بعد از تنزل [از]<sup>۱۰</sup> وجوه استحالت تلیث و اتحاد و اغماض از امتناع آن دو اصل بی‌بنیاد، گفته می‌تواند شد که هرگاه اتحاد مذکور امری شد ممکن، نباید شما نصاری معشر النصاری<sup>۱۱</sup> بسیاری از طوایف کفره [را]<sup>۱۲</sup> از عبیده<sup>۱۳</sup> شمس و کواکب و عبده نار و غیرهم و عبیده ملایکه<sup>۱۴</sup> (کذا).

در صورتی که گویند<sup>۱۵</sup> که قایل بودن ما<sup>۱۶</sup> به الهیت ملایکه یا شمس یا نار مثلاً نیست، الا بنا بر اتحاد یکی از اشخاص الهیه با او در تشخیص به نفس توجهی که شما در اتحاد ابن ازلی با انسان مولود از مریم [کنید]<sup>۱۷</sup> تکفیر توانید<sup>۱۸</sup> نمود، چه هر یک در صورت مذکوره ادعایی کرده خواهند بود که نزد شما وقوع آن ممکن



۱. مج ۲: - هم
۲. مج ۱: عرض؟
۳. مج ۲: قیام عرض
۴. مج ۲: + واحد به دو محل با انتزاع آن از دو منشأ بدون / آق: + و از دو منشأ بدون
۵. مج ۱: افتادگی دارد.
۶. آق: + است
۷. مج ۲: بر
۸. مج ۲: مخنتلی از آق: در
۹. مج ۲: صورت
۱۰. مج ۲/آق: انکساری
۱۱. مج ۱: او
۱۲. مج ۲: شما نصاری
۱۳. آق: + را
۱۴. مج ۲: عبده
۱۵. مج ۲/آق: کفره را از عبده ملایکه و عبده شمس و کواکب و عبده ناز و غیر هم
۱۶. مج ۲/آق: ادعا نمایند
۱۷. مج ۲: - ما
۱۸. آق: + کنید
۱۹. مج ۲: تواند

است<sup>۱</sup> و استحالتی ندارد و مدعی امر ممکن را به گزاف<sup>۲</sup> تکذیب نمی‌توان کرد، بلی بر وقوع<sup>۳</sup> امر ممکن در ماده، که ادعا می‌نماید دلیل وافی می‌توان طلبید، و بر<sup>۴</sup> جای خود است و اگر دلیلی وافی نداشته باشد به عقیده او نباید گروید و باور نباید داشت.

و اما به مجرد نداشتن دلیل وافی، تکذیب و تکفیر جور و تحکم است، قطعاً به<sup>۵</sup> آنکه نظیر شبهه‌های<sup>۶</sup> که شما را درباره مسیح علیه‌السلام افتاده از اختصاص آن حضرت است، از جمله افراد [بشری]<sup>۷</sup> به مزید کرامات و خوارق عادات از قدرت تامه بر<sup>۸</sup> احیاء موتی<sup>۹</sup> و بر ابراء الاکمه و ابرص، و سایر آنچه از آن حضرت به تواتر رسیده، هر یک از طوایف مذکوره نیز تقریر<sup>۱۰</sup> می‌توانند کرد، چه هر یک از عبد<sup>۱۱</sup> و شمس و عبده<sup>۱۲</sup> نار را مثلاً می‌رسد گفتن که چون در شمس و نار نظر کردیم و هریک را به بسیاری از وجوه افاضت خیرات و برکات و دخل تمام در انتظام احوال مخلوقات داشتن<sup>۱۳</sup> - خصوصاً شمس که اشرفیت او از کافه ارکان عالم علوی و سفلی و واسطه بودن<sup>۱۴</sup> استکمال<sup>۱۵</sup> اشخاص انواع معدنیات و نباتات و حیوانات به مشاهده و عیان از آفتاب روشن‌تر است - در وجه اعلی<sup>۱۶</sup> از امتیاز و اختصاص به کرامت و منزلت عظمی از صانع کل جل شانه یافتیم<sup>۱۷</sup>، به حدی که نظایر آن خصوصیات در غیر ایشان ندیدیم و<sup>۱۸</sup> ارتباط<sup>۱۹</sup> خاص میان ذات اقدس صانع بی‌چون و هر یک از اینها به نحوی که شما می‌گوئید، امری ست ممکن.



۱. آق: - است
۲. مج: ۲: گزاف
۳. مج: ۲: + و تحقق آن وقوع/آق: + آن
۴. آق: به
۵. آق: با
۶. آق: شبهه
۷. مج: ۱: شیئی
۸. آق: - بر
۹. مج: ۲: اموات
۱۰. مج: ۲: - تقریر
۱۱. آق: عبده
۱۲. مج: ۲/آق: - عبده
۱۳. مج: ۲: - داشتن + و تربیت منافع و مصالح بی‌نهایت خصوصاً/آق: - داشتن
۱۴. مج: ۲: وساطت او در
۱۵. آق: در اشکال
۱۶. مج: ۲: درجه
۱۷. مج: ۲: یافتیم
۱۸. آق: - و
۱۹. مج: ۲: ارت(کذا)

دانستیم که ترتب<sup>۱</sup> این همه آثار عظیمه برین دو گوهر، جریانی<sup>۲</sup> و اختصاص ایشان به آنها نخواهد بود، مگر به سبب اختصاص ایشان به ارتباط مذکوره<sup>۳</sup> و همانا نظر برین داشته بعض پادریان فرنگی، چنانکه بعض اصحاب از<sup>۴</sup> نقل می‌کردند که او می‌گفته: <sup>۵</sup> من تصحیح اتحادی که نصاری مدعی آنند، موافق مقدمات عقلیه می‌توانیم<sup>۶</sup> کرد، اما در بیان انحصار و اختصاص آن به حضرت مسیح عاجزم. دیگر، که را از بشر، دعوی اطلاع بر حکم و مصالح افعال الهی می‌زیید و جرأت<sup>۷</sup> این دعوی، که می‌تواند کرد؟ پس ضرور نباشد که هرگاه وقوع فعلی از افعال الهی در مانده<sup>۸</sup> ممکن بوده باشد و لیکن آثار<sup>۹</sup> مفقود یابیم جزم به عدم وقوع نمائیم، چه می‌شاید که در اخفاء آن آثار، بسی حکم و اسرار مندرج بوده باشد.

<۳+۴> بنابراین هم‌چنان که اتحاد الهی با انسان مرکب از لحم و دم که مادام<sup>۱۰</sup> محل احوال خسیسه است موجب آرایش<sup>۱۱</sup> ذیل قدس و طهارت ازلی نیست، باید که در ماده هر شخص از اشخاص موجودات لطیفه و کثیفه خسیسه و شریفه، ممکن و مجوز<sup>۱۲</sup> باشد که در واقع و نفس‌الامر به شرف این<sup>۱۳</sup> ارتباط و اتحاد ممکن، مشرف و ممتاز باشد<sup>۱۴</sup> و آثار آن بر ما و به سبب حکمت‌ها و مصلحت‌ها نهفته بوده باشد. دیگر، بدیهه عقل شاهد است که بودن دو شخص متشخص به یک تشخص هرگاه ممکن باشد، متشخص بودن زیاده از دو نیز به یک تشخص ممکن و مجوز خواهد بود و مراتب بیش از اثنین غیرمتناهی است و به<sup>۱۵</sup> نسبت جواز و امکان به همه آن مراتب یکسان. پس هرچه درباره هر واحد از اشخاص موجودات جایز و ممکن بود درباره مجموع موجودات نیز جایز و ممکن خواهد بود، بی تفاوت. این هنگام خوبست نصاری و قائلین به وحدت وجود به قرب<sup>۱۶</sup> مشربی که با قائلین به وحدت وجود<sup>۱۷</sup> دارند اکتفا نموده از نزدیکی

۱. مج ۲: ترتیب
۲. آق: جرمانی
۳. مج ۲/آق: مذکور
۴. مج ۲: او
۵. آق: که +
۶. مج ۲: می‌توانم
۷. آق: درباره
۸. مج ۲: ماده
۹. مج ۲/آق: + آن وقوع
۱۰. مج ۲: - مادام
۱۱. مج ۲: - آرایش
۱۲. مج ۲: - بوده
۱۳. مج ۲: آن
۱۴. مج ۲/آق: - باشد
۱۵. آق: - به
۱۶. مج ۲: - و قائلین به وحدت وجود به قرب
۱۷. آق: + با یکدیگر



به یگانگی گرایند.

دیگر در فصل دوم<sup>۱</sup> از انجیل متی و پنجم از<sup>۲</sup> انجیل مرقس و دهم از انجیل لوقا مذکور است، که در هنگامی که مسیح علیه‌السلام بر دست یحیی ع در نهر اَرْدَن رسم معموله که عبارت ست از غسل توبه به جا آورد<sup>۳</sup> -خاج شویانی(کذا)<sup>۴</sup> که عید غطاس نیز می‌گویند و الی الیوم در میان نصاری شایع است، تذکار همان روز و همان وضع است<sup>۵</sup> - پس روح‌القدس از آسمان نازل شد برو مانند کبوتری. حال آنکه روح‌القدس به اعتقاد ایشان یکی از اقانیم و از اشخاص الهیه<sup>۶</sup> است، پس ظهور او در صورت کبوتر جز به آن نخواهد بود، که شخص ثالث از اشخاص الهیه<sup>۶</sup> طبیعت حمای(کذا) را به نفس تشخص خود متشخص ساخته باشد، بنابراین باید که نصاری همان کبوتر را معبود خود دانند<sup>۷</sup>، و چون دلیلی نیست که در ثانی‌الحال، آن تشخص از آن کبوتر زایل شده باشد؛ پس هر کبوتر که به نظر آید، ممکن خواهد بود که در واقع همان کبوتر بوده باشد بعینه.

دیگر فضایل حضرت یحیی بن زکریا(ع) بسیار است. از آن جمله در فصل سسی و چهارم<sup>۸</sup> از انجیل متی و<sup>۹</sup> در فصل سسی و یکم<sup>۱۰</sup> از انجیل لوقا مذکور است که حضرت مسیح(ع) درباره یوحنا یعنی یحیی علیه‌السلام گفت لکن ماذا خرجتم لتظنوا<sup>۱۱</sup>؟ انبیاء؟ نعم أقول لکم، و أفضل من نبی. <sup>۱۲</sup>  
دیگر گفت: الحق اقول لکم انه لم یقم فی موالید النساء اعظم من یوحنا المعمدان<sup>۱۳</sup>. دیگر در فصل مذکور از انجیل متی گفت: لان<sup>۱۴</sup> جميع الانبياء والناموس تنبأوا الی یوحنا<sup>۱۵</sup>. مع ذلك موافق گفته لوقا،

۱. مج ۲/آق: فصل پنجم

۲. مج ۲/آق: اول در

۳. آق: + و

۴. مج ۲: حاج شویانی / آق: خاج شویانی

۵. آق: - است

۶. مج ۱: افتادگی دارد

۷. مج ۲/آق: معبود و مسجود دانند

۸. مج ۲/آق: سی ام

۹. مج ۲: - و

۱۰. مج ۲/آق: بیست و چهارم

۱۱. آق: تظنون

۱۲. لوقا ۷: ۲۶

۱۳. در انجیل لوقا این گونه است: لأئني أقول لکم: إنه بین المولودین من النساء لیس نبی اعظم من یوحنا المعمدان، ولكن الأصغر فی ملکوت الله اعظم منه (لوقا ۷: ۲۸). در انجیل متی: الحق أقول لکم: لم یقم بین المولودین من النساء اعظم من یوحنا المعمدان، ولكن الأصغر فی ملکوت السموات اعظم منه. (متی ۱۱: ۱۱)

۱۴. در همه نسخ لان افتاده است.

۱۵. صورت صحیح آن این گونه است: لان جميع الانبياء والناموس إلى یوحنا تنبأوا (لوقا ۱۱: ۱۳)

می‌باید که یسوع<sup>۱</sup> مادر یحیی، آن حضرت را زاده<sup>۲</sup> باشد و بکارتش زایل نشده باشد؛ زیرا که به زعم نصاری مریم<sup>۳</sup> علیها السلام بعد از زادن مسیح، بر همان بکارتی که داشت باقی بود. و سند ایشان همانست که لوقا در فصل پنجم در کیفیت زادن مریم علیها السلام به این عبارت گفته: ولدت ابنها البکر؛ حال آنکه هم لوقا در فصل چهارم درباره مادر یحیی علیه‌السلام مثل همان عبارت آورده و گفته: لما کان زمان الیشبع لتلد. فولدت ابنها البکر<sup>۴</sup> [و این هم از جمله آیات عظیمه است درباره یحیی ع معالذک.<sup>۵</sup>]

در فصل اول از انجیل لوقا مذکور است که از جمله اوصافی که فرشته میسر به یحیی ع در هیکل برای زکریا(ع) ذکر کرد یکی این بود که: امتلاً من الروح القدس و هو فی بطن امه.<sup>۶</sup> و در اواخر همین فصل مذکور است که چون جبرئیل(ع)، مریم(ع) را به حمل و زادن پسری بشارت می‌داد، گفت مریم او را: که چگونه خواهد بود این؟<sup>۷</sup> حال آنکه من مردی را نشناخته‌ام. پس جواب داد و گفت: روح القدس بر تو حلول خواهد کرد و قوت<sup>۸</sup> علوی بر تو سایه خواهند افگند <۴۰۴>.

و در فصل سیم از انجیل لوقا مذکور است که چون مریم علیها السلام به دیدن یسوع آمد<sup>۹</sup> و بر یسوع سلام کرد[و] یسوع لبریز روح القدس شد. و در فصل چهارم در حق زکریا(ع) نیز به این عبارت گفته: امتلاً زخریا ابوه من روح القدس.<sup>۱۰</sup>

[و چون]<sup>۱۱</sup> امتلاء<sup>۱۲</sup> حضرت یحیی و زکریا(ع) و یسوع از روح القدس و محلیت مریم روح القدس را وجهی عقلی جز اتحاد در تشخیص<sup>۱۳</sup> نمی‌تواند داشت، پس باید با<sup>۱۴</sup> الهیت یحیی و زکریا(ع) و یسوع و مریم نیز قایل شوند، و الا هر تاویلی دیگر که درینها معنا کنند<sup>۱۵</sup> همان تاویل در ارتباط حضرت الهی مسیح ع جاری خواهد بود و فرق به اکثریت فضایل حضرت مسیح مفید نیست؛ زیرا که اشرفیت بعضی از اقانیم الهیه را از بعض

۱. در منابع تاریخی به صورت اشیاع آمده است.

۲. مج ۲/آق: زائیده

۳. مج ۲/آق: زیرا که زعم نصاری آن است که مریم

۴. لوقا ۲: ۷

۵. مج ۱: افتادگی دارد.

۶. لوقا ۱: ۱۵. در همه نسه به صورت یمتلی آمده است.

۷. آق: + و

۸. مج ۲/آق: کرد در تو، و قوه

۹. مج ۲: - و بر یسوع

۱۰. عبارت مشابه یافت شد: وقد امتلأت من الروح القدس (لوقا ۱: ۴۵-۳۹)

۱۱. مج ۱: چرا/ مج ۲: + اکنون می‌گوئیم روح القدس

۱۲. مج ۲: می‌گوئیم امتلاء

۱۳. مج ۲: تشخیص

۱۴. مج ۱: با

۱۵. مج ۲/آق: کنید

دیگر انکار نمی‌توانند کرد، زیرا که اِقنوم الاب<sup>۱</sup> اشرف است از اِقنوم الابن<sup>۲</sup> و حاجت به استشهاد ندارد. و همچنین اِقنوم الابن اشرف است از اِقنوم الروح؛ به دلیل آنچه در فصل صد و یکم<sup>۳</sup> از انجیل یوحنا مذکور است که مسیح(ع) گفت که روح القدس که به شما خواهیم فرستاد داد و او شما را به جمیع آنچه حق است<sup>۴</sup> هدایت خواهد کرد و همه ازین می‌ستایند و به شما می‌دهد. و دور نیست که قایل بودن<sup>۵</sup> نصاری به الهیت مریم چنانکه در قرآن مجید مذکور است و تواریخ نصاری نیز به [آن] ناطق است، منشأش این و امثال<sup>۶</sup> این که گذشت<sup>۷</sup> بوده باشد.

دیگر<sup>۹</sup> در کتاب مزامیر داود ع<sup>۱۰</sup> در حق جمعی مذکور است به این عبارت: الله قائم فی مجمع الله فی وسط الآلهة یقضی بالظلم و تأخذون بوجه الخطا<sup>۱۱</sup>. و بعد از آن، به این عبارت گفته<sup>۱۲</sup>: ارتجت ارکان السموات انی قلت انکم الهیه و بنو العلی کلهم<sup>۱۳</sup>. و به زعم شما،<sup>۱۴</sup> مسیح(ع) تصدیق وقوع این سخن کرده. چنانکه<sup>۱۵</sup> در فصل چهل دوم از انجیل<sup>۱۶</sup> آورده که یهود سنگ برداشتند که آن حضرت را بزنند، پس گفت یسوع: کارهای نیک بسیار به شما نمودم از جانب پدرم، برای کدام از آن کارها، مرا به سنگ می‌زنید؟ بعد گفتند<sup>۱۷</sup> یهود: نه برای کارهای نیک سنگ می‌زنیم تو را؛ بلکه برای<sup>۱۸</sup> آن می‌زنیم که تو گزاف<sup>۱۹</sup> و کفر می‌گویی، زیرا که تو انسانی و خود را اله میگردانی. گفت مر ایشان را یسوع: نه که مکتوب است در ناموس

۱. آق: الابن

۲. آق: - الاب اشرف است از اِقنوم الابن

۳. مج ۲/آق: سی و پنجم

۴. مج ۲/آق: جمیع حق

۵. آق: + بعضی

۶. مج ۱: او

۷. آق: مثال

۸. مج ۱: + این

۹. آق: و دیگر

۱۰. مج ۲: + و

۱۱. «بالظلم و تأخذون بوجه الخطا» در مزامیر پیدا نشد.

۱۲. مج ۲/آق: - گفته

۱۳. صورت کامل آن این گونه است: «أنا قلت أنکم آلهة و بنو العلی کلکم» (مزمور ۸۲: ۶) قال الله لموسی... و بنو العلی کلکم (یوحنا ۱: ۱۲)

۱۴. مج ۲: + نصاری

۱۵. مج ۲: + یوحنا

۱۶. مج ۲/آق: بیست و چهارم از انجیل یوحنا

۱۷. مج ۲: گفت

۱۸. آق: - برای

۱۹. مج ۲: گزاف

شما أنا قلت إنکم آلهة؟<sup>۱</sup> پس هر گاه گفته باشد مر ایشان را اله، به سبب آن که کلمه الله بود نزد ایشان [و] ممکن خود نیست که برهم خورد نوشته، پس کسی که پاک گردانیده باشد او را پدر، و فرستاده باشد به عالم، می‌گوئید<sup>۲</sup> شما، که تو گزاف و کفر می‌گویی! برای آن که من گفته باشم شما را که منم ابن الله. اکنون از نصاری می‌پرسیم که تسمیه آن<sup>۳</sup> جمع به الله و بنو العلی چه وجه دارد؟ و بر چه محمل محمول و به کدام تأویل مأول است که در تسمیه مسیح(ع) به ابن و در متشابهات دیگر که به زعم شما مفید الهیت [اوست]<sup>۴</sup> جاری نمی‌توان داشت؟ و اگر تسمیه ایشان به اله مجاز نیست و حقیقت [است]، نخواهد بود، مگر از جهت اتحاد یکی از اقانیم با<sup>۵</sup> ایشان در تشخیص. پس باید به الهیت همه قایل شوید. دیگر جمیع آنچه از متشابهات به زعم شما درباره مسیح(ع) وارد و<sup>۶</sup> منشأ شبهه شما شده، نظایر آنها همه درباره حواریین واقع شده و بر شما لازم می‌آید که به الهیت همه ایشان قایل شوید. و ما بعون الله تعالی تفصیل آن را بر سبیل سؤال و جواب ایراد نموده، می‌گوئیم: اگر مستند شما در قول به الهیت مسیح(ع)، تسمیه<sup>۷</sup> [و] تعبیر نیست که هم آن حضرت خود را است<sup>۸</sup> و هم دیگر راست‌گویان او را کرده باشند به ابن الله، پس می‌گوئیم در مقدمه ثالثه مفصلاً مذکور شد که هم مسیح(ع) و هم غیر او، درباره حواریین و هم درباره غیر ایشان اطلاق ابن [الله]<sup>۹</sup> <٤٠٥> کرده‌اند، و اگر می‌گوئید تنها نه از آن جهت است و بس، بل مع ذلک لفظ ولادت درباره مسیح(ع) وارد شده چنانکه در مزامیر بر زبان داود ع گفته شد<sup>۱۰</sup> که: أنت ابني و أنا الیوم ولدتك<sup>۱۱</sup>، می‌گوئیم اولاً<sup>۱۲</sup> که<sup>۱۳</sup> ظاهر این خطاب خود با داود است علیه السلام، به قرینه آنکه در مزمور دیگر، [داود]<sup>۱۴</sup> بر سبیل مناجات می‌گوید: انت هو ابي الهی و ناصر خلاصی<sup>۱۵</sup>؛ و ثانیاً آنکه ورود لفظ ولادت، اختصاصی به ماده مسیح(ع) ندارد و درباره غیر آن حضرت نیز وارد شده. چنانکه در تسبیح ثانی از

۱. أليس مكتوبا في ناموسكم أنا قلت أنکم آلهة (یوحنا ۱۰: ۳۴)

۲. مج ۱: + به

۳. مج ۲: آن تسمیه

۴. آق: + و

۵. مج ۱: است

۶. آق: به

۷. مج ۲/آق: وارد شده

۸. مج ۱: - و

۹. مج ۲: - است

۱۰. مج ۱: - الله

۱۱. مج ۲: شده

۱۲. مزمور ۲: ۷

۱۳. مج ۲: آنکه

۱۴. مج ۱: - داود

۱۵. تنها جمله مشابه این گونه یافت شد: أنت هو ناصری وملجأی، الهی فأتکل علیه.(مزمور ۹۱: ۲)

تساییح عشره<sup>۱</sup> منسوب به حضرت موسی(ع) مذکور است و در مقدمه ثالثه گذشت<sup>۲</sup> به این عبارت: ترکت الاله الذی ولدک و خطاب با عموم بنی اسرائیل است به قرینه عبارات سابقه بر آن [و همچنین در فصل اول از انجیل یوحنا درباره مؤمنین به مسیح مذکور است مدلول این عبارت: فاما الذین قبلوه فاعطهم سلطانا ان یكونوا ابنا الله الذین یؤمنون باسمه و لیس هم من دم و لا من سوی لحم و لا من مشیته رجل لکن ولد و ان الله.]<sup>۳</sup> و اگر [می گوئید درباره مسیح(ع)]<sup>۴</sup> مضاف<sup>۵</sup> است به اطلاقات سابقه ظهور کرامات و خوارق عادات بسیار از آن حضرت از افعالی که معهود نیست مگر از الله تعالی، مانند احیاء [موتی]<sup>۶</sup> و ابراء ابرص و اکمه<sup>۷</sup> و اخراج شیاطین و غیر ذلک؛ می گوئیم امثال آنها همگی درباره حواریین متحقق شده و شما نصاری منکر نیستید و در<sup>۸</sup> تواریخ شما مذکور است و نیز دلالت می کند بر آن، آنچه در فصل پانزدهم<sup>۹</sup> از انجیل مرقص مذکور است که حضرت مسیح(ع) طلب کرد جمعی را که دوست میداشت و آمدند به سوی او و انتخاب کرد از ایشان دوازده تن را، برای آنکه می بوده باشند با او<sup>۱۰</sup>، و برای آنکه رسول خود گردانند<sup>۱۱</sup> ایشان را، تا دعوت کنند. و عطا کرد به ایشان توانایی بر شفا دادن مریضان و اخراج شیاطین. و باز در فصل بیست و دوم<sup>۱۲</sup> از همان انجیل مذکور است که<sup>۱۳</sup> دوازده کس<sup>۱۴</sup> طلب کرد ایشان دو<sup>۱۵</sup> کس دو کس [کرد]، ایشان را فرستاد، و داد به ایشان توانایی بر ارواح نجسه.

و در آخر همین فصل گفته که پس چون بیرون رفتند، دعوت می کردند مردم را به توبه، و شیاطین<sup>۱۶</sup> بسیاری از مردم اخراج کردند و تدهین کردند بزیت(کذا) بیماران بسیاری را، پس شفا دادند ایشان را و در فصل سی و دوم<sup>۱۷</sup> از انجیل لوقا مذکور است که طلب کرد مسیح(ع) دوازده رسول را، و داد به ایشان توانایی

۱. مج ۲: عشر

۲. مج ۲: - و در مقدمه ثالثه گذشت

۳. مج ۱: افتاده دارد

۴. مج ۱: افتاده دارد

۵. انبوهی کننده و گردآینده (لغت نامه دهخدا)

۶. مج ۲: موتی

۷. مج ۲: و ابراء اکمه و ابرص

۸. مج ۱: د

۹. مج ۲/آق: یازدهم

۱۰. مج ۲/آق: با او میبوده میباشند

۱۱. مج ۲: کردند

۱۲. مج ۲: هفدهم

۱۳. آق: - که

۱۴. آق: + را

۱۵. آق: + و

۱۶. مج ۱: \*شیاطین

۱۷. مج ۲: چهلم

و قدرت بر جمیع شیاطین و شفاء امراض. و فرستاد ایشان را که دعوت نمایند به ملکوت الهی و شفا دهند بیماران را. و در آخر همین فصل گفته که پس<sup>۱</sup> چون بیرون رفتند، می‌گشتند در شهرها و آبادانی‌ها<sup>۲</sup> و بشارت می‌دادند و شفا می‌بخشیدند در هر موضع.

در<sup>۳</sup> فصل بیست و هشتم<sup>۴</sup> از انجیل متی بعد از ذکر اسامی حواریین، مذکور است که مسیح(ع) امر کرد ایشان را در حینی که می‌فرستاد ایشان را که در شهرهای بنی‌اسرائیل<sup>۵</sup> اظهار دعوت کنند و گفت در راه مردمان<sup>۶</sup> مروید و به شهر سمره داخل مشوید. روانه شوید به سوی گوسفندانی که<sup>۷</sup> گم شده‌اند از خانواده اسرائیل. و آن هنگام که رفتید، پس دعوت و موعظه کنید و بگوئید به تحقیق که نزدیک شد به شما ملکوت آسمان‌ها. [شفا]<sup>۸</sup> بخشید<sup>۹</sup> مریضان را، پاک گردانید مبروصان را. بیرون کنید شیاطین را، به پای دارید یعنی زنده سازید مردگان را، مفت گرفته‌اید مفت بدهید.

و نیز<sup>۱۰</sup> موید اینهاست آنچه مذکور است در فصل پنجاه و چهارم<sup>۱۱</sup> از انجیل یوحنا که مسیح(ع) خطاب کرد به حواریین،<sup>۱۲</sup> گفت آنچه حق است! آنچه حق است! می‌گویم شما را. به درستی که آن کسی [که]<sup>۱۳</sup> ایمان آورد<sup>۱۴</sup> به من، می‌کند کارهایی [را]<sup>۱۵</sup> که من می‌کنم و بهتر از آنها. و بازگفت که هر وقت که طلب کنید از اب به اسم من، خواهد کرد آن را برای شما.

و در فصل پنجاه و هشتم<sup>۱۶</sup> از همان انجیل مذکور است که مسیح(ع) گفت به حواریین: ان ثبتم فی و ثبت کلامی فیکم تطلبون ما تریدون فیکون لکم. <sup>۱۷</sup> و در فصل پنجاه و نهم<sup>۱۸</sup> مذکور است به این عبارت

۱. مج ۲: - این
۲. مج ۱: آبادانی‌ها
۳. آق: + و در
۴. مج ۲/آق: بیست و هشتم
۵. مج ۲: اسرائیل
۶. مج ۲: دوازده مرد
۷. آق: - که
۸. مج ۱: - آسمان‌ها
۹. مج ۲: - نیز
۱۰. مج ۲/آق: سی و سیم
۱۱. مج ۲: + و
۱۲. مج ۱: - که
۱۳. مج ۲: - و
۱۴. مج ۱: - را
۱۵. مج ۲/آق: سی و چهارم
۱۶. (یوحنا ۱۵: ۷). در همه نسخ این گونه آمده است: ان اتم ثبتم فی و ثبت کلامی فیکم ما تسألونه (مج ۲: فلکما اتم تسألوه)
۱۷. مج ۲/آق: سی و چهارم

کل ماتسئلوا الی باسمی <٤٠٦> يعطیکم<sup>۱</sup>. و هم در فصل شصت و نهم<sup>۲</sup> مذکور است به این عبارت الحق الحق اقول لکم: إن ما تسألونهُ من الآب باسمی فایاه یعطیکم. إلی الآن لم تسألوا شیئاً باسمی. سألوا فتأخذوا، لیکون فرحکم کاملاً<sup>۳</sup>. و اگر می‌گویند<sup>۴</sup> درباره مسیح(ع) با امور مذکوره اتفاق افتاده که حق سبحانه و تعالی بر زبان داود ع اسناد داده<sup>۵</sup> اسناد داده احوالی را که بر مسیح(ع) جاری خواستی شد به خود، مثل آنکه بر زبان حضرت داود ع گفته: الذی اکل خبزی رفع علی عقبه<sup>۶</sup>، و این منطبق است بر عمل یهودا اسخریوطی که شب با آن حضرت طعام<sup>۷</sup> خورد و در همان شب یهود<sup>۸</sup> را به سوی او دلالت کرد تا آن حضرت را گرفتند و فردا بر دار کشیدند.

و باز بر زبان حضرت داود گفته که: اقتسموا ثیابی بینهم وعلی لباسی ألقوا قرعة<sup>۹</sup>، و این منطبق است بر حال حضرت مسیح(ع) در حینی که عوانان<sup>۱۱</sup> آن حضرت را برهنه کردند که بر دار کشند، جامه‌های [جامه‌های] آن حضرت را در میان خود قسمت کردند و چون پیراهن آن حضرت منسوج بود و مخیط نبود، با هم قرار دادند که پاره نکنند و قرعه اندازند، به نام هر که بر آید از آن او باشد.

و باز بر زبان داود ع گفته جعلوا فی طعامی مرارة<sup>۱۰</sup>، و فی عطشی سقونی خلا<sup>۱۲</sup> و این منطبق است بر حال مسیح(ع) در حینی که بر دار بود و تشنه شد و آب طلبید، پس عوانان و یهودانی که در پای دار بودند، سرکه [مخلوط]<sup>۱۳</sup> به مراره<sup>۱۴</sup> بلند کردند که به جای آب بیاشامد.

و باز بر زبان داود ع گفته ثقبوا یدی ورجلی انی اعد عظامی کلها<sup>۱۵</sup> و این نیز منطبق است بر حال مسیح(ع) که آن حضرت را بر دار کشیده، پای‌ها و دست‌هایش را بر تخت‌ها میخ‌دوز کرده بودند. و در انجیل ایشان چیزی که دلالت بر وقوع این صورت کند نیست، مگر آنچه در فصل هفتاد و هفتم از انجیل

۱. صورت صحیح آن این گونه است: لکی يعطیکم الاب کل ما طلبتم باسمی (یوحنا ۱۵: ۱۶)

۲. مج ۲/آق: سی و ششم

۳. (یوحنا ۱۶: ۲۳). در همه نسخ این گونه آمده است: الحق الحق اقول لکم ان کل شیء تسألونهُ باسمی (مج ۲:

باسم) الاب فأنه يعطیکم و حتی الان لم تسئلوه باسمی (مج ۱: باسم) شیئاً سؤلوا تعطوا

۴. آق: می‌گویند

۵. مج ۲/آق: و دیگر انبیا علیهم السلام

۶. مزمور ۴۱: ۱۰

۷. مج ۲: تکرار طعام

۸. مج ۲: یهودا

۹. مج ۲: - که

۱۰. متی ۲۷: ۳۵

۱۱. مهاجمین

۱۲. مزمور ۶۸: ۲. در همه نسخ این گونه آمده است: اعطونی فی طعامی مراره و فی عطشی تسقونی خلا

۱۳. مج ۱: - مخلوط

۱۴. تلخ شدن، تلخ

۱۵. مزمور ۲۲: ۱۸-۱۷

یوحنا، مذکور است که مسیح(ع) بعد از زنده شدن خود را به حواریین نمود و توما<sup>۱</sup> از جمله ایشان در آن وقت حاضر نبود و دیگران او را خبر دادند که ما دیدیم رب تو را. او گفت: تا من نبینم در دست او جای میخ‌ها را، و انگشتان خود را داخل نکنم در سوراخی که- به سبب نیزه زدن عوانان در حالی که بر دار بود- در پهلوی آن حضرت به هم رسید، تصدیق نمی‌کنم.

می‌گوییم به اعتقاد شما نصاری<sup>۲</sup>، مسیح(ع) اله بود و بسیاری را از احوالی که بر حواریین او جاری خواستی شد، همه را به خود اسناد داده، چنان که در فصل پنجاهم<sup>۳</sup> از انجیل لوقا مذکور است از خطاب مسیح(ع) با حواریین به این عبارت: من یسمع منکم منی بسمع و من ظلمکم ایای بظلم<sup>۴</sup> و چنان که در فصل نود و هشتم<sup>۵</sup> از انجیل متی مذکور است، خلاصه آن اینکه، چون مسیح(ع) در آخرالزمان فرود آید و گروه ملایکه با او و خلائق را دو گروه سازد، مومنین را از جانب راست و منکرین را از جانب چپ بازدارد. پس خطاب کند اصحاب الیمین را، و گوید: بیائید ای برگزیدگان پدر من! میراث یابید ملکی را که آماده و مهیا شده برای شما پیش از ایشاء<sup>۶</sup> عالم، زیرا که من گرسنه شدم، پس اطعام کردید مرا، و تشنه بودم پس آب دادید مرا، و غریب بودم من، پس جای دادید مرا و برهنه بودم من پس پوشانیدید مرا، و مریض بودم من، پس عیادت کردید مرا و در حبس بودم من، پس به سوی من آمدید شما.

آن هنگام جواب می‌دهند صدیقان و می‌گویند: یا رب کی دیدیم تو را گرسنه که اطعام کرده باشیم، یا تشنه، که آب داده باشیم و کی دیدیم تو را غریب، که جای داده باشیم، یا برهنه، که پوشانیده باشیم. [و کی دیدیم تو را مریض<sup>۷</sup> که به زیارت تو آمده باشیم] پس جواب می‌دهد ملک<sup>۸</sup> <٧٠٤> و می‌گوید مر ایشان را! آن چه حق است می‌گوییم، به درستی که آنچه کرده باشید به یکی از برادران من، این حقیران، پس<sup>۹</sup> با من کرده‌اید. آن هنگام می‌گوید اصحاب الشمال را، دور روید از من ای رانندگان<sup>۱۰</sup> سوی آتش جاویدان مهیا شده برای شیطان و جنود او! زیرا که گرسنه بودم من پس اطعام نکردید مرا، و تشنه بودم، پس آب ندادید مرا، و غریب بودم<sup>۱۱</sup> پس جای ندادید مرا، و برهنه بودم، پس نپوشانیدید مرا، و مریض بودم و در حبس بودم،

۱. آق: تورما

۲. آق: - نصاری

۳. مج ۲: سی و هشتم

۴. احتمالاً صورت صحیح آن این گونه است: الذی یسمع منکم یسمع منی، والذی یرذلکم یرذلنی (لوقا ۱۰: ۱۶)

۵. مج ۲/۲: هشتاد و سیم

۶. مج ۲/۲: انشاء

۷. مج ۲/۲: آق: + و در حبس

۸. مج ۱: افتادگی دارد

۹. مج ۲: + و مسیح

۱۰. مج ۲: + آنچه

۱۱. آق: رانندگان

۱۲. مج ۲: - بودم



پس زیارت نکردید مرا.

آن هنگام جواب می‌گویند که: یا رب! کی دیدیم ترا گرسنه یا تشنه یا غریب یا مریض یا محبوس که خدمت نکرده باشیم. آن هنگام جواب می‌دهد و می‌گوید ایشان را: آنچه حق است! می‌گویم. چون که نکردید اینها را به یکی از این برادران من، این حقیران، پس نکرده‌اید با من. پس خواهند رفت اینها به عذاب دایم و صدیقان به حیوة جاودان.

و چنانکه مذکور است در فصل سی و یکم از انجیل یوحنا از قول مسیح به این عبارت الحق اقول لکم ان من یقبل واحدا ممن ارسله فانه یقبلنی و من یقبلنی فهو یقبل من ارسلنی. <sup>۲</sup> و اگر می‌گویند که درباره مسیح(ع) متضاف است به مراتب سابقه خبر دادن آن حضرت صریحاً و کنایتاً به یگانگی و اتحاد، چنانکه وارد شده در فصل بیست و چهارم <sup>۳</sup> از انجیل یوحنا <sup>۴</sup> از گفته مسیح(ع) به این عبارت: ان خرافی تسمع صوتی وانا اعرفها فتتبعنی. و انا اعطیها حیاة ابدیة و لن تهلك الی الابد ولا یخطفها احد من یدی. ابی الذی اعطانی ایاها هو اعظم من الكل ولا یقدر احد ان یخطف من یدی ابی. انا والاب واحد. <sup>۵</sup> و باز در فصل چهل و دوم <sup>۶</sup> به این عبارت: ان كنت لست اعلم اعمال ابی فلا تؤمنوا بی. ولكن ان كنت اعلم فان لم تؤمنوا بی فامنوا بالاعمال لکی تعرفوا وتؤمنوا ان الاب فی وانا فیہ. <sup>۷</sup> و در فصل سی و پنجم <sup>۸</sup> به این عبارت: قال له فیلبس یا سید اربنا الاب وکفانا. قال له یسوع انا معکم زمانا هذه مدته ولم تعرفنی یا فیلبس. الذی رانی فقد رأی الاب فکیف تقول انت اربنا الاب. ألسنت تؤمن انی انا فی الاب و الاب فیّ. الکلام الذی اکلمکم به لست اتکلم به من نفسی لکن الاب الحال فیّ هو یعمل الاعمال. صدقونی انی فی الاب و الاب فیّ. و إلا فصدقونی لسبب الاعمال نفسها. <sup>۹</sup>

۱. مج ۲: تکرار از

۲. مج ۲ / آق: افزودگی دارند. احتمالاً صورت صحیح آن این گونه است: مَنْ قَبِلَكُمْ قَبِلَنِي، وَمَنْ قَبِلَنِي قَبِلَ الَّذِي أَرْسَلَنِي (متی ۱۰: ۴۰).

۳. مج ۲ / آق: چهل و یکم

۴. مج ۲: + و

۵. یوحنا ۱۰: ۳۰-۲۷. در همه نسخ این گونه آمده است: ان خرافی تسمع صوتی و انا اعرفهم و هم یتبعوننی و انا اعطیهم الحیوة الدایمة الابدیة و لا یهلکون الی الدهر و لا احد یحفظهم من یدی لان الی الذی اعطانی ایاها هو اعظم من الكل و لا یقدر احد یخطف من یدی الاب شیئاً انا (مج ۲: الا) و الاب و احد نحن

۶. مج ۲ / آق: باز در آخر همین فصل

۷. یوحنا ۱۰: ۳۸-۳۷. در همه نسخ این گونه آمده است: ان لم اعلم اعمال الله لا تؤمنوا بی و ان كنت اعلم و لا تؤمنون لی (آق: بی) فامنوا بالاعمال لتعلموا و تؤمنوا انی فی الاب و الاب فی

۸. مج ۲ / آق: سی و سیم

۹. یوحنا ۱۴: ۸-۱۱. در همه نسخ این گونه آمده است: قال له فیلیتس (مج ۲: فلما تبسی) یا رب اربنا الدب و حسبنا و قال یسوع انا معکم هذا الزمان كله و لم تعرفنی یا فیلیتس من رانی فقد رأی الاب فکیف نقول انا الاب اما تؤمن انی فی الاب و الاب فی و الکلام الذی اتکلم به لست اتکلم به من نفسی بل الی الثابت فی هو یعمل هذه الاعمال امنوا فی الاب و الاب فی

می‌گوییم همچنین درباره‌ی حواریین متضاف است به مراتب سابقه مذکوره<sup>۱</sup> خبر دادن مسیح(ع)، صریحاً و کنایتاً به یگانگی خود و ایشان و یگانگی اب و خود و ایشان، چنان که وارد<sup>۲</sup> شده در فصل شصت و پنجم<sup>۳</sup> از انجیل یوحنا از دعایی چند که مسیح(ع) در حق حواریین می‌کرد<sup>۴</sup> به این عبارت: قدسهم فی حقک. کلامک هو حق. کما ارسلتني الی العالم ارسلتهم انا الی العالم و لاجلهم اقدس انا ذاتی لیکونوا هم ایضا مقدسین فی الحق و لست اسال من اجل هؤلاء فقط بل ایضا من اجل الذین یؤمنون بی بکلامهم. لیکون الجمیع واحدا کما انت ایها الالب فی و انا فیک لیکونوا هم ایضا واحدا فینا لیؤمن العالم انک ارسلتني. و انا قد اعطيتهم المجد الذی اعطيتني لیکونوا واحدا کما اننا نحن واحد. انا فیهم و انت فی لیکونوا مکملین الی واحد و لیعلم العالم انک ارسلتني و احببتهم کما احببتني.<sup>۵</sup>

و در آخر همین فصل می‌گوید: و عرفتهم اسمک و ساعرفهم لیکون فیهم الحب الذی احببتني به و اکون انا فیهم.<sup>۶</sup> و باز در فصل پنجاه و هفتم<sup>۷</sup> همان انجیل مذکور است که مسیح(ع) گفت با ایشان: اثبتوا فی و انا فیکم.<sup>۸</sup> و باز در فصل بیست و پنجم<sup>۹</sup> همان انجیل مذکور است از قول مسیح(ع) بر سبیل عموم: من یأکل جسدی و یشرب دمی فله حیاة ابدیة و انا اقیمه فی الیوم الاخیر،<sup>۱۰</sup> و باز در فصل سی و سوم مذکور است که مسیح(ع) با حواریین گفت فی ذلک الیوم تعلمون انی انا فی ابی و انتم فی و انا فیکم.<sup>۱۱</sup> و همچنین از قول مسیح با حواریین: من یسمع منکم منی یسمع و من ظلمکم ایای یظلم<sup>۱۲</sup> و مذکور شد. و همچنین در <٤٠٨> آخر فصل بیست و نهم و در فصل سی و یکم و در فصل سی و ششم<sup>۱۳</sup> خبر

۱. مج ۲: - مذکوره

۲. مج ۲: داده

۳. مج ۲ / آق: سی و هفتم

۴. مج ۲ / آق: می کرده

۵. یوحنا ۱۷: ۱۷-۲۳. در همه نسخ این گونه آمده است: یا ابناء قدسهم یجالک لان کلامک حق هو و کما ارسلتني الی العالم و من اجلهم انا اقدس ذاتی لیکونوا هم مقدسین بالحق و لست اسئل من اجل هؤلاء فقط من اجل جمیع المومنین لی (آق: بی) بکلامهم یكونوا کلهم واحدا کما انک یا ابناء فی و انا فیک فیکونوا هم فینا واحد الیوم العالم انک ارسلتني و المجد الذی اعطيتني اعطيتهم لیکونوا فیكونوا واحدا و انا فیهم و انت فی لیکونوا کاملین لواحد

۶. یوحنا ۱۷: ۲۶. در همه نسخ با تفاوت زیادی با اصل آن، این گونه آمده است: و قد عرفتهم اسمک و انا اعرفهم لتعرفهم لیکون الحب الذی اعطيتني فیهم و انا فیهم

۷. مج ۲ / آق: سی و چهارم

۸. یوحنا ۱۵: ۴

۹. مج ۲ / آق: هفدهم

۱۰. یوحنا ۶: ۵۴. در همه نسخ این گونه آمده است: من یأکل جسدی و یشرب دمی ثبت فی و انا فیه؛

۱۱. یوحنا ۱۴: ۲۰. مج ۱ / آق: فی ذلک الیوم تعلمونی انی فی الالب و (آق: انتم فی) انا فیکم. مج

۱۲. احتمالاً صورت صحیح آن این گونه است: الذی یسمع منکم یسمع منی، والذی یرذلکم یرذلنی (لوقا ۱۰: ۱۶)

۱۳. مج ۲ / آق: آخر فصل بیستم و در فصل سی ام

از خود داده، گفت: انا نور العالم<sup>۱</sup>. و در فصل دهم<sup>۲</sup> از انجیل متی خطاب به حواریین کرده، گفت: انتم نور العالم<sup>۳</sup> و متضاف است به مراتب سابقه مفصله<sup>۴</sup> حلول کردن روح القدس - که نزد شما یکی از اقانیم الهیه است - در ایشان؛ چنان که یوحنا انجیلی در فصل هفتاد و هفتم<sup>۵</sup> آورده بعد<sup>۶</sup> از ذکر زنده شدن مسیح(ع) و نمودن خود را به حواریین گفت مر ایشان را: سلام مر شما را! چنان که فرستاد<sup>۷</sup> مرا اب، هم چنان که من می فرستم شما را. و چون این سخن را گفت، نفس خود بر ایشان می دمید<sup>۸</sup> و گفت: بپذیرید<sup>۹</sup> روح القدس را، هر که را شما گناهان بیامرزید آمرزیده است برای او، و بر هر که باقی بداشتید باقی داشته خواهد ماند. و لوقا در فصل آخر از انجیل خود آورده که، مسیح(ع) را<sup>۱۰</sup> در آخرین عهد میان او و حواریین گفت: من می فرستم به سوی شما وعده کرده پدرم را [پس بنشینید]<sup>۱۱</sup> شما در شهر اورشلیم تا آنکه پوشیده شوید<sup>۱۲</sup> قوتی از بالا. و نزد نصاری متفق علیه است که بعد از صعود مسیح(ع)، به ده روز حواریین [در قلعه]<sup>۱۳</sup> صهیون مجتمع بودند، که روح القدس بریشان حلول کرد و بوی‌های خوش در دمیدن آمد و آوازی عظیم شنیدند و زبان‌های آتشین می دیدند که در هوا متمثل<sup>۱۴</sup> شده. بعد از آن، هر یک خود را به همه لغات عارف یافتند. پس این نحو<sup>۱۵</sup> ارتباط ایشان را به روح القدس، که یکی از اقانیم<sup>۱۶</sup> از اشخاص الهیه است، اگر به طریق اتحاد در تشخیص است - چنانکه در ارتباط اقنوم الابن با انسان مولود از مریم می گویند - چرا قائل به الهیت حواریین نیستید؟ و اگر معنی دیگر و محملی<sup>۱۷</sup> دیگر دارد بیان کنید، که به چه<sup>۱۸</sup> جهت آن معنی و آن محمل،

۱. یوحنا ۸: ۱۲

۲. مج ۲ / آق: هشتم

۳. متی ۱۲: ۵

۴. مج ۲: مذکور

۵. مج ۲ / آق: چهل و چهارم

۶. مج ۲: - بعد

۷. آق: فرستاده

۸. مج ۲ / آق: بدمید

۹. مج ۲: بپذیرند

۱۰. مج ۲ / آق: - را

۱۱. مج ۱: افتاده است.

۱۲. مج ۲: پوشانیده شوید

۱۳. در همه نسخ: علیه

۱۴. پدیدکننده مثل و آنچه بر مثال چیزی بود.

۱۵. آق: - از

۱۶. آق: + و

۱۷. مج ۲: مجملی

۱۸. مج ۲: - چه

در امثال آن متشابهات که درباره مسیح(ع) نقل می‌کنید<sup>۱</sup> روا نیست؟

## ۲-۲-۴. فصل [دوم]: در ابطال اتحادی که درباره مسیح(ع) توهم کرده‌اند

به آنچه در انجیل موجود و نزد منصف دلالات آنها بر عدم الهیت او اوضح و اقوی بل نص است، در مدعا از دلالات متشابهاتی که منشأ شبهه ایشان شده، از آن جمله متی در فصل صد و سوم<sup>۲</sup> و مرقس در پنجاه و هشتم<sup>۳</sup> و لوقا در فصل صد و نهم<sup>۴</sup> آورده‌اند که در آن شبی<sup>۵</sup> که یهوداء اسخریوطی جماعت یهودان<sup>۶</sup> را سوی آن حضرت دلالت کرد، تا او را گفتند و فردا سوی دار بردند، آن حضرت اصحاب خود را برداشته به جبل زیتون رفت و ایشان را گفت به نماز مشغول شوید. و خود از ایشان کناری گرفته به نماز مشغول شد و مبالغه تمام در نماز داشت، آن قدر که عرقش مانند خون<sup>۷</sup> بر<sup>۸</sup> زمین می‌چکید و مکرر می‌گفت: یا ای ان کان يستطاع فیعبر عنی هذا الکاس بل لیس کما انتهاء انا لکن کما نشاء انت<sup>۹</sup>.

پس می‌پرسیم که قابل لیس کما اشاء انا کیست؟ اقنوم الاین است؟ یا انسان مولود از مریم؟ اقنوم الاین خود نمی‌تواند بود، زیرا که او را مشیتی غیر مشیت اقنوم الاب نیست و الا دو ذات خواهند بود و نصاری قابل نیستند. و انسان مولود از مریم نیز نمی‌تواند بود، زیرا که هیچ طبیعتی بدون تشخیص، مبدا اراده و مشیت و هیچ فعلی از افعال نیست و همه این احوال، تابع تشخیص افتاده. و [مفروض]<sup>۱۰</sup> آن است که آن طبیعت انسانی، به نفس تشخیص اقنوم ثانی، متشخص است و ورای آن تشخیص، تشخیص بشری ندارد. پس اراده و مشیت آن انسان، همه بعینه باید که اراده و مشیت اقنوم ثانی باشد، و مشیت اقنوم ثانی، خود عین مشیت اقنوم اول است. و مسیح(ع) خود اثبات در<sup>۱۱</sup> مشیت کرد<sup>۱۲</sup> که یکی متعلق است به گذراندن <۴۰۹> آن کاس و دیگری به نگذرانیدن آن. پس لابد و ناچار دعوی اتحاد باطل و بی‌معنی باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲: می‌کنند
۲. مج ۲ / آق: نود و یکم
۳. مج ۲ / آق: چهل و هشتم
۴. مج ۲ / آق: هشتادم
۵. مج ۲: شب
۶. مج ۲: یهود
۷. آق: - عرق خون
۸. مج ۲: به
۹. در انجیل متی، این‌گونه آمده است: إن أمکن یا أبی، فلتعبر عنی هذه الکأس. و لکن لا کما أنا آرید، بل کما أنت ترید(متی ۲۶: ۳۵-۴۶)
۱۰. مج ۱: معروض
۱۱. مج ۲: دو
۱۲. مج ۲: کرده

و از آن جمله آنکه،<sup>۱</sup> متی در فصل نود و سوم<sup>۲</sup> آورده که مسیح(ع) در اواخر عهد با حواریین ذکر علامات و مقدمات قیامت می‌کرد، و بعد از آن گفت: وأما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعلم بهما أحد ولا ملائكة السموات إلا أباي وحده<sup>۳</sup>. زیرا که عموم لا يعرفه احد و تقیید اب بوحده، هر دو مشعرند به نفی آن علم از خودش نیز و با وجود اتحاد، انقسام<sup>۴</sup> در علم معقول نیست.

و مرقس در فصل پنجاه و هفتم<sup>۵</sup> صریح‌تر از این به این عبارت آورده که گفت: أما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعلم بهما أحد ولا ملائكة السموات إلا الأب وحده<sup>۶</sup> و ظاهر است که مراد از این - بعد از ذکر ملائکه و اقتضای مقام ترقی کردن را از ادنی به اعلی - می‌باید که اقنوم الابن باشد که جهت لاهوت اوست، نه ابن‌البشر که جهت ناسوت اوست.

البته و قابل تاویل نیست و دیگر در هیچ موضعی از مواضع متعدده اناجیل، مسیح(ع) از جهت ناسوت خود، به ابن مطلق تعبیر نکرده تا این موضع را ثانی آن توان شمرد؛ بلکه هر جا که مرادش جهت ناسوت است البته مقید<sup>۷</sup> است یا به لفظ انسان<sup>۸</sup> یا به لفظ بشر. و هر جا که مطلق واقع شده، مراد جهت ربط به لاهوت است. پس درین موضع که مطلق است، واجب است نزد سخن فهم که مراد جهت لاهوت باشد، البته نه غیر آن.

و از آن جمله است آنکه مرقس در فصل چهارم<sup>۹</sup> و لوقا در فصل هشتم و هشتم<sup>۱۰</sup> آورده‌اند که یکی از روساء یهود، از مسیح(ع) سؤال کرد به این عبارت: ایها المعلم الصالح ماذا تعمل لارث الحیوه الدایمه.<sup>۱۱</sup> پس مسیح(ع) در جواب او عتاب و اعتراض فرمود و گفت - موافق نقل مرقس به این عبارت: - لماذا تدعونی صالحاً؟ لیس أحد صالحاً إلا واحد وهو الله<sup>۱۲</sup> و موافق نقل لوقا به این عبارت: لماذا تدعونی صالحا لا الله الواحد<sup>۱۳</sup> و تاویل به آن که، مراد آن است که از کجا دانستی که مرا چنین خطاب می‌توان کرد؟ در صورتی

۱. مج ۲ / آق: آنکه

۲. مج ۲ / آق: هفتاد و نهم

۳. متی ۲۴: ۳۶. در همه نسخ این گونه آمده است: فاما ذلك اليوم وتلك الساعة لا يعرفها احد ولا ملائكة السموات الا الاب وحده

۴. مج ۲ / آق: افتراق

۵. مج ۲ / آق: چهل و چهارم

۶. مرقس ۱۳: ۳۲. در همه نسخ این گونه آمده است: فاما عن ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعرفها فيها احد لا الملائكة الذي في السماء ولا الابن الا الاب وحده

۷. مج ۲: مقدر

۸. آق: - لفظ انسان

۹. مج ۲ / آق: سی و دویم

۱۰. مج ۲ / آق: شصت و پنجم

۱۱. لوقا ۱۸: ۱۸

۱۲. مرقس ۱۰، ۲۷-۱۰

۱۳. لوقا ۱۸: ۱۹. در همه نسخ این گونه آمده است: لماذا تدعونی صالحا و لیس صالحا الا الله الواحد. در مج ۲:

[که] جایز تواند بود که دلالت مثل انا و الاب و احد و نظایر آن، بر مدعای ایشان اوضح باشد از دلالت این منقول بر مغایرت. و نزد صاحبان طبع سلیم بر عکس است؛ چه استعمال اتحاد<sup>۱</sup> در شدت موافقت در اراده و مشیت، مجازیست به غایت شایع. معذالک این تأویل در نقل مرقص اگر گنجد، در نقل لوقا نمیگنجد به اعتبار وجود او حالیه در اول به خلاف ثانی،<sup>۲</sup> چنانکه بر اذکیا مخفی نیست.

و از آن جمله صریحتر از همه، آن است که یوحنا در فصل شصت و ششم<sup>۳</sup> آورده که مسیح در<sup>۴</sup> جمله مناجاتی که<sup>۵</sup> عهد آخر در حضور حواریین کرد به این عبارت گفت: لأب قد أتت الساعة مجد اینک لیمجدک اینک أيضاً. إذ أعطيته سلطان علی جسد لیعطی حیاة ابدیة لكل من أعطيته. وهذه هی الحیاة الابدیة ان یعرفوک انت الاله الحقیقی<sup>۶</sup> و این عبارت به اصرح وجهی دلالت بر بطلان توهمی که نصاری کرده‌اند می‌کند، و مجال توهم متوهمی از ایشان نیست که گویند<sup>۷</sup> بعد از این: عبارت بلافصل مذکور است که والذی ارسلته یسوع المسیح. پس تواند بود که حکم به الهیت بر هر دو باشد، زیرا که به<sup>۸</sup> ارواح لفظ وحدک [راه]<sup>۹</sup> این توهم مسدود است.

البته بلکه مستفاد<sup>۱۰</sup> عبارت سابقه و لاحقیه با همه اینست که حیوة ابدی آن است که بدانند. که: تویی! تو! معبود<sup>۱۱</sup> به حق به<sup>۱۲</sup> تنهایی، و آنکه فرستاده تو او را یسوع، مسیح(ع) است یعنی ایمان آورند به آنکه او مسیح(ع) موعود است و درین دعوی کاذب نیست.<sup>۱۳</sup>

همه این آیات افتاده‌اند.

۱. مج ۱/ مج ۲: استعمال اتحاد
۲. مج ۲/ آق: - به اعتبار وجود ار حنابه در اول به خلافت ثانی
۳. مج ۲: سی و ششم / آق: سی و هفتم
۴. مج ۲/ آق: از
۵. مج ۲/ آق: + در
۶. یوحنا ۱۷: ۳. در همه نسخ این گونه آمده است: یا ابتاه قد اتت الساعه مجد اینک لیمجدک اینک كما اعطيته السلطان علی کل ذی جسد لیعطی کل من اعطيته حیوة الابد و هذه هی حیوة الابدان یعرفوک (مج ۱: +انک) انت الاله الحق وحدک
۷. مج ۲/ آق: گوید
۸. مج ۲: با
۹. مج ۱: - راه
۱۰. مج ۲/ آق: مفاد
۱۱. مج ۲: + و
۱۲. آق: نه

۱۳. احتمالاً اشاره به این آیه قرآن است: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزله است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند. توبه: ۳۱

### ۳-۲-۴. فصل [سوم]: در ذکر بعضی از ادله نقلیه ایشان بر تثلیث

از آن جمله می‌گویند<sup>۱</sup> وارد شده در توریه نزد حکایت آفرینش آدم(ع)، مدلول این <۴۱۰> عبارت لنضع انسانا علی شبهنا و صورتنا، یعنی باید که بسازیم [و] بیافرینیم انسانی را بر شبه ما و صورت ما. وجه دلالت آنکه، اسناد داده شده است صنع و آفرینش که کار خاص الهیه<sup>۲</sup> است به بیش از واحد، زیرا که فرمود "بسازیم"، و فرمود بسازم و همچنین "شبه ما" و "صورت ما"، نه شبه من، و صورت من. و ظاهراً تعدد صانع است و نفی آن مبرهن و مجمع علیه انبیا است و حمل آن بر تعدد اقایم به توجیهی که در تقریر صورت عقیده ایشان گذشت، محتمل است. لهذا بر آن حمل کرده صرف<sup>۳</sup> آن از ظاهر خود بیش ازین نمی‌کنیم. جواب می‌گوئیم بسی فاش و شایع است به حدی که حصر آن نمی‌توان کرد [که] خبر دادن شخص واحد از خود به صیغه جمع و خطاب کردن با شخص واحد به صیغه جمع محض برای تعظیم متکلم یا مخاطب [است] و هیچ کس<sup>۴</sup> از زبان دانان<sup>۵</sup> عالم، انکار آن نکرده و نمی‌توانند کرد.

پس چه قدر جهالت و نادانی و ضلالت و سرگردانی باشد که کسی در اثبات صانع<sup>۶</sup> [به] چنان مطالبی هایل مستمند شود و<sup>۷</sup> به ظاهر عبارتی که چنین تاویل واضح پیش‌یا<sup>۸</sup> افتاده داشته باشد. بدان که عبدالله انطاکی که<sup>۹</sup> از علماء ایشان است<sup>۱۰</sup> در رساله آورده و ما کاریوس<sup>۱۱</sup> بطریق، در مجموعه خود، ازو نقل نموده همین استدلال را. پس عبدالله مذکور دفع اعتراض<sup>۱۲</sup> از خود کرده و گفته کسی نگوید که متفق‌اند لغات عرب در صحت خبر دادن واحد از خود به صیغه متعدد، و همچنین در خطاب<sup>۱۳</sup> واحد به صیغه متعدد. پس با وجود این احتمال، چگونه استدلال به کلام منقول<sup>۱۴</sup> بر آن مدعی توان نمود، زیرا که

۱. مج ۲: + که

۲. مج ۱/ مج ۲: - و

۳. مج ۲: اله

۴. آق: حرف

۵. مج ۲: هیچ‌یک

۶. آق: زبان‌دانایان

۷. آق: - صانع

۸. مج ۲/ آق: - و

۹. مج ۲: پیش

۱۰. آق: - که

۱۱. آق: - است

۱۲. مج ۱: کاریوس

۱۳. مج ۲/ آق: اعتراضی

۱۴. مج ۲/ آق: + یا

۱۵. مج ۲: + از توریه

ما می‌گوئیم اولاً آنکه<sup>۱</sup> شیوع<sup>۲</sup> این اسلوب در لغت عربی تنها به استدلال ما ضرری ندارد و ثانیاً اینکه<sup>۳</sup> صحت این اسلوب در لغت عربی نیز بنا<sup>۴</sup> بر آن است که متکلم واحد و مخاطب واحد هیچ کدام را واحد حقیقی نیستند، بلکه هر یک را روحی است و جسدی است و اعضاء و حواس و قوی دارد. پس به جهت آن<sup>۵</sup> تکرر است که اطلاق لفظ مشعر به تعدد بر هر یک از آنها جایز داشته‌اند. اینست ترجمه کلام عبدالله مذکور، و پوشیده نیست<sup>۶</sup> هیچ‌یک از دو<sup>۷</sup> جواب انطاکی<sup>۸</sup> دافع آن ایراد نیست. اما جواب اول، از آن جهتی که آن اسلوب مخصوص به لغت عربی - چنانکه او گمان کرده - نیست. چه لغت‌هایی<sup>۹</sup> که تتبع و استقراء کرده‌ایم عربی و فارسی و ترکی و گرجی، درین اسلوب متفقند. و اما جواب ثانی، پس از آن جهت که غایت ظهور و کمال وضوح دارد که بنای این روش سخن از مردم، بر تعدد و تکرر متکلم یا مخاطب به حسب اجزا و اعضا نیست و سببی سوای قصد تعظیم و اجلال نمی‌دارد.<sup>۱۰</sup> و نمی‌بینی که اگر یکی از مردم فرومایه به مجمعی درآید و خبر دهد از خود، به روشی که اکابر و اعالی از خود خبر می‌دهند و گوید<sup>۱۱</sup> که چنین گفتیم و چنین کردیم<sup>۱۲</sup> و چنین خواهیم کرد، پس، البته شنوندگان او را تارک ادب و از حد و رتبه خود متجاوز خواهند شمرد. و همچنین اگر کسی، مردی<sup>۱۳</sup> از مردم سفله و فرومایگان<sup>۱۴</sup> را خطاب کرده، گوید: درآئید! و بنشینید! سخن<sup>۱۵</sup> گویند هر آینه دانایان<sup>۱۶</sup> عالم و اهل<sup>۱۷</sup> معرفت، این روش سخن گفتن او را از بلاغت خارج، و به نسبت رتبه مخاطب، عالی و زاید خواهند دانست. پس اگر سبب در شیوع این اسلوب، تعدد و تکرر به حسب اعضا و اجزا می‌بود، حال آنکه همه مردم وضیع و شریف در آن تعدد و تکرر شریک و یکسانند، متکلم اول به ترک ادب، و ثانی به ترک بلاغت نزد

۱. مج ۲: اینکه

۲. مج ۲: شیوع

۳. مج ۲: آنکه

۴. آق: - بنا

۵. مج ۲/ آق: این

۶. آق: + که

۷. مج ۲: که هیچ یک از این دو

۸. مج ۱: ابطاکی

۹. مج ۲: نقش‌هایی

۱۰. آق: نمی‌داد

۱۱. مج ۱: می‌گوید: گوید

۱۲. مج ۲: چنین کردیم و چنین گفتیم

۱۳. مج ۲: + را

۱۴. مج ۲: از مردم فرومایه و سفلگان

۱۵. آق: گوئید

۱۶. آق: زبان‌دانان

۱۷. آق: + عالم



اهل انسان<sup>۱</sup> موسوم نشدندی.

دیگر، بر تقدیر تنزل و تسلیم، که این اسلوب در لغت [عبری]<sup>۲</sup> که تورات به این<sup>۳</sup> لغت نازل <۴۱۱> شده متعارف نبوده باشد؛ چه مانع است از آنکه حمل کرده شود بر تعدد وسایط از ملایکه مامورین به آنچه دخل در آفرینش آدم(ع) داشته باشد؟ و چنان ظاهر می‌شود که عبارت منقوله نزد ایشان، عمده‌ترین ادله نقلیه ایشان است بر تثلیث. زیرا که [هم]<sup>۴</sup> افرنجی در آن<sup>۵</sup> مطلب بدان متمسک شده، و هم انطاکی مذکور. و همچنین ده نفر از علما ایشان در حینی که با ده نفر از علما یهود مناظره کردند در مجلس قسطنطین پادشاه روم - و او اول ملکی است که متدین به دین نصرانیت شده و مدینه قسطنطنیه منسوب است<sup>۶</sup> به او - هم به عبارت منقوله تمسک جستند، چنانکه خبر داده ازین ماکاریوس حلبی بطریق انطاکیه در مجموعه خود.

و از این عجیب‌تر و غریب‌تر است تمسک ایشان<sup>۷</sup> به آنچه نقل می‌کنند از<sup>۸</sup> توریه که ابراهیم ع سه شخص دید از ملائکه که او را [و]<sup>۹</sup> زوجه او ساره<sup>۱۰</sup> را بشارت می‌دادند به ظهور اسحق ع. پس ابراهیم یک سجده به جا آورد، ایقاع<sup>۱۱</sup> یک سجده نظر<sup>۱۲</sup> بر آن بود<sup>۱۳</sup> که حقیقت صانع عالم جل شانه، واحد است و ظهور عدد خاص از فرشته نظر بر اقا نیم ثلث است.

سبحان الله! این جماعت را چه می‌شود و از غریزت انسانیت ایشان چرا تا این غایت منسلخ<sup>۱۴</sup> شده؟ این قدر نمی‌فهمند که اگر بالفرض بر مثل آن مطلب، دلیلی قطعی از خارج می‌بود، می‌شد که این و آنچه سابق برین مذکور شد بر سبیل شاید و احتمال از مناسبات و مؤیدات آن شمرده شود. اما آنکه این را بر چنان

۱. مج ۲: - نزد اهل انسان

۲. مج ۱: عربی

۳. مج ۲: توریه به آن/آق: آن

۴. مج ۱: - هم

۵. مج ۲: درین

۶. آق: - است

۷. آق: + به

۸. مج ۲: در

۹. مج ۲/ آق: + و

۱۰. مج ۲: - ساره

۱۱. دهخدا این معانی را برای ایقاع آورده است: از نظر فقه و علم حقوق، عمل قضایی یک طرفه ای است که دارای دو شرط ذیل است: الف: عمل یک‌طرفه باشد. ب: قابل فسخ و رد نباشد، به جنگ در انداختن کسی را، انداختن کسی را در آنچه بد آید، انداختن در بدی و مبالغه کردن در کارزار.

۱۲. آق: نظر+

۱۳. مج ۲: سجده بر آن بود

۱۴. پراکنده شده، خلع شدن

مطلبی، کسی دلیل حساب<sup>۱</sup> کند و آن را دین خود اخذ کند حاشا و کلا، که احدی از جنس<sup>۲</sup> بشر و بهره‌مند تمیز موهوم و معلوم از یکدیگر، به آن راضی تواند شد.

آیا<sup>۳</sup> نکته برای سه بودن مبشرین، چرا پس نباشد اینکه، مبشر الهی که ابراهیم و ساره‌اند یا مبشری<sup>۴</sup> که اسحق است سه کس‌اند [چرا]<sup>۵</sup> نتواند بود که دو از آن فرشتگان ثالث را تابع و پیرو بوده باشند؟ و یا تعظیم رئیس مرئوسین را تعظیمی جداگانه<sup>۶</sup> نباشد؟

پس بر تو باد ای برادر مومن! که غنیمت شماری طبع مستقیم را که از اعظم نعم<sup>۷</sup> الهی است و نفسی از شکر آن نیاسای<sup>۸</sup>.

و از جمله متمسکات ایشان است، آنچه مذکور است در مزمور سی و دوم از کتاب مزامیر، محصول این عبارت: بکلمه الرب تشددت السموات و بروح فیه کل قواتها.<sup>۹</sup> یعنی به کلمه پروردگار محکمی و استواری یافتند آسمان‌ها به روح دهان<sup>۱۰</sup> اوست همه قوت‌های<sup>۱۱</sup> سموات. وجه دلالت آنکه لفظ رب دلالت کرد بر صانع و اسناد شده محکمی آسمان‌ها به کلمه رب و همه قوت‌های آن<sup>۱۲</sup> به روح و دهان<sup>۱۳</sup> رب. پس آفرینش آسمان‌ها به هریک از کلمه و روح و اب بوده باشد و حمل بر ظاهر که تعدد ذوات است نتوان کرد. پس محمول<sup>۱۴</sup> است بر تعدد اقاییم به روشی<sup>۱۵</sup> که سابقاً مذکور شد.

الجواب، اسناد خلق و آفرینش به قضا و قدر و به<sup>۱۶</sup> حکمت و قدرت و ارادت الهی در کلام انبیا(ع) همانا بیش از آن و شایع‌تر از آن ست که حاجت به نقل و استشهاد داشته باشند و بس<sup>۱۷</sup> است در این مقام

۱. آق: - حساب
۲. مج ۲: نوع
۳. مج ۲: اما
۴. مج ۲: مبشر به
۵. مج ۱: چر
۶. مج ۲: + لازم
۷. مج ۲: نعماء
۸. مج ۲: نیاسایی
۹. مزمور ۳۲: ۵-۶
۱۰. مج ۲: هان/آق: بروج دهان(کذا)
۱۱. مج ۲: قوات‌های
۱۲. آق: او
۱۳. مج ۲: هان/آق: + رب
۱۴. مج ۱: - است
۱۵. مج ۲: بر وجهی
۱۶. مج ۲: - به
۱۷. آق: پس

همان‌که در <sup>۱</sup> مزمور هیجدهم از مزامیر واقع <sup>۲</sup> [شده] مدلول این عبارت: السموات تذیع <sup>۳</sup> مجد الهیه و الفلک یخبر بصنع یدیه. <sup>۴</sup> یعنی آسمان‌ها فاش می‌کنند بزرگواری او را، و فلک خیر می‌دهد از صنعت دستان او. زیرا که صنع را اضافه به یدین مضاف به حق سبحانه نمود و ظاهراً که مراد از یدین تغیر قدرت و اراده و امثال آنها چیزی <sup>۵</sup> نخواهد بود. <sup>۶</sup>

پس به محض اضافه کلمه به رب و اضافه روح به دهان رب، آیا گنجایش دارد که عاقلی به آن استدلال نماید بر آنکه طبیعت الهیه متشخص به سه تشخص <sup>۷</sup> است؟ تعالی شأنه عما یقولون.

حال آنکه مفاد عبارت منقوله نزد فهیم <sup>۸</sup> مستقیم، به غیر ازین نیست که محکمی آسمان‌ها و همه قوت‌های ایشان <۴۱۲> به امر الهی است. و مقصود از کلمه همان کلمه کن است که هر چه را خواست که بشود، فرمود بشو! پس شد، به روح مضاف [به] <sup>۹</sup> دهان رب وارد نشده، مگر از باب تفنن (کذا) در عبارت، زیرا که روح و دهان همان <sup>۱۰</sup> کلمه صادر از متکلم است. <sup>۱۱</sup> با آنکه اگر این استدلال صحیح و این کلام دلیل بوده باشد بر وجود اقانیم، هر آینه رسد مستدلی را <sup>۱۲</sup> که به نفس همان کلام، استدلال بر چهار بودن اقانیم نماید، برای آنکه داود، [هم] چنانکه اثبات کلمه و روح کرد برای اب <sup>۱۳</sup>، اثبات فم نیز کرد. پس اگر مراد از فم، چیزی نیست و محض برای تمثیل است؟ چرا اثبات <sup>۱۴</sup> کلمه و روح <sup>۱۵</sup> نیز چنان نباشند؟ و اگر کلمه و روح نتوانند <sup>۱۶</sup> بود، مگر عبارت از اقانیم چه مانعست از آنکه فم اشاره باشد به اقنومی رابع؟ و کذالك رسد مستدلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۱: + این

۲. مج ۲: + شده

۳. مج ۱: تزیع

۴. صورت اصلی آن در مزامیر این گونه است: هذا الذی تحدث السموات بمجده، و الفلک یخبر بعمل یدیه (مزمور ۱۹: ۱)

۵. مج ۲: دیگر

۶. مج ۲: نمی‌باشد

۷. آق: شخص

۸. مج ۲: فهم

۹. مج ۱: و

۱۰. مج ۲: هان

۱۱. مج ۲: کلمه است که صادر است از متکلم

۱۲. آق: راست

۱۳. آق: رب

۱۴. آق: - اثبات

۱۵. مج ۲: چرا کلمه و روح

۱۶. مج ۲: در روح نتواند

را که به عبارت الفلک یخبر بصرع یدیه<sup>۱</sup> که از داود منقول شد و همچنین به آنچه در مزمور چهارم واقع<sup>۲</sup> است - از گفته داود ع بر سبیل حکایت کلام الهی به این عبارت وجدت: داود عبدی مسخته بزیتی<sup>۳</sup> المقدس یدی تعضده و ساعدی یقویه<sup>۴</sup> - استدلال کند بر [اثبات]<sup>۵</sup> اقنوم‌های دیگر [نیز]<sup>۶</sup>? چه در اول اثبات بدین گردد و در ثانی اثبات بدو ساعد<sup>۷</sup> نمود. و همچنین دیگری را رسد که به آنچه مذکور است - در مزمور چهارم به این عبارت: یا رب بنور وجهک<sup>۸</sup> ارتسم علینا نور وجهک یا رب<sup>۹</sup> و در مرموز سی و دویم به این عبارت: یا رب بنور وجهک بسلکون<sup>۱۰</sup> - استدلال نماید بر ثبوت اقنومی<sup>۱۱</sup> دیگر؟ و از این قبیل است<sup>۱۲</sup> و بی‌شمار. و از آن جمله می‌گویند، که نقل کرده‌اند انجیلیان، که چون حضرت مسیح علیه‌السلام بر دست یحیی بن زکریا رسم معمولیه به جا آورد،<sup>۱۳</sup> همان زمان گشوده شدند آسمان‌ها و دید روح الله را، که فرود آمد مانند کبوتری سوی او و برو نشست و ناگاه آوازی از آسمان گوینده که: هذا هوا ابنی الحبيب الذی به سررت<sup>۱۴</sup> و معلوم می‌شود از اینجا تثلث در طبیعت الهیه. الجواب ازین قصه، چه مفهوم می‌شود پیش از تسمیه مسیح به ابن و<sup>۱۵</sup> تسمیه باری سبحانه به اب و اینکه [در آن حال]<sup>۱۶</sup> کبوتری در نظر یوحنا آمد که سوی آن حضرت نازل شد و بر او نشست و معنی ارتباط و اتصال معنوی از جانب روح‌القدس به نفس مقدس آن حضرت برد بر آن صورت مصور شد.



۱. مزمور ۱۹: ۱
۲. آق: - واقع
۳. آق: بدهن
۴. مزمور ۸۹: ۲۰-۱۹
۵. آق: + اثبات
۶. آق: + نیز
۷. مج: ۲ به وساطت
۸. آق: - یا رب بنور وجهک
۹. مزمور ۴: ۷ / مج: ۱: ارتسم علینا نور وجهک باب
۱۰. مزمور ۸۶: ۱۶
۱۱. آق: اقنوم
۱۲. مج: ۲ + بسیار
۱۳. مج: +
۱۴. انجیل متی، فسی ۳، آیات ۱۷-۱۳
۱۵. مج: ۲ - و
۱۶. مج: ۱: آن در حال

### اما تسمیه باری تعالی به اب و و تسمیه<sup>۱</sup> مسیح به ابن<sup>۲</sup>

دانسته<sup>۳</sup> شد اطلاق<sup>۴</sup> لفظ اول بر باری تعالی هم علی‌الاطلاق و هم مضاف به غیر مسیح، و اطلاق لفظ ثانی بر کثیرین غیر مسیح، در مواضع متعدده متکثر و اما تمثیل<sup>۵</sup> ارتباط روح‌القدس به آن حضرت در صورت نزول کبوتر. پس مستفاد نمی‌شود از آن، سوای ارتباط موجودی روحانی غیر جسمانی به حضرت مسیح. و اما آنکه آن موجود روحانی اله، [یا] و<sup>۶</sup> یکی از اشخاص و اقانیم الهیه بود،<sup>۸</sup> به هیچ نحو دلالتی از دلالات از آن مفهوم و مستفاد نمی‌شود. البته بلی کسی که اولاً به گزاف تثلیث<sup>۹</sup> اعتقاد ساخته باشد<sup>۱۰</sup> در نظر او این قصه و نظایر آن بر آن منطبق می‌نماید<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> وسیله رسوخ او در آن می‌شود، و لیکن سخن در آن چیزی است که مفید اعتقاد تثلیث باشد و این قصه ربطی به آن افاده ندارد.

و همچنین آنچه بدان متمسک شده‌اند از قول مسیح ع در چندین موضع از اناجیله<sup>۱۳</sup> به این عبارت: فاذهبوا و تلمذوا جميع<sup>۱۴</sup> الامم و عمدوهم باسم الاب و الابن و الروح القدس<sup>۱۵</sup> زیرا که آن نیز در نظر معتقدین به تثلیث انطباقی بر آن دارد، نه آنکه شایستگی افاده آن اعتقاد به وجهی از وجوه داشته باشد، حال آنکه مناسب عدم مغایرت حقیقی<sup>۱۶</sup> و عدم انفکاک و افتراق اقانیم از یکدیگر - چنان که عقیده ایشان است - آن بود که در عبارت مذکوره و<sup>۱۷</sup> او عاطفه میان اب و ابن و روح‌القدس که ظاهر آن مفید تعدد ذوات است<sup>۱۸</sup>، نبوده باشد، چنان که بر ادکیا مخفی نیست.

۱. مج ۲: - و تسمیه

۲. مج ۲: + پس

۳. آق: پس دانسته

۴. آق: - اطلاق

۵. آق: تمثیل

۶. مج ۱: + و

۷. مج ۲ / آق: + یا

۸. آق: + و

۹. مج ۲: + را

۱۰. مج ۲: باشند

۱۱. آق: نماید

۱۲. آق: + به

۱۳. مج ۱: اناجیله

۱۴. در همه نسخ به صورت کل آمده است.

۱۵. انجیل متی، فصل ۲۸، آیه ۱۹

۱۶. مج ۲: ذاتی

۱۷. مج ۲: - و

۱۸. آق: - است

#### ۴-۲-۴. فصل [چهارم]: در ابطال <۴۱۳> ادله نقلیه ایشان بر اتحاد و الهیت مسیح

پوشیده نیست که در ضمن مناقضات متعدده متکثره که بعونه تعالی و حسنه<sup>۱۹</sup> توفیقه در فصل<sup>۲۰</sup> سابقه ایراد یافت، ابطال بسیاری از ادله نقلیه ایشان به وقوع پیوست؛ به حدی که اگر احدی از ایشان را ساعتی توفیق تخلیه خود از مألوفات تقلیدیه مساعدت نماید<sup>۲۱</sup> - پس اگر قوه تمیزش وفا به فهم براهین عقلیه که بر<sup>۲۲</sup> استحالت و امتناع آن دو اصل اقامت شد [مساعدت کند<sup>۲۳</sup>] - باری به ملاحظه آن مناقضات و معارضات، جای آن خواهد بود که به ظاهر<sup>۲۴</sup> متشابهات دیگر مغرور نگشته در هر یک از آنها راه تاویلی که مفتوح بیند<sup>۲۵</sup> به زور بر خود مسدود نگرداند<sup>۲۶</sup> و به محض بُعد و بیگانگی آن با مالوف خود، حکم به بُعد و عدم استقامت آن ننماید.

مثلاً در آنچه وارد شده در مزمور ثانی از مزامیر داود ع، مدلول این عبارت: الرب قال لی انت ابنی و انا الیوم ولدتک<sup>۲۷</sup> نظر کند و حملی را که اسلاف او کرده<sup>۲۸</sup> و گفته‌اند که متکلم به این کلام، اقوم [الابن]<sup>۲۹</sup> است که حکایت می‌کند مخاطبه معنوی را که اقوم [الاب]<sup>۳۰</sup> با او کرده و خبر از ولادت حقیقیه و ازلیت ابن داده، به دیده انصاف ملاحظه کند و ببیند که چقدرها صرف کلام از ظاهر خود کرده و<sup>۳۱</sup> ارتکاب تاویلی در چه غایت از بُعد کرده‌اند؟ - [همانند] کلامی که بر زبان داود ع می‌گذرد و نظایر آن در مزامیر<sup>۳۲</sup> متعدد و متکثر موجود است که داود ع حکایت می‌نماید کلامی را که حق سبحانه و تعالی او را به خطاب به<sup>۳۳</sup> آن سرفراز ساخته - چه مانع است که این نیز از آن جمله باشد؟ اگر لفظ ابنی و لفظ ولدت باعث صرف آن از ظاهر آن خود شده.<sup>۳۴</sup>

۱۹. مج ۲: حسن

۲۰. آق: فصول

۲۱. مج ۲: - نماید

۲۲. آق: - بر

۲۳. آق: نماید

۲۴. مج ۲: در نظایر

۲۵. مج ۲ / آق: نبیند

۲۶. مج ۲: روی کلمه مصلاً خط کشیده شده است.

۲۷. مزمور ۲: ۷. در همه نسخ به صورت ولدک آمده است.

۲۸. مج ۲: کرده‌اند

۲۹. مج ۱: الاب

۳۰. مج ۱: الابن

۳۱. مج ۲: نموده

۳۲. آق: - در مزامیر

۳۳. مج ۲: - به

۳۴. مج ۲: شده خود

دانسته شد<sup>۱</sup> که اطلاق این دو لفظ درباره‌ی غیر مسیح، خصوصاً لفظ ابن مره بعد مره و کره بعد<sup>۲</sup> کره ورود یافته و اگر لفظ الیوم باعث [صرف] شده- چنان که می‌گویند، یوم که حق تعالی می‌فرماید<sup>۳</sup> مراد ازل است- این نیز تأویلی است از روی تقلید و تشهیی، و اگر نه بعد از آنکه منشاء تسمیه به ابن اجتبا و اصطفاء<sup>۴</sup> الهی باشد او را. و<sup>۵</sup> ظاهر است، که این اجتبا و اصطفاء بعد از استعداد تامی است که حاصل شده باشد آن حضرت را. پس چه می‌شود که مراد به یوم همان زمان تهیوء<sup>۶</sup> و تمامیت استعداد و استحقاق او باشد خلافت الهی را، چنان که فرمود: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض و ایضاً در آنچه وارد شده در مزمور صد و نهم<sup>۷</sup>- مدلول این عبارت قال الرب لربی اجلس عنی یمینی فی بهاء القدسین من البطن قبل کوکب الصبح ولدتک<sup>۸</sup>- نظر کند و چون در موضعی دیگر در مزامیر می‌گوید قال الرب لربی اجلس عن یمینی حتی اصنع اعداءک تحت موطی قدمیک<sup>۹</sup>.

و لوقا در فصل هفتاد و سوم<sup>۱۰</sup> مرقص در فصل چهل و یکم و متی در فصل هفتاد و پنجم آورده‌اند که مسیح ع با جمعی از یهود گفت چگونه می‌گویند کتبه(کذا)<sup>۱۱</sup> که مسیح ابن داود است؟ و حال آنکه داود در کتاب مزامیر می‌گوید: قال الرب لربی اجلس عن یمینی حتی اصنع اعداءک تحت موطی قدمیک. پس هرگاه داود او را رب خود نام کند پس چگونه پسر او خواهد بود؟ بنابراین مسلم که مخاطب به آن<sup>۱۲</sup> کلام، هویت مسیح است و لیکن ببیند که اگر از جهت نامیدن حضرت داود ع او را به رب در پنداری است، تأمل نماید در آنچه متی در فصل پنجاه و هشتم در اثناء نقل مثلی که حضرت مسیح می‌زده و ذکر مؤاخذة سیدی، عبد خود را می‌فرموده - به این عبارت آورده أمر سیده أن یباع هو وامراته وأولاده وکل ما له ویوفی عنه. فخر ذلک العبد ساجداً له <٤١٤> قائلاً: تمهل علی فأوفیک کل ما لک<sup>۱۳</sup> و در آنچه هم متی در فصل هشتاد

۱. مج ۲: - شده

۲. آق: غب کن (کذا)

۳. آق: فرماید

۴. به سوی خود جذب و جلب کردن، گزینش و فراوری

۵. مج ۲: - و

۶. آمادگی

۷. مج ۲: چهل و نهم

۸. در مزامیر کامل تر است: قال الرب لربی: اجلس عن یمینی حتی اصنع اعداءک تحت موطی قدمیک. عصا قوة یرسل لک الرب من صهیون وتسود فی وسط اعدائک. معک الریاسة فی یوم قوتک، فی بهاء القدسین(آق: العدلین). من البطن قبل کوکب الصبح ولدتک. (مزمور ۱۰۹: ۱)

۹. بخشی از مزمور پیشین است

۱۰. مج ۱: در

۱۱. کتبه؟

۱۲. مج ۱: بیان

۱۳. متی ۱۸: ۲۳-۳۵. در همه نسخ این گونه آمده است: امر سیده ان یباع هو و امراته و کل شی له حتی یوفی فخر ذلک العبد و سجد له و قال یا رب طول علی روحک و انا اوفیک کل شی لک

و دوم<sup>۱</sup> آورده از نقل مثلی دیگر که حضرت مسیح(ع) می‌زده به این عبارت: و بعد زمان طویل اتی سید اولئک العبید وحاسبهم. فجاء الذی اخذ الخمس وزنات وقدم خمس وزنات اخر قائلًا یا سید خمس و زنات سلمتنی. هوذا خمس وزنات اخر ربحتها فوقها. فقال له سیده نعمًا ایها العبد الصالح والامین کنت امینًا فی القلیل فاقیمک علی الكثير. ادخل الی فرح سیدک<sup>۲</sup> - این هنگام از پرده آن پندار بیرون خواهد آمد و خواهد دانست که لفظی که در لغت [عبری]<sup>۳</sup> مستعمل بوده<sup>۴</sup> و مترجم به لفظ رب ترجمه کرده، سبیل او سبیل لفظ<sup>۵</sup> رب بوده در استعمال عرب که صورت اضافه اختصاصی به خالق جل شانه نداشته.

بلکه اگر تأمل نمایند در آنچه لوقا در فصل پنجاه و نهم آورده که حضرت مسیح(ع) بر حواریین مثلی می‌زدند - فرمودند که انسانی بود مالدار و بود او را وکیلی، پس او را گفتند که وکیل تو پراکنده می‌سازد مال تو را، پس طلب کرد او و<sup>۶</sup> را گفت، و چیست اینکه می‌شنوم درباره تو [زیاده]<sup>۷</sup> حساب وکالت خود را؟ زیرا که تو بعد از این وکیل من نخواهی بود. پس وکیل با خود گفت چه خواهیم کرد<sup>۸</sup> هرگاه سید من وکالت را از من بگیرد؟ زراعتی خود نمی‌توانم کرد، و از گدایی<sup>۹</sup> خود شرم می‌دارم. دانستم که چه بایدم کرد تا چون از وکالت بیرون روم، مردم مرا در خانه‌های<sup>۱۰</sup> خود جا<sup>۱۱</sup> دهند. پس طلب کرد یکی از [قریباً]<sup>۱۲</sup> سید خود را و گفت چه قدر است بر ذمه تو از<sup>۱۳</sup> مال سید من؟ پس او گفت صد من زیت(کذا). است پس گفت، بستان نوشته خود را و زود پنجاه من بنویس. دیگری را گفت بر ذمه تو چه مقدار است گفت صد کر(کذا)<sup>۱۴</sup> گندم. گفت بگیر نوشته‌ات را و هشتاد بنویس. و بعد از آن<sup>۱۵</sup> این عبارت آورده فمدح السید وکیل الظلم إذ بحکمة

۱. مج ۲: دوم هفتاد و دویم

۲. انجیل متی، فصل ۲۵، آیات ۱۹-۲۲. در همه نسخ این گونه آمده است: جاء سید اولیک العبید فحاسبهم فجاء الذی الخمسه و زنات فاعطی خمسسه و زنات آخر قایلا یا رب خمسسه و زنات اعطینی و هذه خمسسه و زنات اخر ربحتها فقال له سیده نعم یا ایها العبد الصالح الامین

۳. مج ۱: عربی

۴. مج ۲/آق: بود

۵. مج ۲: - لفظ

۶. مج ۲: - و

۷. مج ۱/مج ۲: بازده

۸. مج ۲: + و

۹. مج ۱: گدای

۱۰. مج ۲: خانهای

۱۱. آق: جای

۱۲. مج ۱: عرفاء/اق: غرباء

۱۳. مج ۲: - از

۱۴. احتمالاً گز

۱۵. مج ۲: + به



صنع<sup>۱</sup> - خواهد دانست که<sup>۲</sup> لفظ عبری مترجم به رب علی‌الاطلاق نیز، در غیر خالق جل و علا مستعمل می‌شده. بنابراین خواهد فهمید که<sup>۳</sup> در خطاب حواریین و غیر ایشان آن حضرت را به یارب (کذا)<sup>۴</sup> و نه در تعبیر حواریین از آن حضرت به همین لفظ - مثل آنکه یافت می‌شود در *انجیل از عبارت قال: الرب به جای قال المسیح<sup>۵</sup> و امثال آنها - هیچ گونه حجتی برای آنها<sup>۶</sup> نیست و ضرور نیست که محمول باشد بر معنی<sup>۷</sup> که ایشان توهم کرده‌اند.*

و اما سؤال آن حضرت که چگونه مسیح [ابن]<sup>۸</sup> داود باشد و حال آنکه داود او را اب خود نام کرده؟ پس مراد از آن محض تبکیت<sup>۹</sup> و الزام یهود است، نه نفی نسبت خود از داود، چگونه چنین تواند بود؟ و<sup>۱۰</sup> حال آنکه لوقا در فصل دوم آورده که چون جبرئیل ع بر حضرت مریم(ع) ظاهر شد<sup>۱۱</sup> و او را به [حمل و ولادت]<sup>۱۲</sup> پسری بشارت می‌داد، در جمله اوصاف آن مولود چنین گفت: و يعطيه الرب الاله کرسی<sup>۱۳</sup> داود ابيه<sup>۱۴</sup>. و اما در حمل، عبارت من البطن تا آخر بر آنکه مراد اشعار به ولادت حقیقیه و ازلیت ابن است پس نیکو باز نکرد [زیرا] که مناسبت تسمیه اب و ابن<sup>۱۵</sup> آن بود که من الظهر بفرماید، چرا من البطن فرمود؟ و چرا من بطنی که در مقصود صریحتر است نفرمود؟ و بعد آنکه<sup>۱۶</sup> ملاحظه اینها ببیند که اگر دیگری گوید که مراد الهی، امتنان است بر حضرت مسیح(ع) به آنکه تو را به محض تعلق اراده کامله<sup>۱۷</sup> ازلیت بدون وساطت اسباب متعارفه از بطن تنها آفریده و قدرت کامله خود<sup>۱۸</sup> آشکارا کرده‌ام، نه مانند سایر اشخاص بنی آدم(ع)

۱. لوقا ۱۶: ۸ در همه نسخ، این‌گونه آمده است: فمدح الرب وکیل الظلم لانه یعقل صنع
۲. مج ۲: - که
۳. مج ۲ / آق: خواهد دانست که نه
۴. مج ۲: به رب
۵. مج ۲:
۶. مج ۲ / آق: ایشان
۷. آق: معنی
۸. مج ۲: که مسیح ابن / مج ۱ / آق: بن
۹. خاموش کردن، زبان بند کردن
۱۰. آق: - و
۱۱. آق: - ظاهر شد
۱۲. مج ۱: جبل دلالت / آق: جبل و ولادت
۱۳. مج ۲: کرسی
۱۴. لوقا ۱: ۳۲.
۱۵. آق: + خود
۱۶. مج ۲ / آق: اینکه
۱۷. آق: - کامله
۱۸. آق: + را

که ایشان را از ظهر و بطن می‌آفرینم، آیا کدام از این دو معنی انسب و اقرب و به عبارت البق (کذا)<sup>۱</sup> و الصق<sup>۲</sup> خواهد بود؟<sup>۳</sup>

اگر سلیقه سخن فهمی داشته باشد، و باز چون در عبارت اجلس عن یمنی<sup>۴</sup> فی بهاء القدسین اندک تأملی کار<sup>۵</sup> فرماید، خواهد دانست که اقنوم الاب در مقام اجلال و اعظام ابن حقیقی که نفس ذات و حقیقت اوست<sup>۶</sup> <۴۱۵> معنی ندارد و از بلاغت به غایت بعید می‌نماید که بها و عظمت [او را به بهاء و عظمت]<sup>۷</sup> قدسین<sup>۸</sup> - که نسبت بینهما نسبت قطره به دریا و ذره به بیضا است - مماثل گرداند. و از اینجا متفطن خواهد شد به آنکه دلالت عبارت مذکوره بر نفی آنچه ایشان در صدد اثبات آنند، اوضح و اصرح است.

و ایضاً نظر کند به<sup>۹</sup> آنچه می‌گویند که در فصل شصت و ششم از نبوات شعیا نبی ع وارد شده - مدلول [به]<sup>۱۰</sup> این عبارت اولیس بانا الذی اولد الاخرین افم الدانا و انا الذی منحت النوه المولده افاکون عاقرا<sup>۱۱</sup> - و وجوه عقلیه داله بر امتناع تثلث و اتحاد را با مناقضات و معارضاتی که از پیش تقریر یافت پیش نظر آورد و پس تذکر نماید، اعتقاد فاسد مشهور منسوب به یهود<sup>۱۲</sup> را از بودن صانع عالم<sup>۱۳</sup> جل و علا فارغ و بی‌کار و اینکه حوادث یومیه مترتّبند بر اصول عالم که در شش روز اول مخلوق شده و انکار ایشان، مضمون کل یوم هو فی شأن<sup>۱۴</sup> را - چنانکه فرموده و قالتت الیهود ید الله مغلول غلّت ایدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء<sup>۱۵</sup> - آن گاه ملاحظه نماید که حمل عبارت منقوله از نبوات شعیا بر نفی این

۱. آق: الیوم؟

۲. لایق‌تر و سزاوارتر

۳. مج ۲: + و

۴. لوقا ۲۰: ۴۲

۵. مج ۲: - کار

۶. مج ۲: حقیقت او می‌داند

۷. مج ۱: افتاده است.

۸. مج ۲: + او رابها و عظمت قدسین / آق: قدیسین

۹. مج ۲: در

۱۰. آق: + به

۱۱. در هیچ یک از اناجیل و مزامیر پیدا نشد.

۱۲. آق: یهودا

۱۳. مج ۲: - عالم

۱۴. یَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ؛ تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا دارند، و او در هر روز در کاری‌نو مشغول است. (الرحمن/۲۹)

۱۵. [ادامه:] وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هر گونه بخواهد، می‌بخشد. ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان

اعتقاد فاسد، اولی است؟ یا<sup>۱</sup> بر اثبات آن اعتقاد؟<sup>۲</sup>

و ایضاً نظر کند در آنچه می‌گویند که در فصل نهم از نبوات شعیا وارد شده مدلول این عبارت: و قد ولدنا ولد و رزقنا ابنا نکون ریاسه علی ممکنه یدعی اسمہ به صاحب العجایب یا بشر القوی<sup>۳</sup> الذی اب العالم<sup>۴</sup>، پس تذکر نماید کلام منسوب به موسی وارد، در تسبیح ثانی از تسبیح<sup>۵</sup> عشر از مدلول این عبارت: ترک الاله الذی ولدک و از لفظ ولد، جز معنی خلق نفهمد و اما لفظ الاله را بر تقدیری که مجرور<sup>۶</sup> خواند بعد از تذکر کلام داود در مزامیر - که در فصل مناقضات گذشت از مدلول این عبارت: الله قائم فی مجمع الله، فی وسط الالهة یقضی<sup>۷</sup> - نص در مدعای خود<sup>۸</sup> نشمارد و هر دو را به یک تاویل مأول شناسند؛ و حال آنکه مرفوع بودن لفظ الاله به فاعلیت ولد و رزق، احتمالیست که عدول از آن بی وجه می‌نماید.

مع‌ذالک خوانده شدن آن حضرت به نام اله<sup>۹</sup> - اگر چه به غلط و خطا باشد - نیز از جمله خصوصیات است که در مقام<sup>۱۰</sup> بیان علو مرتبت آن حضرت. ذکر آن نامناسب نیست، چه در طهارت و تقدس، تا حدی بودن<sup>۱۱</sup> که جمعی توهم الوهیت کنند، فضیلتی<sup>۱۲</sup> است در درجه اعلی از کمال، چنانکه بر زیر کان پوشیده نیست.

و تواند بود که همین معنی مراد باشد از آنچه در کلام جبرئیل ع در حینی که بشارت می‌داد مریم (ع) را به ولادت آن حضرت مذکور است، از مدلول این عبارت: و ابن العلی یدعی و همچنین از آنچه می‌گویند که در فصل هفتم از نبوات شعیا وارد شده از مدلول این عبارت: ولكن یعطیکم السید نفسه آیه. ها العذراء

---

و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست نمی‌دارد. (مائده/۶۴)

۱. مج ۲: تا
۲. مج ۲: اعتقاد و بر اثبات آن اعتقاد.
۳. مج ۲: فایز بالبشر الاله
۴. در هیچ یک از اناجیل و مزامیر پیدا نشد.
۵. آق: تسبیح
۶. مج ۲/آق: مجرد
۷. مزمو ۱: ۸۲. در همه نسخ اینگونه آمده است: الله قام فی مجمع الاهیة و فی وسط الاهیة نص
۸. مج ۲: - خود
۹. مج ۲: + و
۱۰. مج ۲: - مقام
۱۱. آق: بودند
۱۲. مج ۲: فضلی

تحلیل و تلد ابنا و تدعوا اسمه عمانوئیل<sup>۱</sup> و متی در فصل دویم از انجیل خود بعد از ذکر این عبارت<sup>۲</sup> هی العدر را تا آخر نقل کرده و بعد از عمانوئیل<sup>۳</sup> گفته تفسیره الله معیتاً<sup>۴</sup>، بالجمله سخن افرنجی را-درین مقام که معیت الله تعالی با مردم، معنی ای<sup>۵</sup> که صلاحیت آن داشته باشد که از آیات شمرده شود نمی‌تواند بود که معیت عامه<sup>۶</sup> باشد یا از معیت به حسب ذات و علم و قدرت، بلکه باید معیتی<sup>۷</sup> باشد غیرمعهود و آن نخواهد بود مگر معیت ناشسی از اتحاد اقنوم الابن با طبیعت بشری در انسان مولود از مریم (ع)- از درجه اعتبار ساقط شناسد، چه نفی معیت عامه، مستلزم معیت به خصوصیت مذکوره نیست و معیت به حسب عنایت و رحمت نیز می‌باشد و مراتب شدیدة الاختلاف می‌دارد. آیا نمی‌بیند که در صورتی که میان محقی و مبطلی مجادله و مقاتله<sup>۸</sup> واقع شود پس غلبه از جانب محق اتفاق افتد؟ نه همه اهل لسان در آن می‌گویند خدا<sup>۱۰</sup> با او بود و [توفیق]<sup>۱۱</sup> غلبه از آن جهت یافت.

مراد ازین معیت، آن معیت عامی که محق <۴۱۶> و مبطل در آن شریکند نخواهد بود، البته معنی دیگر خواهد بود. چه مانع است از آن جمله در<sup>۱۲</sup> لفظ عمانوئیل نیز از آن مقوله معنی مراد باشد و اگر به این<sup>۱۳</sup> تسلی نشود تذکر نماید آن را که در آخر انجیل متی وارد شده، که مسیح(ع) بعد از زنده شدن بر حواریان ظاهر شد و از جمله سخنانی که با ایشان گفت مدلول این عبارت بود: هوذا انا معکم کل الایام و الی انقضاء الدهر و<sup>۱۴</sup>، ببیند که این چگونه معیتی است که مخصوص حواریین است؟ پس معیت مستفاد از [عمانوئیل]<sup>۱۵</sup> را بر همان معنی حمل کند و بر مثل آن معنی که فهمیده می‌شود از عبارت: أنه حیثما اجتمع اثنان او ثلاثة

۱. النبوات شعیا، ۷: ۱۴. در همه نسخ این گونه آمده است: اسمعوا ایا ال داود سمیعکم الله ربی آیه من عنده و هی العذرا تحلیل و تلد ابنا و یدعی اسمه عمانوئیل
۲. مج ۲- بعد از ذکر این عبارت
۳. مج ۱/آق- هی العدر را تا آخر نقل کرده و بعد از عمانوئیل
۴. آق: معنا
۵. مج ۲/آق: معنی
۶. آق: عابد؟
۷. آق: با
۸. مج ۱: معنی
۹. مج ۲: مقاتله
۱۰. مج ۲: می‌گویند در آن مقام خدا
۱۱. مج ۱: فیق
۱۲. مج ۲/آق: آنکه از
۱۳. مج ۲: آن
۱۴. آق: - و
۱۵. مج ۱: عما

باسمی، فَاَنَا اُكُونُ هُنَاكَ، فی وسطهم<sup>۱</sup> - که متی در فصل پنجاه و هفتم آورده<sup>۲</sup> - حمل نماید. و ایضاً شبهه از لیت مسیح(ع) را به آنچه در فصل اول و ثانی و ثالث از انجیل یوحنا وارد شده از شهادت حضرت یحیی بن زکریا(ع) - به این عبارت یوحنا شهد له ونادی قاتلا هذا هو الذی قلت عنه ان الذی یأتی بعدی صار قدامی لانه کان قبلی<sup>۳</sup> و به آنچه در فصل سی و پنجم همان انجیل وارد شده از مکالمه حضرت مسیح(ع) با یهود به<sup>۴</sup> مدلول این عبارت: ابوکم ابراهیم تهلل بان یری یومی فرای و فرح. فقال له الیهود لیس لک خمسون سنه بعد. افرایت ابراهیم. قال لهم یسوع الحق الحق اقول لکم قبل ان یکون ابراهیم انا کائن<sup>۵</sup> - در غایت اضمحلال شناسد؛ زیرا که در تعلق اراده از لیه به ایجاد<sup>۶</sup> هر یک از حوادث کل فی وقتی اگر چه قبلیت و بعدیتی که در میان مراد است، نیست و لیکن ورای این قبلیت و بعدیت، قبلیت و بعدیتی دیگر در تعلق اراده به حسب شرف و منزلت مراد و به حسب قلت و کثرت وسایط و به حسب قرب و بُعد از غایت الغایات متصور و واقع است، و از عبارات منقوله ورای آن معنی مراد نیست.

و اما آنچه در اول انجیل یوحنا وارد شده مدلول این عبارت: فی البدأ کانت الکلمه و الکلمه کان عند الله و الله هو الکلمه هذا قدیما عندالله کل به کان و تعبیر<sup>۷</sup> و لم یکن شی مما کان، و در آخر همین فصل وارد شده مدلول این عبارت<sup>۸</sup> و الکلمه صار جسدا و حل بیننا و رأینا مجدده کما لوحید من الاب مملوء نعمه و حقا<sup>۹</sup> و همانا ایشان عمده‌تر از این، دلیل نقلی نداشته باشند، زیرا که ظاهر آن هم بر تثلیث موهوم منطبق می‌آید، چه یک مرتبه گفت الکلمه کان عندالله و مغایرتی مفهوم شد، دیگر [مرتبه] گفت: و الله هو الکلمه و دلالت کرد بر عدم مغایرت، و ایشان جمع می‌کنند میان آن‌ها به وحدت طبیعت و تعدد اقنوم و هم به اتحادی که توهم کرده‌اند موافقت<sup>۱۰</sup> می‌نماید - آنجا<sup>۱۱</sup> گفت الکلمه صار لحما و حل فینا و صیروره کلمه از لیه لحم - به وجهی که موافق معقول نماید<sup>۱۲</sup>، به آن طریق می‌شود که گویند تشخیص او عین تشخیص

۱. متی ۱۸: ۲۰. در همه نسخ این گونه آمده است: حیثما اجتمع اثنان او ثلثه باسمی فانا اکون هناک و فی وسطهم
۲. مج ۲: پنجاه و هفتم از مسیح آورده
۳. یوحنا: ۱: ۱۴. در همه نسخ این گونه آمده است: هذا الذی فعلت له انی یاتی من بعدی من هو قبلی لانه کان اقدم منی
۴. مج ۲: - به
۵. یوحنا ۸: ۵۸-۵۶. در همه نسخ این گونه آمده است: ان ابراهیم اباکم اشتهی ان یری یومی فابصر و فرح فقال له الیهود لم یات لک بعد خمسون سنه و قد رأیت ابراهیم قال لهم یسوع الحق الحق اقول لکم ابنی قبل ان یکون ابراهیم
۶. مج ۲: اتحاد
۷. آق: بغیره
۸. مج ۲: - فی البدأ کانت الکلمه و الکلمه کان عند الله.. مدلول این عبارت
۹. یوحنا ۱: ۱۴. در همه نسخ این گونه آمده است: و الکلمه صار لحما و حل فینا و رأینا مجدداً وحید ابن الاب مملوا
۱۰. مج ۲: موافق
۱۱. مج ۲: + که
۱۲. مج ۲: به وجهی که به زعم ایشان معقول باشد

انسان مولود از مریم شد.

پس اولاً ملاحظه نماید که اطلاق اسم شی بر اثر آن شی، و چیزی که مترتب بر آن شی می‌شده باشد، نزد اهل لسان کمال شیوع دارد، چنانکه هرگاه خلق غریبی دیده شود که نظیر آن معتاد و معهود نبوده باشد، می‌گویند قدرت خداست عجب قدرتیست، باران را می‌گویند رحمت الهی است. ظالمی را که بر خلقی مسلط شود و کارش روز به روز بالا گیرد و همچنین قحطی و وبایی را که عام شود یا زلزله که سبب خفت (کذا) و هلاک مردم شود، این جمله را می‌گویند [که] غضب الهی است، و<sup>۱</sup> غیر<sup>۲</sup> از آن نیست که اثر رحمت و اثر غضب است بی شائبه شک و تردید<sup>۳</sup>. و نظایر اینها<sup>۴</sup> در کلام همه طایفه بسیار است.

و بعد از این تأمل نماید در کلام یوحنا که متصل است به عبارت اولی به این عبارت: فیه کانت الحیة والحیة کانت نور الناس. والنور یضیء فی الظلمة والظلمة لم تدرکه کان انسان مرسل من الله اسمه یوحنا<sup>۵</sup> - مراد یحیی بن زکریا علیهما السلام است<sup>۶</sup> - هذا جاء للشهادة لیشهد للنور لکی یؤمن الكل بواسطته. لم یکن هو النور بل لیشهد للنور. کان النور الحقیقی الذی ینیر کل انسان اتیا الی العالم. کان فی العالم وکون العالم به ولم یعرفه العالم. الی خاصته جاء وخاصته لم تقبله<sup>۷</sup> و الذین قبلوه <٤١٧> اعطاهم سلطان ان یكونوا ابناء الله. پس ببیند<sup>۸</sup> که یوحنا<sup>۹</sup> چندین بار از هویت مسیح (ع) تعبیر به نور کرده،<sup>۱۰</sup> مناسب آنکه در مواضع متعدده از انجیل، آن حضرت نیز از خود تعبیر به نور کرده<sup>۱۱</sup> و همین نور را گفت، همان حیاتیست که بکلمه کاین شده. پس اولاً از هویت مسیح (ع) تعبیر به حیات کرده باشد، مناسب تسمیه آن حضرت به روح الله و مناسب آنکه در فصل هفدهم از انجیل یوحنا وارد شده از قول مسیح (ع) لانه کما ان الاب له حیاة فی ذاته کذلک اعطى الابن ایضا ان تکون<sup>۱۲</sup> له حیاة فی ذاته.<sup>۱۳</sup> پس از ملاحظه این معانی، خواهد فهمید که

۱. آق: + به

۲. مج ۲: غضب الهی است و مراد به غیر

۳. مج ۲/آق: تردد

۴. مج ۲: آنها

۵. یوحنا ۱: ۶-۴. در همه نسخ این گونه آمده است: به کانت الحیوة و الحیة هی نور الناس و النور فی الظلمة اضاء و الظلمة فلم تدرکه کان انسان مرسل من الله اسمه یوحنا

۶. آق: است علیهما السلام

۷. یوحنا ۱: ۱۱-۷. در همه نسخ این گونه آمده است: هذا جاء للشهادة لکی یشهد علی النور لیؤمن الكل علی یده و لم یکن هو النور بل لیشهد علی النور کان النور الحقایق الذی کل انسان اتیا الی العالم و العالم به صار و العالم لم یعرفه الی خاصه لم تقبله و الذین قبلوه اعطاهم سلطان ان یكونوا ابناء الله

۸. مج ۲: ببینید

۹. مج ۱: یوحنا

۱۰. مج ۲: است

۱۱. مج ۲/آق: - فرموده

۱۲. در همه نسخ به صورت یکنون آمده است.

۱۳. یوحنا ۵: ۲۶

[تسمیه<sup>۱</sup> مسیح(ع) به کلمه، ثانیاً، وجهی به غیر از این ندارد که اثر کلمه الله است، یعنی وجود آن حضرت از سایر افراد بنی آدم ممتاز است به خصوصیت ترتب او بر محض امر الهی که در لسان انبیا(ع) تعبیر از آن به کلمه کن شده و وسایط متعارفه در ایجاد آن روح مقدس<sup>۲</sup>، دخیل نیستند، و به سبب همین بی‌وساطگی و کمال شرف و تقدس، اضافه به الله تعالی شده، مانند آنکه در کتب سابقه از هیکل بیت المقدس تعبیر به بیته شده و نظایر<sup>۳</sup> این اضافات بسیار است، چنانکه سلطان<sup>۴</sup> را ظل الله و مومنین را جندالله و حزب شعب حزب الله و شعب<sup>۵</sup> الله و انصار الله می‌نامند.

و شهادت تمامی<sup>۶</sup> برین مدعا می‌دهد قول بولص رسول - که نصاری قول به تاله مسیح(ع) را ازواخذ کرده و درین رأی تابع او شده و او را به غایت عظیم و کتب او را سند می‌دانند - به این عبارت: ولکن لما جاء ملء الزمان ارسل الله ابنه مولودا من امرأة مولودا تحت الناموس<sup>۷</sup> این وقت خواهد فهمید که آنچه گفته که<sup>۸</sup> الکلمه<sup>۹</sup> صار لحما و حل فینا، مراد نه آن است که حقیقت امر الهی متجسد شد<sup>۱۰</sup> بلکه همان حیوه و همان نور که به کلمه کاین شده<sup>۱۱</sup> و به اعتبار آنکه اثر کلمه است، به کلمه مسمی شده او متجسد شد؛<sup>۱۲</sup> یعنی آن روح پاک به امر الهی کاین شده، نه به وساطت اسبابی که متعارف است متعلق به<sup>۱۳</sup> ماده که در قالب مطهر مریم صدیقه ع مهیا و مستعد فیضان آن شده بود گردید<sup>۱۴</sup>.

و اما آنکه گفت: و الله هو الکلمه، پس مراد از آن،<sup>۱۵</sup> به غیر اشعار به عینیت صفات - چنان<sup>۱۶</sup> که عقیده اهل حق است - نیست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

۱. مج ۱: - تسمیه

۲. مج ۲: روح القدس

۳. مج ۱: نظایر

۴. آق: سلاطین

۵. مج ۲: حزب الله و شعب

۶. مج ۲/آق: تامی

۷. رسابه بولص به اهالی غلاطیه (شمال آسیای صغیر)، فصل ۴: ۴. در همه نسخ این گونه آمده است: لما جاء کمال الزمان ارسل الله ابنه مولود امن امر الله

۸. مج ۲: + آن

۹. مج ۲: الکلمه

۱۰. مج ۲: شده باشد

۱۱. آق: - و

۱۲. مج ۲: این جنله اضافه و روی آن خط مشیده روی شده است: به ماده که در قالب

۱۳. مج ۲: متعلق شد به

۱۴. مج ۲: - گردید

۱۵. آق: پس از مراد آن

۱۶. مج ۲: چندان

## ۵-۲-۴. فصل [پنجم: در مصلوب شدن مسیح(ع)]

از جمله عقاید نصاری، که مسلمین برخلاف آن متفق اند، یکی آن است که می‌گویند که مسیح(ع) حقیقتاً مصلوب و مقتول شده و در اناجیل ایشان اشارت و اشعارات برخلاف آن موجود است. اولاً آنکه مسیح(ع) در مواضع متعدده متکثره از اناجیل<sup>۲</sup> که خبر از وقوع صلب و قتل داده، هرگز<sup>۳</sup> و هیچ بار از مصلوب به ضمیر متکلم تعبیر نکرده و همه جا ابن‌الانسان یا ابن‌البشر فرموده؛ با آنکه در اسناد احوالی که مختص جهت ناسوت [اوست]<sup>۴</sup> به کرات و مرات تعبیر به ضمیر متکلم نموده و زیرک هوشیار<sup>۵</sup> می‌فهمد که در اینجا سری مندرج خواهد بود و هر جا که تصریح به صلب و قتل نیست، تعبیر به ضمیر متکلم فرموده مثل آنکه در فصل بیست و نهم از انجیل یوحنا می‌گوید: انا اذا ارتفعت من الارض اجذب كل اجدالی.<sup>۶</sup> و در فصل بیست و سیم همین انجیل خود به روشنی واقع شده که زیرک کارشناس صریح می‌فهمد که نفی وقوع قتل می‌خواهد<sup>۷</sup> بکند، زیرا که به این عبارت واقع شده. هذا یحبنى الاب لانی اضع نفسی لأخذها ایضاً. لیس أحد یأخذها منی بل اضعها أنا من ذاتی لی سلطان أن اضعها ولی ایضاً. هذه الوصیه قبلتها من ابی.<sup>۸</sup>

و ثانیاً آنچه<sup>۹</sup> در فصل بیست و نهم، بعد از عبارت انا اذا ارتفعت من الارض مذکور است به این عبارت: وأنا إن ارتفعت عن الأرض اجذب إلى الجميع. قال هذا مشیراً إلى آیه میده کان مزماً أن یموت. فأجابه الجمع: نحن سمعنا من الناموس أن المسيح یبقی <٤١٨> إلى الأبد، فكیف تقول أنت إنه ینبغی أن یرتفع ابن الإنسان؟ من هو هذا ابن الإنسان. فقال لهم یسوع: النور معکم زماناً قليلاً بعد، فسیروا ما دام لكم النور لئلا یدرکم الظلام. والذی یسیر فی الظلام لا یعلم إلى أين یدهب<sup>۱۰</sup> زیرا که حضرت مسیح(ع) مسلم

۱. مج ۲: که می‌گویند

۲. مج ۲: - از اناجیل

۳. در همه نسخ «و مسیح باز» افزودگی دارد که جمله را نامفهوم می‌کند.

۴. مج ۱/مج ۲: است

۵. مج ۱: هوشیاری

۶. در انجیل یوحنا ۱۲: ۳۲) به دو صورت آمده است: وأنا ایضاً إذا ارتفعت من الأرض اجذب إلى كل واحد؛ أنا إن ارتفعت عن الأرض اجذب إلى الجميع

۷. مج ۲: نمی‌خواهد

۸. یوحنا ۱۰: ۱۷-۱۸. در همه نسخ این گونه آمده است: من اجل ذلك اجبنى الاب لانی اضع نفسی لکیمما(مج ۲: لکما) اخذها و لیس اخذ بشرعها (مج ۲: ینزعها) منی بل انا ابذلها بارادتی ولی سلطان ان اصغها ولی سلطان ان اخذها و هذه الوصیه قبلتها من ابی

۹. آق: + هم

۱۰. یوحنا ۱۲: ۳۵-۳۵. در همه نسخ این گونه آمده است: هذا قاله لیری بای موت عتید ان یموت قالت له الجماعه نحن سمعنا من الناموس ان المسيح اذ جاء یدوم الی الدهر فكیف تقول انت انه عتید أن یرتفع ابن الإنسان من هو هذا ابن الإنسان فقال لهم یسوع (مج ۲: +لهم) زماناً قليلاً هو النور معکم فاسلكوا مادام لكم النور لئلا یدرکم کلکم الظلمه



داشت دعوی بیهود را، که مسیح(ع) چون بیاید دائم خواهد ماند، و اگر نه بایستی که یا منع صحت آن قول نماید یا تأویلی<sup>۱</sup> برای آن بیان فرماید. هیچ یک ازینها نکرد و در جواب همان اجمالی که در عبارت انا اذا ارتفعت من الارض فرموده [به] کار<sup>۲</sup> برد و همچنان مبهم و معما وا گذاشت. حال آنکه مقتضای هدایت و ارشاد آن بود که رفع این شبهه ازیشان بفرماید تا ایشان را در نیاوردن ایمان عذری و حجتی نبوده باشد. و ثالثاً<sup>۳</sup> آنکه یوحنا در فصل چهل و یکم آورده که در حالتی که مسیح(ع) را صلب کرده بودند، استاده [بودند] در پای دار مریم و خواهر مادرش<sup>۴</sup> و مریم مجدلیه<sup>۵</sup>. پس چون دید مسیح(ع)، مادرش را و آن تلمیذی را که یسوع او را دوست می‌داشت [نیز] استاده بود. پس گفت با مادرش، ای زن! این پسر تو، و به آن تلمیذ گفت: این مادر تو! و بر اذکیا مخفی نیست که این حکایت از وقوع شبه مسیح(ع) بر دیگری چنانکه عقیده<sup>۶</sup> مسلمین می‌گویند<sup>۷</sup>، عظیم یاد می‌دهد و بر آن نیک موافق می‌آید. و رابعاً<sup>۸</sup> آنکه مرقص در فصل<sup>۹</sup> آخر آورده که مسیح(ع) صبح یکشنبه [از قبر]<sup>۱۰</sup> برخاست و ظاهر شد اولاً برای مریم مجدلیه، بعد از آن مدلول این عبارت آورده و بعد هولاً ترا یا الاثنین منهم بشبه آخر و این نیز از وقوع شبه او بر دیگری و نمودار شدن او به شبه و مانند دیگری نیک یاد می‌دهد.<sup>۱۱</sup>

## ۵. بخش پنجم: خاتمه

### ۵. خاتمه

بر ناظر بصیر و ناقد خبیر پوشیده نخواهد بود که این حقیر تا غایت در مناظره نصاری همه جا بنابر مماشات و تسلیم منقولات ایشان نهاده و هرگز و هیچ بار نام تحریف و تبدیل<sup>۱۲</sup> که مسند است به یهود و به ایشان و نزد مسلمین به دلیل قطعی ثابت و محکوم به است- نبرده، اکنون وقت آن است که شواهد

۱. مج ۱: تأویلی / آق: فرماید تأویلی

۲. مج ۲: کار فرموده بود به کار

۳. مج ۲: - و

۴. آق: ثالث

۵. مج ۲: مریم مادرش و خواهر مادرش

۶. آق: مجد

۷. آق: - عقیده

۸. مج ۲: است

۹. مج ۲: اربعا

۱۰. مج ۲: - فصل

۱۱. مج ۲: + از قبر

۱۲. مج ۲: - از واین نیز از. ... یاد می‌دهد.

۱۳. آق: + آخر

۱۴. مج ۲: تبدیل

قویه بر خصوص آن<sup>۱</sup> مطلب هم از اناجیل و هم از کتب علما ایشان بگذراند. بدان ثبتک الله تعالی علی الهدی که اناجیل نزد نصاری، عبارت است از صورت احوال و اقوال و افعال حضرت مسیح(ع) از ولادت تا صعود که دو کس از حواریین و دو کس از اتباع ایشان در مدت سی سال هر یکی در صقعی (کذا) و ناحیتی به لغتی علی حده نوشته‌اند، براین تفصیل:

بعد از شش سال یا نه سال از صعود، متی که یکی از حواریین بود و<sup>۲</sup> در شهر فلسطین به لغت عبرانی نوشته و بعد از دوازده سال از صعود، مرقص نامی از مریدان بطرس<sup>۳</sup> - رأس الحواریین - در انطاکیه به لغت افرنجی نوشته [یا بطرس خود نوشته]<sup>۴</sup> و به مرقص منسوب ساخته، علی الاختلاف القولین. و بعد از بیست سال یا بیست و دو سال از صعود، لوقا نامی طبیب از شاگردان بولص در اسکندریه، برای یکی از اکابر روم که تاوفیلا نام داشت به لغت یونانی<sup>۵</sup> و بعد از سی سال از صعود، یوحنا که از جمله حواریین بود در بلاد آسیا<sup>۶</sup> و افسس<sup>۷</sup> باز به لغت یونانی نوشته، چون دیده که انجیلیان دیگر سخن بسیاری را ترک کرده نقل ننموده‌اند. و لوقای<sup>۸</sup> مذکور در آغاز سخن می‌گوید: چون بسیاری از مردم بر آن شدند که بنویسند قصصی را که ما<sup>۹</sup> به آن<sup>۱۰</sup> عارفیم، چنانکه رسانیده‌اند به ما، آن سابقانی که خود معاین<sup>۱۱</sup> بوده‌اند و خدمتگاران کلمه، چنان دیدم من<sup>۱۲</sup> نیز چون که تابعم هر چیز را که ثابت باشد آنکه بنویسم به سوی تو ایها الشریف <٤١٩> تاوفیلا! تا بدانی یقین سخنی را که به تو رسید.<sup>۱۳</sup>

و از این سخن ظاهر می‌شود که در آن روزگار بسیاری این تاریخ می‌نوشته‌اند. و از آن جمله چهار باقی مانده و اینکه لوقا مذکور همه آنها را صحیح نمی‌دانسته و در تواریخ نصاری مذکور است، کتاب‌های دیگر

۱. مج ۲/آق: آن

۲. مج ۲: از صعود یکی از حواریین که متی نام داشت. آق: +و

۳. پترس

۴. مج ۱: افتاده است.

۵. مج ۲: + نوشته و

۶. آق: آسیا

۷. از بنادر و شهرهای یونان در آسیای صغیر غربی که با داشتن ثروت فراوان ضرب المثل بود. در دوران امپراطوری ایران درخشندگی و جلال فراوان و از لحاظ تجاری اهمیت داشت. در دوره یونانیان نیز پر رونق بود، تا اینکه در سال ۱۳۲ق.م به چنگ رومیان افتاد. از آثار تاریخی آن معبد آرتیمیس (یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم بود) و مقبره پولس که از قدیسان مسیحی است در این شهر قرار دارد. از این رو مسیحیان بسیار به دیدن آن می‌شتابند.

۸. مج ۲: لوقا

۹. مج ۲: - ما

۱۰. مج ۲: آنان

۱۱. به چشم دیده شده.

۱۲. مج ۲: - من

۱۳. آق: رسیده

موسوم به انجیل منسوب به غیر این جماعت که آنها را کذب و کفر می‌دانسته،<sup>۱</sup> چنانکه در کتاب نفن<sup>۲</sup> راهب رومی که در سنین ست الاف و خمس مائه و ثمانین<sup>۳</sup> للعالم تالیف شده و بنا بر قول سعید بن بطریق ملکی طبیب بطریق اسکندریه در تاریخ نظم‌الجواهر که از عهد آفرینش آدم(ع) تا هجره نبی‌المسلمین، شش هزار و یکصد و چهارده سال است، می‌باید راهب مذکور در سنین چهارصد و هفتاد و شش هجری بوده باشد که از زمان او الی یومنا هذا که سنه<sup>۴</sup> یک هزار و هشتاد و هفت هجری است، ششصد و یازده سال<sup>۵</sup> باشد. بالجملة در باب ثالث عشر آن کتاب مذکور است به این عبارت: يجب ان تعلم فی معنی الصحف الخفیه ان اثنا سینودس<sup>۶</sup> الکبیر یقول ان الکتب التي<sup>۷</sup> یقال لها خفیه هی من تصانیف الاراطقه کی یصلوا بها الروم کانهما عتیقه قدیمه و هی هذه بعد از آن هفده کتاب را به نام تعداد کرده<sup>۸</sup> پس گفته هذه فی العهد العتیق و مرادش به عهد عتیق زمان سابق بر ظهور مسیح(ع) است بعد از آن گفته و اما فی<sup>۹</sup> العهد الجدید فهذه هی و دوازده کتاب تعداد کرده و نام برده اختصاراً: یسدرس<sup>۱۰</sup> شرح یعقوب جلیان بطرس دورات الرسل تعلیمهم<sup>۱۱</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجموعه علوم انسانی

۱. مج ۲/آق: می‌دانسته‌اند.
۲. مج ۲: نیفن رومی
۳. سال ۱۵۸۰
۴. مج ۲: - سنه
۵. اشاره تفرشی به سال تألیف نصره‌الحق
۶. به معنای شورای کلیسایی است و منظور از آن مجامع هفت‌گانه شورای کلیسا است که برای تثبیت انجیل‌های چهارگانه و جلوگیری از تحریف آنها تشکیل شدند.
۷. مج ۲: الذی
۸. مج ۲: مرقوم ساخته
۹. مج ۲:
۱۰. احتمالاً منظور تفرشی سفر اسدرا س اول و ثانی است.
۱۱. منظور تفرشی کتاب تعالیم الرسل الاثنا عشر (الدیداخی) است که توسط یک راهب کلیسای قبطی در دوازده فصل نوشته شده است.

رساله برنابا<sup>۱</sup> اعمال بولص<sup>۲</sup> [پولس] جلیان بولص تعلیم کلنمیطس<sup>۳</sup> تعلیم اغنابوتی<sup>۴</sup> تعلیم بولیکریس<sup>۵</sup> انجیل برنابا انجیل متی و و دیگر گفته<sup>۶</sup> جلیان یوحنا الثا و نوعس یحصونها فی جمله هذه<sup>۷</sup> الصحف الخفیه و یوجد غیر ذالک و ما یحصی فی الخفیه لکتبها غریبه جسمما کتب عن الله احد<sup>۸</sup> جلیانی یوحنا اثنا و فی هذه نوعس جلینین الشادیوغوس (کذا)<sup>۹</sup> و نجداً ایضاً کانها لاندرداس و ثوما الرسل القدسین و یذکر فی مصحف الدمشقی عن بدعه الاوذیانی و آن الیها یستند فی کافه الامور و نجد فی العهد الجدید اشیاء آخر کثیره غیر مقبوله کما نجد فی العهد العتیق المقال له انتهی له بیمین<sup>۱۱</sup> در موضعی دیگر از همین باب می گوید القانون الثالث و الستون للسنودس السادسه.

و مرادش به سینودس<sup>۱۲</sup> سادسه، مجمع ششم است از هفت مجمع که<sup>۱۳</sup> نصاری مدعی آنند که بعضی قبل از اسلام و بعضی بعد از اسلام واقع شده و علما و عظماء ملت مسیحی، در هر مجمع بعد از اطفاء بدعتی که منشاء آن جمعیت بوده، قوانین و شرایط وضع کرده اند. بالجمله راهب مذکور می گوید که قانون شصت و سیم از قوانین که در مجمع ششم که<sup>۱۴</sup> وضع کرده اند،

۱. انجیل برنابا اثری پدیدار شده در قرون وسطی می باشد که ادعا شده است توسط برنابا، شخصیت مسیحی برجسته از قرون اول میلادی به نگارش درآمده است و از نظر بسیاری از مسیحیان اعتبار آن مورد تردید است.
۲. یکی از قسمتهای عهد جدید است که معمولاً پس از انجیل قرار می گیرد و احتمالاً توسط یک یونانی زبان و برای غیر یهودیان نوشته شده است. معمولاً نویسنده آن را لوقا انجیل نگار می دانند. هدف اصلی کتاب آن است که نشان دهد چگونه پیروان نخستین عیسی، تحت هدایت روح القدس، بشارت انجیل را از اورشلیم به تمام یهودیه و سامره و جهان مدیترانه تا سر حد روم رساندند. در این کتاب، دو چهره برجسته وجود دارد، یکی پطرس و دیگری پولس. بخش نخست کتاب (فصل های ۱ تا ۱۲)، بیشتر بر اعمال پطرس رسول متمرکز است و بخش دوم (فصل های ۱۳ تا ۲۸)، بر اعمال پولس. بخش نخست شرح حال گسترش مسیحیت در یهودیه و سامره و سایر نقاط ایالت رومی سوریه است، و بخش دوم به شرح گسترش مسیحیت در آسیای صغیر و یونان می پردازد. قسمت مهمی از بخش دوم به بازداشت پولس و عزیمت او به روم اختصاص دارد.
۳. کلیمنت / اکلیمنندس. Saint Clement of Rome. (احتمالاً در قرون سوم و چهارم میلادی). امروزه کلیسایی به نام وی در مرکز روم در خیابان جوانی قرار دارد.
۴. منظور تفرشی اغناتیوس (Ignatius) انطاکی است که به اسقف شهید هم معروف است و دارای هفت رساله است.
۵. منظور تفرشی رسائل القادیس بولیکاریوس اسقف سمیرنا است.
۶. مج ۲: ایضاً
۷. مج ۲:
۸. مج ۲: عن احد
۹. تنها مورد مشابه الرساله إلى دیوجنیس پیدا شد.
۱۰. مج ۲: نوعس
۱۱. آق: + و
۱۲. مج ۲: سیمودتس
۱۳. مج ۲/آق: مجمع کبیر که
۱۴. مج ۲/آق: - که

مدلول این عبارت بوده: الاقوال التي تضمنت شهادات الشهداء التي اختلفوها اعداء الحق كذبا و بيننا كما يمتنهنون بها شهداء المسيح و نضعوا اسمعبيها بان لا يصدقوا بل يشكوا قبيها و يقل بصديقهم<sup>١</sup> لها نامر ان لا تشهد في البيعه نحرهم بل تحرق بالنار و من قبلها او اعتقد صحتها فنحن نحرهم.

و ماكاربيوس بطريق انطاكية که در مجلس اول شرح بعض احوال او کرده شد، در مجموعه خود از کتب قدماي نصاری، نقل کرده به این عبارت اعلم انه يوجد في الكتب الروميه بعض كتب منهم<sup>٢</sup> كذب و العلماء منهم يحذرون و ينهون <٤٢٠> عن قرائنها و سماعها و تصديقها مثل انجيل الصبوه الموجوده في اللغه العربيه و ينسبونه الى رجل ساحر مجوسى اسمه قرطانوس(كذا) و ايضا كتاب الاعلان الذى ظهر به لبولص الرسول و الاعلان الذى ظهر ليوحنا الانجيلي و كتاب أبو كاليبس<sup>٣</sup> الذى ظهر ليوحنا الانجيلي و چند کتاب ديگر ذکر نموده.

و اوغابوس<sup>٤</sup> نصرانی ملکی منجی در کتاب عنوان(كذا) که تاریخی است به غایت مفید و محکم و در ذیل احوال قسطنطین قیصر ذکر نموده<sup>٥</sup>، خلاصه آن آنکه: قونسطا<sup>٦</sup>، پدر قسطنطین که از ملک زادگان روم<sup>٧</sup> و بر ناحیتی از آن بلاد متملك بود بر قریه‌ای<sup>٨</sup> گذشت، و هیلانه<sup>٩</sup> نام دختری را از نصاری پسندیده به حباله خود در آورد. پس قسطنطین ازو در<sup>١٠</sup> وجود آمد و بر سایر بلاد روم استیلا یافت و حال نصاری از آن روز، روی در<sup>١١</sup> بهبود آورد و پس به این عبارت گفته: و كانوا فيما مضى قد نالهم من الامم و تلوكهم بشده شدید<sup>١٢</sup> و كان الملوك الكفره حريصين على فنائهم و هلاكهم و كانوا بنعمته الله و قدرته ينمون كثيرا و يزدوون و يجتمعون على الايمان الذى اتخذه من لدن الرسل الاطهار و لم يكن بين اثنين منهم خلف فى الايمان و لم يسكن ما كان هايجا عليهم الى ذلك الوقت و الزمان و ما كان بهم من الاخر و البلاء الى ان ملك قسطنطین الملك ابن هيلانه فلما رأى ابليس اللعين عدو الله ان اكيد قدهن و حيله قد بطلت

١. مج ٢: تصديقهم

٢. مج ٢/٢ آق: - منهم

٣. Apokalupsis . لغتی از ریشه یونانی ποκάλυψις به معنای کشف حجاب و پدیدار شدن حقیقت است.

٤. مج ٢: توغابوس. اوغابوس اسقف دیر مواس بوده است.

٥. مج ٢/٢ آق: کرده

6. Flavius Constantius

٧. آق: بود

٨. مج ٢: قریه

٩. مج ٢: - و

10. Helena

١١. آق: بر

١٢. آق: بر

١٣. مج ٢/٢ آق: شده شدید

القی بین المومنین الخیطه<sup>۱</sup> و النفاق و الانشقاق فتصادوا فیما علیهم<sup>۲</sup> و اختلفوا فی الایمان خلافا شدیداً فصار عدو المخالفین کالرسول و کثرت المومنین جدا راساً قضتہم اهل و نمواً ایضاً المخالفون و کانت قوه المخالفین بتقویہ الملوک لهم و نقض اهل الایمان حتی صار و مثل حبه الخطیہ<sup>۳</sup> فی مزرعه روان کبیر ام کورده فی وسط شوک و لم نزل بینہم المصاب<sup>۴</sup> الحقود الی ان حرفت الکنیہ الالہیہ<sup>۵</sup> و زید<sup>۶</sup> فیہا و نقض منها و بطلت تلک السننن الی حدوئہا لنا التلامیذ<sup>۷</sup> الرب و حواریہ و حدث غیرہا<sup>۸</sup> خبرہا ثم انہم تقسموا الی ملل کثیرہ لو کنت لطایل فیہم اشرح و الذکر انیف عن سبعین [ملہ]<sup>۹</sup> مذکورہ کلہا فی الرسالہ الثامنہ الموضوعہ<sup>۱۰</sup> کتاب اکلمیندس.

و بعد از دو ورق<sup>۱۱</sup> در شرح مجمع<sup>۱۲</sup> کبیر، یعنی اجماع اول از جملہ اجماعات سببعہ کہ نصاری آنها را یکی از مستندات خود می شمارند - و انشاء اللہ قدری از تفصیل آنها مذکور خواهد شد - چنین گفته اند<sup>۱۳</sup> لما اجتمع اهل المجتمع خاطبہم قسطنطین الملک انظرو کل من کان من اهل الغش و المرایہ<sup>۱۴</sup> فی الدین فابعدوه و من کان مستقیماً و تعلمون انہم لم یخلطوا فی شی من الکتب المقدسہ و لاحرفوا شیئاً منها و ہم عندکم متصدقون<sup>۱۵</sup> و غیر شاکین فی شی من الکتب المقدسہ خلوا بہ<sup>۱۶</sup> الی مجمعکم فلیتجحوا علی معتقدہم و ایمانہم و ما فی یدیکم<sup>۱۷</sup> و لا تمنعوا احدا من ذالک حتی یثبت الحق بالاحتجاج و المناظرہ فاما من تعلمون انہم قد بدلوا الکتب المقدسہ المذکورہ و خالفوا الامانہ المستقیمہ<sup>۱۸</sup> و السنن الصحیحہ و زاد و

۱. آق: الشعب

۲. آق: بینہم

۳. مج ۲: الشعب

۴. مج ۲: + و

۵. مج ۲/آق: کتب الکنیہ المقدسہ الالہیہ

۶. آق: ترید

۷. مج ۲/آق: الی حدوئہا تلامیذ.

۸. مج ۲/آق: و حدث بعدہا

۹. مج ۱: - ملہ

۱۰. مج ۲: مذکورہ فی

۱۱. مج ۱: رق

۱۲. آق: مجموع

۱۳. مج ۲: گفتہ

۱۴. آق: المویاہ

۱۵. مج ۲/آق: مصدقون

۱۶. آق: فتدخلوا

۱۷. آق: یدیہم

۱۸. مج ۲/آق: المستقیمہ

فیهما و نقضوا فقد تقدم القول لا تدخلوا منهم احدا الى<sup>۱</sup> مجمعکم الى ان مرجع<sup>۲</sup> عما هو عليه و يتوب الى الله فبارک الکبار من اولیک علی الملک اعنی الاساقفه و جزوه خیرا من اجل عنايته بالدين المستقیم و الايمان. بالجملة <۴۲۱> این شهادت قداماء علما ایشان است و ظاهر می‌شود<sup>۳</sup> از آن<sup>۴</sup> تصدیق دعوی مسلمین؛ زیرا که می‌شود از آن تصدیق دعوی مسلمین<sup>۵</sup> معلوم است که اسناد تبدیل و تحریف و زیاده و نقصان [که یک] طایفه<sup>۶</sup> از نصاری به طایفه دیگر از نصاری دهند، بنا بر اشتغال کتب طایفه ثانیه خواهد بود بر نقایص و اضداد آنچه از کتاب طایفه اولی مستفاد می‌شود، و یقین حاصل است که در این صورت طایفه ثانیه نیز کتب طایفه اولی را مبدل و محرف نام خواهند کرد.

پس اصل تحریف و تبدیل بین المسلمین و النصاری متفق علیه شد، پس<sup>۷</sup> هر یک از طوایف نصاری که دعوی حقیقت کتب مسلمه خود کنند، مسلمین را می‌رسد به ایشان گفتن<sup>۸</sup> که<sup>۹</sup> به اتفاق ما و [تو]<sup>۱۰</sup> تحریف کتب از طبقه نصاری واقع شده، اکنون بر تست که شواهد قاطعه اقامت نمایی بر آنکه این تحریف و تبدیل از طایفه دیگر واقع شد و نه از شما. و اخبار علماء<sup>۱۱</sup> و مورخین موافقین تو، به آنکه این تحریف و تبدیل از مخالفین شما واقع شده در مرتبه دعوی تست، و سند نمی‌شود.

اینست آنچه از کتب قداما ایشان به نظر این قاصر رسانیده<sup>۱۲</sup> و اگر کسی تتبع نماید و به کتب دیگر ایشان رجوع نماید هر آینه بر بسیاری از امثال اینها مطلع خواهد گردید.

و اما دلالت اناجیل مسلمه ایشان بر تحریف و تبدیل<sup>۱۳</sup> از چند<sup>۱۴</sup> وجه است:

اول آنکه انجیلیان مذکور اقوالی<sup>۱۵</sup> را که مسیح(ع) یا غیر او<sup>۱۶</sup> نقل کرده‌اند، نقل بالمعنی کرده‌اند و مقید به ترجمه عبارات مسموعه لفظاً به لفظ نبوده‌اند و درین صورت چنانکه بر اذکیا<sup>۱۷</sup> و سخن‌دانان مخفی نیست،

۱. مج ۲: احدا و الی

۲. مج ۲/آق: یرجع

۳. آق: + و از

۴. مج ۲: در آن شهادت

۵. مج ۲/آق: + زیرا

۶. آق: + دیگر

۷. مج ۲: + در این صورت پس

۸. مج ۲: - که

۹. مج ۲: + تو

۱۰. مج ۲: + و

۱۱. مج ۲/آق: رسیده

۱۲. ج ۲: + پس

۱۳. آق: سه

۱۴. مج ۲: اقوالی

۱۵. آق: آن

۱۶. مج ۲ + مخفی

مظنه تحریف و تبدیل بسیاری است؛ چه درین صورت هر کس فهمیده خود را نقل خواهد کرد و بسیار<sup>۱</sup> اتفاق می‌افتد که [از] یک<sup>۲</sup> ترکیب، دو معنی و بیشتر می‌توان فهمید، و بر هر یک از آن دو معنی می‌بینی که قراین حالی و مقالی یا در نفس آن ترکیب یا در خارج از آن یافت می‌شود و در نظر هر یک از مستمعین، منشاء حمل آن ترکیب بر معنی جداگانه می‌شود.

و هر گاه معلوم باشد که ناقلان، نقل<sup>۳</sup> بالمعنی می‌کنند، در این وقت<sup>۴</sup> اعتماد بر نقل ایشان<sup>۵</sup> - و اگر چه<sup>۶</sup> موافق یکدیگر نقل نمایند - بر تقدیری معقول<sup>۷</sup> است که به دلیل قطعی ثابت و محکوم<sup>۸</sup> به<sup>۹</sup> باشد که ایشان را در فهم معانی غلطی<sup>۱۰</sup> و خطایی اصلا واقع نمی‌شده<sup>۱۱</sup>. حال آنکه دلالت می‌کند بر نقیض آن [و بر وقوع نفهمیدن مراد]<sup>۱۲</sup> و نفهمیدن غیر مراد از ایشان:

آنچه متی در فصل چهل و پنجم آورده که مسیح(ع) با جماعت یهود گفت: بشنوید و بفهمید، نیست اینکه آنچه داخل دهان می‌شود نجس می‌کرده انسان را، بلکه آن چه<sup>۱۳</sup> بیرون می‌آید از دهان، آنست که نجس می‌گرداند انسان را.<sup>۱۴</sup> و بعد از این نقل کرده که چون در<sup>۱۵</sup> خلوت شد بطرس سؤال کرد و گفت این سخن را از برای ما تفسیر کن. پس مدلول این عبارت آورده: الا تفهمون بعد ان کل ما یدخل الفم یمضی الی الجوف ویندفع الی المخرج. واما ما یدخل الفم من الفم فممن القلب یدصدر. وذلک ینجس الانسان. لان من القلب تخرج افکار شریرة قتل زنی فسق سرقة شهادة زور تجدیف. هذه هی الی تنجس الانسان. و اما الاکل باید غیر مغسولة فلا ینجس الانسان<sup>۱۶</sup>.

۱. مج ۱: بسیا/آق: از یک

۲. کرد و بسای(کذا) اتفاق که یک

۳. مج ۲: - نقل

۴. مج ۲: دیگر

۵. مج ۲: + در صورتی که خلاف یکدیگر نقل کنند. خود ظاهر است، که نمی‌توان کرد و نباید کرد. و در صورتی

۶. مج ۲: - اگر چه

۷. مج ۲: نیز وقتی اعتماد معقول

۸. مج ۲: + نشده

۹. مج ۲: مقاصد عینیت

۱۰. آق: نمی‌شود

۱۱. مج ۱: افتاده است

۱۲. مج ۲: - داخل دهان می‌شود نجس می‌کرده تنشان را بلکه آن چه

۱۳. مج ۲: + و

۱۴. آق: - در

۱۵. انجیل متی، فصل ۱۵، آیات ۲۰-۱۷. در همه نسخ این گونه آمده است: فاجاب قایلا حتی الان انتم لا تقولون(میح ۲/آق: تفهمون) اما تعلمون ان کل شی یدخل الی الفم الی البطن ینزل و الی المزبله یدخل فاما الذی یدخل من الفم فمن القلب(آق: یدو) هو الذی (نسخ مج ۲/آق در ادامه افتادگی دارند): الانسان لانه یدخل من القلب الفکر الشریر الفضل الزنا الفسق المسرقه شهاده الی روز التحریف هذا هو الانسان



و مرقص<sup>۱</sup> در فصل بیست و یکم همین قصه را ذکر کرده و مدلول این عبارت آورده ولما < ۴۲۲ > دخل من عند الجمع إلى البيت سأله تلاميذه عن المثل. فقال لهم افانتم أيضا هكذا غير فاهمين أما تفهمون أن كل ما يدخل الإنسان من خارج لا يقدر أن ينجسه. لأنه لا يدخل إلى قلبه بل إلى الجوف ثم يخرج إلى الخلاء وذلك يطهر كل الأطعمة<sup>۲</sup> تا آخر.

و ايضاً آنچه باز متی در فصل چهل و نهم آورده مدلول این عبارت: و لما جاء تلاميذه الى العبر نسوا ان ياخذوا خبزاً. و قال لهم يسوع انظروا و تحرزوا من خمير الفريسيين و الصدوقيين. ففكروا في انفسهم قائلين اننا لم نأخذ خبزاً. فعلم يسوع و قال لهم لماذا تفكرون في انفسكم يا قليلي الايمان انكم لم تأخذوا خبزاً. احتي الان لا تفهمون و لا تذكرون خمس خبزات الخمسة الالف و كم قفة اخذتم. و لا سبع خبزات الاربعة الالف و كم سلا اخذتم. يف لا تفهمون اني ليس عن الخبز قلت لكم ان تتحرزوا من خمير الفريسيين و الصدوقيين. حينئذ فهموا انه لم يقل ان يتحرزوا من خمير الخبز بل من تعليم الفريسيين و الصدوقيين.<sup>۳</sup> و مرقص نیز<sup>۴</sup> در فصل بیست و پنجم قرین به این ذکر کرده و ايضاً مرقص در فصل سی ام آورده مدلول این عبارت: لانه كان يعلم تلاميذه و يقول لهم ان ابن الانسان يسلم الى ايدي الناس فيقتلونه و بعد ان يقتل يقوم في اليوم الثالث. و اما هم فلم يفهموا القول و خافوا ان يسالوه.<sup>۵</sup>

و لوقا در فصل سی و ششم مدلول این عبارت آورده: ضعوا انتم هذا الكلام في اذانكم ان ابن الانسان سوف يسلم الى ايدي الناس. و اما هم فلم يفهموا هذا القول و كان مخفي عنهم لكي لا يفهموه و خافوا ان يسالوه عن هذا القول.<sup>۶</sup>

و باز لوقا در فصل شصت و ششم به این عبارت آورده: و اخذ الاثني عشر و قال لهم ها نحن صاعدون الى اورشليم و سيتم كل ما هو مكتوب بالانبياء عن ابن الانسان. لانه يسلم الى الامم و يستهزا به و يشتم

۱. آق: مرقص

۲. مرقص ۷: ۲۲-۱۷. در همه نسخ این گونه آمده است: فلما دخل يسوع الى بيت من الجماعة سأله تلاميذه عن المثل فقال لهم هكذا و انتم ايضاً لا تفهمون اما تعلمون ان كل ما كان خارجاً يدخل الى فم الانسان لا يقدر ينجسه  
۳. متی ۱۶: ۱۲-۵. در همه نسخ این گونه آمده است: فلما جاء التلميذه (مج ۲: التلاميذه) الى العبر نسوا ان يأخذوا خبزاً و ان يسوع قال لهم انظروا و تحرزوا من خمير الفريسيين و الزنادقة و فكفروا في نفوسهم قائلين اننا لم نأخذ معنا خبزاً فعلم يسوع و قال لهم لماذا متفكرون يا قليلي الايمان انكم ليس معكم خبزاً ما تفهمون و لا تذكرون الخمسة الخبزات لخمسة الاف و كم قفة اخذتم و السبعة خبزات الاربعة الاف و كم سله اخذتم لماذا تفهمون لاني لم اقل لكم من اجل الخبز لكن تحذروا من خمير الفريسيين و الزنادقة (نسخ ب از اينجا به بعد -): فهموا انه لم يقل لهم ان تبحرز و ان خمسه الخبز الامن تعليم الفريسيين و الزنادقة

۴. مج ۲: و نیز مرقص

۵. مرقص ۹: ۳۱-۳۲. در همه نسخ این گونه آمده است: كان يعلم تلاميذه ان ابن الانسان يسلم في ايدي الناس و يقتلونه و في اليوم الثالث يقوم و كانوا غير فهمين لهذا الكلام و خافوا ان يسالوه عن هذه الكلمه

۶. لوقا ۹: ۴۳-۴۵. در همه نسخ این گونه آمده است: قال لتلاميذه ضعوا انتم هذا الكلام في اذانكم ان ابن الانسان عتيد لان يسلم في ايدي الناس فاتاهم (مج ۲: فاجاهم) / آق: فاما هم) فلم يفهموا هذه الكلمه (مج ۲: كلام) و كانت مخفيه عنهم و كانوا يخافون ان يسالوه عن هذه الكلمه

و يتفل عليه. و يجلدونه و يقتلونه و فى اليوم الثالث يقوم. و اما هم فلم يفهموا من ذلك شيئاً و كان هذا الامر مخفى عنهم و لم يعلموا ما قيل. و لما اقترب من اريحا كان اعمى جالساً على الطريق يستعطي. فلما سمع الجمع مجتازاً سال ما عسى ان يكون هذا.<sup>۱</sup>

[و ايضا يوحنا در فصل ششم آورده مکالمه يهود را] با آن حضرت و جواب آن حضرت، ایشان را به مدلول این عبارت: فاجاب اليهود وقالوا له اية ترينا حتى تفعل هذا. اجاب يسوع وقال لهم انقضوا هذا الهيكل وفى ثلاثة ايام اقيمه. فقال اليهود فى ست واربعين سنة بنى هذا الهيكل أفانت فى ثلاثة ايام تقيمه. واما هو فكان يقول عن هيكل جسده. فلما قام من الاموات تذكر تلاميذه انه قال هذا فأمنوا بالكتاب والكلام الذى قاله يسوع.<sup>۳</sup>

و ايضا يوحنا در فصل هشتم بعد از ذکر رفتن آن حضرت با حواریین به مدینه سمره و نشستن آن حضرت در خارج شهر بر سرای<sup>۴</sup>، و رفتن ایشان به شهر برای آوردن طعامی و بعد از آوردن طعام<sup>۵</sup>، گفتن ایشان<sup>۶</sup> آن حضرت را<sup>۷</sup> که: چیز بخور! مدلول این عبارت آورده: و فى اثناء ذلك ساله تلاميذه قائلين يا معلم كل. فقال لهم انا لى طعام لاكل لستم تعرفونه انتم. فقال التلاميذ بعضهم لبعض العل احدا اتاه بشىء لياكل. قال لهم يسوع طعامى ان اعمل مشيئة الذى ارسلنى و اتمم عمله<sup>۸</sup>

و ايضاً يوحنا در فصل آخر<sup>۹</sup> از انجيل خود بعد از ذکر آنکه مسیح(ع) سوم بار که خود را بعد از زنده شدن به حواریین نمود و بطرس را خبر داد که: به کدام قسم از موت خواهد مرد؟ آورده که بطرس در آن وقت سؤال نمود از آن حضرت، عاقبت کار<sup>۱۰</sup> شخصى دیگر را از حواریین که آنجا حاضر بود و مدلول این عبارت ذکر کرده: فلما رأى بطرس هذا قال ليسوع يا رب وهذا ما له. قال له يسوع ان كنت اشاء انه يبقي حتى

۱. لوقا ۱۸: ۳۶-۳۱. در همه نسخ این گونه آمده است: ثم اخذ يسوع الاثنى عشر و قال لهم هوذا نحن صاعدون الى اورشليم و يكمل جميع المكتوب على ابن الانسان لانه يسلم الى الامم و يهزون و يقتلونه و يجلدونه و يقتلونه و فى اليوم الثالث يقوم و هم لم يفهموا هذه الاشياء لان هذه الكلمه كانت مخفيه عنهم و هم لم يكونوا يعلمون ما قد قيل لهم. ۲. آق: را-

۳. يوحنا ۲: ۱۸-۲۲. در نسخ مج ۲/آق این گونه آمده است: قالوا له اية ترينا حتى نفعل هذه الافعال اجاب يسوع و قال لهم حلوا هذا الهيكل و انا اقيمه فى ثلثه ايام قالوا له اليهود و فى سته و اربعين سنه بنى هذا الهيكل و انت تقيمه فى ثلثه ايام قالوا فكان عن هيكل جسده فلما قام من الاموات ذكر تلاميذه انه لهذا قال فصدقوا الكلمه التى قالها يسوع. ۴. آق: سرایی

۵. آق: - طعام

۶. آق: + با

۷. آق: - را

۸. انجيل يوحنا ۴: ۳۴-۳۱. در همه نسخ این گونه آمده است: ساله تلاميذه يا معلم كل شيئاً و انه قال لهم انا فى طعام اكله لم تعرفوه انتم يقال تلاميذه فيما بعضهم فعل انسانا و اتاه بشىء اطعمه فقال لهم يسوع انا طعامى انا ان اعمل مشيه بن ارسلتى و اتمم عمله

۹. مج ۲: اخير

۱۰. آق: امر

اجیء فمادذا لك اتبعنى انت. فذاع هذا القول بين الاخوة ان ذلك التلميذ لا يموت ولكن لم يقل له يسوع انه لا يموت بل ان كنت اشاء انه يبقي حتى اجيء فمادذا لك.<sup>۱</sup>

بالحمله از آنچه از فصول اناجيل ايشان منقول شد، به وضوح پيوست که نرسيدن و نفهميدن کنه مراد مسيح(ع) در سخنانی که به حواریین القا می‌فرمود و ازشان واقع شده و ضرور نبوده که کنه مقصود آن حضرت را کما ینبغی ادراک می‌نموده باشند درین صورت اعتمادی که متنازع فیہ است بر نقل ايشان - و اگر چه در آن نقل متفق بوده باشند - نتوان کرد و [به] نظایر منقولات ايشان مستمسک نتوان شد دیگر<sup>۲</sup> دلالت می‌کند بر نقل بالمعنی و وقوع این نوع از تحریف، آنچه متی در فصل پنجم آورده که چون مسیح(ع) بر دست یحیی بن زکریا(ع) رسم معمولیه به جا آورد، همین که سر از آب بیرون کرد، دید یعنی یحیی ع روح الله را که مانند کبوتری نازل شد و برو نشست و ناگاه آوازی از آسمان پدید آمد، که<sup>۳</sup> گوینده، به مدلول این عبارت: هذا هو ابني الحبيب الذي به سررت. و مرقص در فصل اول و لوقا در فصل دهم به جای عبارت مذکوره، این عبارت آورده‌اند انت ابني الحبيب الذي بك سررت و معلوم است که محکی و مخبر عنه یکجاست و بر تقدیر وقوع به یکی از این دو صورت واقع شده خواهد بود و مسموع یکی از این دو عبارت خواهد بود.<sup>۴</sup>

البته، دیگر آنکه متی در فصل سی و ششم آورده که در اثنای آنکه مسیح(ع) در مجمعی متکلم بود، ناگاه مادرش و برادرانش<sup>۵</sup> از بیرون او را طلب کردند که سخنی با او بگویند، پس گفت کسی او را، که مادرت و برادرانت تو را بیرون می‌طلبند. پس در جواب گفت: کیست مادر من؟ و کیستند برادران من؟ و به دست خود اشاره به شاگردان خود کرد و<sup>۶</sup> گفت اینها یبند مادر من و برادران من.<sup>۷</sup> بعد از آن < ۴۲۳ > مدلول این عبارت ادا کرده: من يصنع مشيه ابي الذي في السموات هو اخي واختي و امي.<sup>۸</sup> و مرقص<sup>۹</sup> در فصل دوازدهم همین قصه را بعینها نقل کرده و گفته که آن حضرت در جواب گفت: هو لا

۱. یوحنا ۲۱: ۲۲-۲۴. در همه نسخ این گونه آمده است: قال بطرس ليسوع يا رب فهذا ما يكون منه قال له يسوع ان كنت انا اريد ان يدوم هذا لي الى ان اجئي ماذا اليك انت اتبعني فخرجت هذه الكلمه بين الاخوه ان ذالك التلميذ لا يموت و ليقل يسوع انه لا يموت بل قال ان كنت انا اريد ان يشاء هذا الى ان اجئي ماذا اليك

۲. مج ۱: در حدود یک صفحه افتادگی دارد از: قد قيل لهم و ايضا يوحنا در فصل ششم. .. مستمسک نتوان شد دیگر/ آق: از ابتدای پاراگراف افتادگی دارد: بالحمله از آنچه از فصول. .. نتوان شد دیگر/ آق: پاراگراف آخر از بالحمله از آنچه از فصول افتادگی دارد.

۳. آق: - که

۴. مج ۲/آق: - و مسموع یکی از این دو عبارت خواهد بود.

۵. مج ۱: برادرانش

۶. مج ۲/آق: کرده

۷. مج ۲: برادر من

۸. در همه نسخ این گونه آمده است: و من يصنع مشيه مسينه ابي الذي في السموات هو اخي و امي و اختي

۹. لأن من يصنع مشيته الله هو أخي واختي و أمي (مرقس ۳: ۳۵)

امی و اخوتی و کل من يعمل مشبه الله هو اخی و امی و اخوتی.<sup>۱</sup> و شکی نیست در آنکه مضاف‌البه لفظ دال بر معنی مشیت<sup>۲</sup> در عبارت مسیح(ع) لفظی بوده از الفاظ داله بر ذات اقدس پروردگار عالم و تفسیر یکنواقل ان را بابی الذی فی السموات<sup>۳</sup> و دیگری باسم الله دلیلی قاطع است بر آنکه ایشان ضرور نمی‌دانسته‌اند که آن<sup>۴</sup> را به نظیر آن از<sup>۵</sup> لغتی که به آن ترجمه می‌کنند<sup>۶</sup> تفسیر نمایند و ازین قبیل بسیار است. [و همچنین<sup>۷</sup> تاخیر لفظ اختی از اخی و امی [در] نقل متی و تقدم آن بر لفظ امی یا تاخیر لفظ امی از هر دو در نقل مرقص، دلیل است بر عدم رعایت ترتیب الفاظ مسیح(ع).]<sup>۸</sup>

و ایضاً در<sup>۹</sup> صورت نقل بالمعنی اتفاق می‌افتد که واقع می‌شود در یک ترکیب لفظی محمل، که صلاحیت دو تفسیر یا<sup>۱۰</sup> بیشتر می‌داشته باشد و ناقل هرگاه ناقل بالمعنی باشد، هر آینه آن لفظ را تفسیر یا ترجمه خواهد نمود به لفظی که موضوع باشد به ازاء<sup>۱۱</sup> آن معنی که حین<sup>۱۲</sup> سماع فهم کرده باشد از آن لفظ. محتمل<sup>۱۳</sup> و بسا باشد که دیگری معنی دیگر فهم کند، پس تفسیر یا ترجمه خواهد کرد به لفظی دیگر، موضوع به ازاء آن<sup>۱۴</sup> معنی دیگر، که خود فهم کرده و نوعی از<sup>۱۵</sup> تحریف لازم خواهد آمد.

و دلیل بر وقوع این نوع از تحریف و تبدیل:

اما<sup>۱۶</sup> اولاً آنکه متی در فصل سی و پنجم آورده که چون به برکت حضرت مسیح(ع) شیاطین و<sup>۱۷</sup> جن که



۱. آق: - اخوتی
۲. آق مضاف‌البه افظ مشیت
۳. آق: + و
۴. مج ۲: که هر لفظ
۵. آق: در
۶. مج ۲: + تعبیر و
۷. آق: ایضاً
۸. در نسخ مج ۱/آق: این دو سطر افتاده‌اند.
۹. مج ۲: دیگر آنکه در
۱۰. مج ۲: و
۱۱. مج ۱: اذاء
۱۲. مج ۲: به ازاء معنی که خود حین
۱۳. مج ۲: + و
۱۴. آق: این
۱۵. مج ۲: در
۱۶. آق: - اما
۱۷. مج ۲: - و

بر<sup>۱</sup> اشخاص انسانی مسلط می‌بودند از ایشان بیرون<sup>۲</sup> می‌رفتند [و] روسا یهود می‌گفتند<sup>۳</sup> این شخص، اخراج شیاطین نمی‌کند. مگر به سبب ربطی که<sup>۴</sup> با رئیس شیاطین به هم رسیده<sup>۵</sup> پس چون یسوع دانست فکر ایشان را، گفت: هر مملکتی که بر نفس خود منقسم شود خراب می‌شود و هر شهر و هر خانه که منقسم شود - یعنی افتراق کلمه در آن واقع شود- پایدار نمی‌ماند، پس هرگاه به گفته شما، شیطان است که اخراج شیاطین می‌نماید، پس منقسم شد، پس چگونه<sup>۶</sup> پایدار می‌ماند؟<sup>۷</sup> و اگر من به ربط، شیاطین اخراج می‌کنم پس پسران شما، به چه چیز اخراج می‌نمایند؟ از این جهت ایشان حکم می‌کنند بر شما.

بعد از آن مدلول این عبارت ادا کرد: **وان كنتُ انا بروح الله اُخرج الشياطين، فقد وصل إليكم ملكوت الله.** فقد اقبل عليكم ملكوت الله<sup>۸</sup> و لوقا در فصل چهل و سیم بعد از نقل همین قصه بعینها کلام اخیر مسیح (ع) را به این عبارت آورده: **ولكن ان كنت باصبع الله اخرج الشياطين فقد اقبل عليكم ملكوت الله.**<sup>۹</sup> و **ثانياً** آنکه متی در فصل نود و سیم آورده، که بعد از آنکه یهود<sup>۱۰</sup> آمدند و مسیح (ع) را گرفتند و نزد رئیس کهنه بردند، گفت او را رئیس کهنه، مدلول این عبارت: **واستحلفك بالله الحي ان تقول لنا هل انت المسيح ابن الله.** قال له يسوع انت قلت و ايضا اقول لكم من الان تبصرون ابن الانسان جالسا عن يمين القوة و اتيا على سحاب السماء.<sup>۱۱</sup> و مرقس در فصل پنجاهم، همین حال و همین قصه را بعینها نقل کرده و مدلول این عبارت آورده: **اما هو فكان ساكتا لم يجب بشيء فسأله رئيس الكهنة ايضا و قال له انت المسيح ابن المبارك.** فقال يسوع انا هو و سوف تبصرون ابن الانسان جالسا عن يمين القوة و اتيا في سحاب السما.<sup>۱۲</sup>

بالجملة به وضوح پیوست که ناقلان<sup>۱۳</sup> اناجیل، نقل بالمعنی می‌کرده‌اند و هر یک محفوظ و مسموع

۱. آق: + بر

۲. آق: بیرون

۳. مج: ۲ + که

۴. آق: + خودش

۵. مج: ۲: دارد

۶. آق: مملکت

۷. در نسخه مج: ۱ این سطر تکرار شده است: پس هرگاه به گفته... می‌ماند.

۸. متی ۱۲: ۲۸-۲۲. در همه نسخ این گونه آمده است: انا بروح الله اخرج الشياطين فقد اقترت منكم ملكوت الله

۹. لوقا ۱۱: ۲۰. در همه نسخ این گونه آمده است: و ان كنت انا باصبع الله اخرج الشياطين فقد اقترت منكم ملكوت الله

۱۰. مج: ۲/آق: یهودان

۱۱. متی ۲۶: ۶۴-۶۳. در همه نسخ این گونه آمده است: **واستحلفك بالله الحي لما قلت لنا ان كنت انت المسيح**

**ابن الله قال له يسوع انت قلت (در نسخ ب - از: لنا ان كنت.. انت قلت) اقول لكم ان من الان ترون ابن الانسان**

**جالسا عن يمين القوة**

۱۲. مرقس ۱۴: ۶۲-۶۱. در همه نسخ این گونه آمده است: **ساله رئيس الكهنة و قال له انت المسيح ابن المبارك و ان**

**يسوع قال انا هو سترون ابن الانسان جالسا عن يمين القوة**

۱۳. مج: ۱: ناقلان

خود را می‌نوشته‌اند و نیز به وضوح پیوست که ضرور نبوده که آنچه از مسیح(ع) شنیده باشند،<sup>۱</sup> کنه مراد آن حضرت را<sup>۲</sup> فهم می‌کرده باشند. بنابراین اگر سخنی را همه متفق نقل نمایند، احتمال سوء فهم همگی قایم است و دلیلی عقلی یا نقلی بر <۴۲۴> حجیت<sup>۳</sup> اجماع و اتفاق ایشان نیست. و اگر چه یافت می‌شود در اناجیل، سخنی چند درباره حواریین که مفید مدح و پاکی و پسندیدگی ایشان است و لیکن چون هم از نقل ایشان به ما می‌رسد حجت را نمی‌شاید<sup>۴</sup>. مع‌ذالک معارض است به آنچه هم در اناجیل یافت می‌شود از سخنانی که دلالت بر خلاف آن می‌نمایند.<sup>۵</sup>

اگر گویند احتمال عدم فهم مراد<sup>۶</sup> مسیح(ع) قبل<sup>۷</sup> از صعود آن حضرت و ارتباط ایشان به روح‌القدس مسلم<sup>۸</sup> است و لیکن بعد از صعود آن حضرت و<sup>۹</sup> فرستادن روح‌القدس به ایشان مسلم نیست، بلکه نقل و کتاب<sup>۱۰</sup> اناجیل از [ایشان] بعد [از]<sup>۱۱</sup> ارتباط و اتصال به روح‌القدس بوده<sup>۱۲</sup> [و آنچه نقل کرده‌اند و نوشته‌اند همه به تلقین روح‌القدس بوده]<sup>۱۳</sup> و برین تقدیر احتمال سهو و نسیان مندفع است؛ گوئیم اما، اولاً اینکه تسلیم تلقین روح‌القدس ایشان را، فرع تسلیم صحت<sup>۱۴</sup> خبر دادن ایشان است از وعده فرستادن مسیح(ع) روح‌القدس را به ایشان و تسلیم صحت<sup>۱۵</sup> خبر دادن ایشان این خبر را فرع تسلیم به تلقین [روح‌القدس]<sup>۱۶</sup> و این دور است و محال.

ثانیاً<sup>۱۷</sup> و اما اینکه اگر ارتباط و اتصال و تلقین روح‌القدس باعث حفظ و عصمت ایشان از سهو و نسیان نمی‌شود باید که بعد از وقوع این اتصال و ارتباط نیز حجتی در اخبار ایشان نباشد و اگر باعث حفظ و عصمت می‌شود باید که اخبار ایشان مشتمل بر تناقض و اختلاف اصلاً نبوده باشد و لیکن مشتمل است

۱. مج ۲: باشد
۲. مج ۲: - را
۳. مج ۱: حجت
۴. مج ۲: حجیت را نمی‌شناسد
۵. مج ۲: دارند
۶. مج ۲: مر
۷. آق: - قبل
۸. مج ۲/آق: - مسلم
۹. مج ۲: - و
۱۰. مج ۲: کتابت
۱۱. مج ۱: - از
۱۲. مج ۲: شده
۱۳. مج ۱: افتاده است.
۱۴. مج ۲/آق: - صحه
۱۵. آق: صحیت
۱۶. مج ۲: + روح‌القدس
۱۷. مج ۲: - و/آق: و اما ثانیاً

اخبار انجیلیان بر تناقض بسیار با<sup>۱</sup> یکدیگر و بعونه تعالی تفسیر<sup>۲</sup> آن را در فصلی علی‌حده ایراد مینماییم.

### ۱-۵. فصل [اول]: در ذکر تفصیل تناقض و تدافع انجیلیان با یکدیگر

و آن دوازده<sup>۳</sup> تناقض است. اول آنکه هر یک از لوقا و متی نسبت<sup>۴</sup> مسیح (ع) را بنابر ظاهر حال به یوسف نجار منسوب ساخته و ابای یوسف ع را تا حضرت داود [و تا حضرت ابراهیم (ع) مذکور ساخته‌اند. و متی از حضرت ابراهیم تا مسیح (ع) چهل و دو کس نام برده و ثانیاً<sup>۵</sup> به جهت تاکید؛ ذکر نموده<sup>۶</sup> که از ابراهیم تا داود چهارده تن و از داود تا سبیبابل چهارده تن و از سبیبابل تا مسیح چهارده و<sup>۷</sup> لوقا نیز از ابراهیم (ع) تا داود همان<sup>۸</sup> چهارده تن را هم در نام و هم در عدد موافق ذکر کرده و لیکن از داود تا مسیح (ع) به جای بیست و شش تنی که متی نام برده چهل تن نام برده و نام‌های دیگر ذکر کرده و این تناقض و اختلاف در قوه چندین تناقض و اختلاف است.

**دوم** آنکه یوحنا در فصل دوم آورده که یهود نزد یحیی بنی زکریا (ع) فرستاده، سؤال کردند که نزد ما سه کس اند که در کتب<sup>۹</sup> انبیاء سابقه وعده ظهور ایشان داده‌اند. یکی مسیح (ع) و<sup>۱۰</sup> دویم ایلیا سیم ان نبی (کذا). تو از این سه کدام یکی؟ و او گفت: من هیچ یک از آنها نیستم.

و متی در فصل سی‌ام و پنجاه و سیم و مرقص در فصل بیست و هشتم آورده‌اند. خلاصه آن اینکه، حواریین<sup>۱۱</sup> [از<sup>۱۲</sup> مسیح (ع) سؤال مینمودند که یهود بر ما حجت می‌گیرند و می‌گویند<sup>۱۳</sup>، چگونه زعیم شما مسیح موعود باشد، و حال آنکه مقرر آنست که قبل از ظهور مسیح (ع)، باید ایلیا ظاهر شود، و<sup>۱۴</sup> ایلیا خود هنوز ظاهر نشده. و مسیح (ع) در جواب گفت: راست است که اولاً می‌باید که ایلیا ظاهر شود سپس مسیح<sup>۱۵</sup>. لیکن ایلیا آمد و مردم او را نشناختند و او یوحنا مسمدان بود، یعنی یحیی بن زکریا (ع). و در مجلس اول

۱. آق: بر

۲. مج: ۲: تفصیل

۳. مج ۲/آق: چندین

۴. مج ۲/آق: متی و لوقا نسب

۵. مج ۲/آق: - ثانیاً

۶. آق: کرده

۷. مج: ۲: چهارده تن و

۸. مج: ۲: - همان

۹. مج: ۲: - کتب

۱۰. مج: ۲: - و

۱۱. آق: از +

۱۲. مج ۲/آق: + از

۱۳. آق: - و می‌گویند

۱۴. آق: - و

۱۵. مج: ۲: شود و بعد از آن مسیح

ازین رساله، ذکر<sup>۱</sup> تناقض و دو تناقض دیگر که بعد از آن<sup>۲</sup> مذکور می‌شود گذشت. سوم آنکه، متی در فصل سی و ششم آورده که جمعی از عظماء یهود، طلب آیتی کردند از حضرت مسیح(ع). پس آن حضرت فرمودند داده نمی‌شود < ۴۲۵ > به ایشان مگر آیت یونان نبی؛ زیرا که همچنان که یونان در شکم ماهی بود سه روز و سه شب، [همچنین خواهد بود ابن‌الانسان در دل زمین سه روز و سه شب]<sup>۳</sup> حال آنکه بودن آن حضرت در قبر- موافق نقل همه انجیلیان- تمام شب شنبه و تمام روز شنبه و تمام یا اکثر شب یکشنبه بوده و بیش از این نبوده و این تناقضی است بین ظاهر و قابل تاویلی [تاویل] نیست.

و آنچه ماکاریوس حلبی در توجیه آن، ذکر می‌کرد از بودن ظلمتی که<sup>۴</sup> واقع شد در اثناء روز جمعه در حالتی که آن حضرت بر دار بود- در حساب شبی- و طرفین آن ظلمت در حساب دو روز، در غایت سقوط و رکایت<sup>۵</sup> است و مع‌ذالک خاسم<sup>۶</sup> ماده تناقض نیست چه بر تقدیری که آن ظلمت و طرفین آن را کسی شبی و دو روز اعتبار کند این قدر فایده می‌دهد که از ابتدای صلب تا زنده شدن و از قبر برآمدن سه روز و سه شب باشد<sup>۷</sup> و لیکن صریح کلام مسیح<sup>۸</sup> است که سه روز و سه شب در قبر خواهد بود،<sup>۹</sup> پس زمان بر دار بودن را در آن حساب آوردن، بی‌فایده باشد.

**چهارم** آنکه همه انجیلیان به اتفاق نقل کرده‌اند که اول کسی که از خدمه و اتباع حضرت مسیح(ع) در صباح یکشنبه بر سر قبر آن حضرت رفت و قبر را گشاده و خالی دیده زنی بود که او را مریم مجدلیه می‌گفتند، یا تنها بنابر ظاهر نقل یوحنا، یا با زنی دیگر ایضاً مریم<sup>۱۰</sup> نام بنا بر<sup>۱۱</sup> نقل متی. یا با جمعی از زنان بنابر نقل دیگران. لیکن زمان حضور او را آنجا، مرقص، هنگامی که طلوع کرده بود آفتاب نوشته مدلول<sup>۱۲</sup> این عبارت: و اما<sup>۱۳</sup> فی احد السموات جئن الی القبر اذ طلعت الشمس<sup>۱۴</sup> و انجیلیان دیگر.

۱. آق: + این

۲. آق: این

۳. مج: ۱: افتاده است.

۴. آق: + در

۵. آق: رکاکت

۶. م مج: ۲/ آق: حاسم

۷. آق: + و

۸. مج: ۲: + آن

۹. مج: ۲: آمد

۱۰. مج: ۲: مریم تکرار شده است.

۱۱. مج: ۲: و

۱۲. مج: ۲: روی ادا کرده خط کشیده شده است.

۱۳. آق: + و

۱۴. این آیه در هیچ یک از اناجیل یافت نشد. مشابه آن در انجیل مرقس ۱۶: ۲. این گونه است: و باکرا جدا فی اول الاسبوع اتین الی القبر اذ طلعت الشمس. که البته با با موضوع مطرح شده هماهنگی دارد.



و اما<sup>۱</sup> متی به مدلول این عبارت ادا کرده و فی صباح احد الاسبوت مریم المجدلیه و مریم الاخری<sup>۲</sup> و لوقا به مدلول این عبارت بیان نموده: و فی احد السبوع باکر اجدا اتین النسوه<sup>۳</sup> و یوحنا مفاد این عبارت بیان آورده<sup>۴</sup>: و فی احد السبوع جاءت مریم المجدلیه باکرا و هی بعد الظلمه القبر<sup>۵</sup> و اگر در اختلاف به حسب آنکه یک یا دو جماعت زنان بوده‌اند مضایقه نکنیم، اما در تعیین زمان حضور ایشان، کلمات انجیلیان متناقض است. البته و کسی که در تمام این قصه از کلام هریک از ایشان تأملی کار فرماید، میباید که چقدر مضطرب و مشوش<sup>۶</sup> و پریشان نقل کرده‌اند.

پنجم آنکه همه انجیلیان، نقل کرده‌اند که حضرت مسیح(ع) دوازده<sup>۷</sup> تن از اتباع خود اختیار فرموده، ایشان را به جهت اظهار دعوت به شهرهای بنی‌اسرائیل می‌فرستاد، و داد به ایشان قدرت بر اخراج شیاطین. و لفظ شیاطین با ارواح نجسه<sup>۸</sup> در کلام همه، ایشان معرف به الف لام که مقید<sup>۹</sup> عموم است وارد شده. مع‌ذالک لوقا در فصل سی و دویم تصریح به عموم کرده و<sup>۱۰</sup> مدلول این عبارت آورده: اعطاهم سلطانا و قوه علی جمع علی الشیاطین. و مناقض<sup>۱۱</sup> این است آنچه متی در فصل پنجاه و چهارم و مرقس در فصل بیست و نهم آورده‌اند که شخصی در مجمعی به خدمت حضرت مسیح(ع) آمده، شکایت کرد که شیطانی بر پسرش مسلط شده و او را به غایت معذب و در شکنجه دارد و او را نزد تلامیذ<sup>۱۲</sup> حضرت تو بردم لیکن قادر نبودند بر اخراج او و نتوانستند کرد<sup>۱۳</sup>. پس حضرت مسیح(ع) فرمود تا آن پسر را پیش آوردند. و از روی شدت، آن روح



۱. مج ۲: - و اما/آق: - او
۲. صورت کامل ایه این گونه است: و بعد السبت عند فجر اول الاسبوع جاءت مریم المجدلیه و مریم الاخری لتنظرا القبر (انجیل متی ۲۸: ۱)
۳. صورت کامل آن این گونه است: ثم فی اول الاسبوع اول الفجر اتین الی القبر حاملات الحنوط الذی اعدنه و معهن اناس (انجیل لوقا ۲۴: ۱) / آق: و فی عشیته السبت صباح الاحد الاستبانت مریم المجدلیه و مریم الاخری.
۴. مج ۲: نموده
۵. صورت کامل آن این گونه است: و فی اول الاسبوع جاءت مریم المجدلیه الی القبر باکرا و الظلام باق فنظرت الحجر مرفوعا عن القبر (یوحنا ۲۰: ۱)
۶. مج ۲: مشوش و مضطرب
۷. مج ۲: - و
۸. آق: مجرد؟
۹. آق: مفید
۱۰. مج ۲: - و
۱۱. مج ۲: تناقض
۱۲. مج ۱: یلامیذ
۱۳. مج ۲: - کرد

نجس [ر]۱ مخاطب و مامور به خروج ساختند. پس آن شیطان بیرون رفت و آن جوان در همان ۳ وقت خلاصی یافت. بعد از آنکه خلوت شد، شاگردان سؤال کردند که برای چه بود اینکه ما نتوانستیم > ۴۲۶ < که آن شیطان را بیرون کنیم؟ پس آن حضرت فرمود: مقدور نیست اخراج آن ۴ جنس مگر بصوم و صلوه ششم آنکه متی در فصل شصت و هفتم نقل کرده، خلاصه آن اینکه ۵ حضرت مسیح(ع) شبی در بیت‌عینا که نام موضع بود خارج شهر اورشلیم، به سر بردند و صبح فردا در اثنای آنکه متوجه شهر بودند، گرسنه شدند و درخت انجیری بر سر راه به نظر آن حضرت درآمد. به سوی آن درخت رفت و ندید در آنجا چیزی، به غیر از برگی و بس. پس آن [درخت] ۸ را نفرین کردند و گفتند: نباشد در تو میوه‌ای ۹ هرگز. پس خشک شد آن درخت در ۱۰ ساعت. پس شاگردان گفتند آن حضرت را: سوی انجیر بنگرید! چگونه خشک شده است ۱۱ در ساعت.

و این مناقضت مناقض صریح دارد ۱۲ با آنچه مرقص در فصل سی و ششم آورده. ۱۳ خلاصه نقل مرقص آنکه، نفرین در روزی واقع شد و یافتن شاگردان آن درخت را خشک شده و ۱۴ خبر دادن ایشان آن حضرت را به خشکی آن درخت، در روز ۱۵ دیگر واقع شده؛ زیرا که به این صورت آورده و گفته ۱۶ زیرا که چنین آورده که صبح ۱۷ حضرت مسیح(ع) از بیت‌عینا متوجه شهر اورشلیم شدند، پس گرسنه شد و در راه از دور، درخت انجیری به نظر حضرت درآمد که درو همین برگی بود و بس. پس آن حضرت نزد او رفتند که میوه بجویند و نیافتند چیزی جز برگ، زیرا که موسوم انجیر نبود. پس نفرین کرد آن درخت را و گفت: مبدا آنکه کسی

۱. مج ۲/آق: + را

۲. آق: همان

۳. مج ۲: آن

۴. مج ۲/آق: این

۵. آق: آنکه

۶. مج ۲: موضعی

۷. آق: - در

۸. مج ۲/آق: + درخت

۹. مج ۲/آق: میوه

۱۰. مج ۲/آق: + همان

۱۱. آق: خشک شد.

۱۲. مج ۲: و این مناقض است

۱۳. مج ۲: + و

۱۴. آق: - شده و

۱۵. مج ۲: روزی

۱۶. آق: - دیگر واقع شده زیرا که به این صورت آورده و گفته / + زیرا که این چنین آورده

۱۷. مج ۲/آق: که صبح که

خورد از<sup>۱</sup> تو میوه ای هرگز.

و شنیدند شاگردان این نفرین را و آمدند<sup>۲</sup> باز به اورشلیم. و حضرت مسیح(ع) داخل شد به هیکل و شروع کردند به<sup>۳</sup> بیرون کردن مردمی که خرید و فروخت می کردند در هیکل و خوانج‌های صرافان و کرسی‌های<sup>۴</sup> کبوترفروشان را سرنگون کرد و گذاشت که کسی با چیزی فروختنی، داخل هیکل شود. پس موعظه کرد و می‌گفت<sup>۵</sup> ایشان را - که مکتوب است به این مضمون - که [در] خانه من خانه نماز خوانده می‌شود برای همه خلق و شما آن را مفاده دزدان گردانیده‌اید. پس روساء یهود شنیدند و در پی آن شدند<sup>۶</sup> که چگونه او را هلاک سازند، زیرا که از خوف داشتند، برای آنکه همه مردم حیران طور سخن او شدند. بعد از آنکه شام درآمد بیرون رفت از<sup>۷</sup> شهر و فردا صبحگاهی، بر آن درخت انجیر گذشتند و سوی او<sup>۸</sup> نگاه کردند دیدند که خشک شده. پس یاد آمد بطرس را و گفت یا رب من! اینک این انجیر بن خشک شده چون که تو نفرینش کردی.

**هفتم** تناقض دیگر که<sup>۱۱</sup> میان دو نقل متی و مرقص هست<sup>۱۲</sup> در نفس همین حکایت. زیرا که خلاصه آنچه متی می‌گوید، این<sup>۱۳</sup> است که حضرت مسیح(ع) با حواریین در شهر ریحا متوجه مدینه اورشلیم [شدند]<sup>۱۴</sup> و چون نزدیک مدینه رسیدند، آمدند به موضعی نام آن بیت<sup>۱۵</sup> فاجی<sup>۱۶</sup> طرف طور زیتون. آن هنگام فرستاد کس<sup>۱۷</sup> از شاگردان را، و فرمود بروید به قریه که پیش روی شماست و آنجا دو دراز گوش بسته خواهید یافت. پس بگشائید هر دو را و سوی من آورید. بالجمله رفتند<sup>۱۸</sup> و آوردند پس رخت و رکیب آن

۱. مج ۲: خود را از

۲. آق: + و

۳. مج ۲/آق: در

۴. مج ۱: کرسی‌ها

۵. آق: گفت

۶. مج ۲: کرده‌اید

۷. آق: - در پی آن شدند

۸. مج ۲: در

۹. آق: آن

۱۰. مج ۲/آق: + از بیخ

۱۱. آق: تناقضی دیگر که

۱۲. مج ۲: هست

۱۳. مج ۲: آن

۱۴. مج ۱: شد

۱۵. مج ۱: المقدس به بیت اضافه شده و روی آن خط کشیده شده است.

۱۶. مج ۱: خاجی/آق: ناجی

۱۷. مج ۲/آق: دو کس

۱۸. مج ۲: برفتند

حضرت را بر یکی از آنها نهادند و مسیح(ع) بر سر آن نشستند و مردمی جام‌های [جامه‌های] خود، فرش راه آن حضرت می‌کردند و جمعی دیگر شاخه‌های درختان<sup>۲</sup> می‌بریدند و فرش می‌کردند و<sup>۳</sup> پیشاپیش، جماعتی می‌رفتند و به بانگ بلند می‌گفتند: پند ده ما را ای پسر داود! ای مبارک آمده به اسم پروردگار! پس چون به این وضع داخل مدینه شد، شهر به جنبش و لرزش درآمد و می‌گفتند این کیست؟ پس مردمی که همراه بودند، گفتند این <۴۲۷> یسوع نبی است که از ناصره جلیل مبعوث شده. پس آن حضرت داخل هیکل شد و اهل خرید و فروخت را همه بیرون<sup>۴</sup> کرد و خوانج‌های صرافان و کرسی کبوترفروشان را درگردانید. و در آخر می‌گوید که بعد از اینها، آن حضرت بیرون شهر رفتند به بیت‌عینا، و شب آنجا گذرانیدند و فردا باز متوجه شهر شدند.

و قصه گرسنه شدن آن حضرت و درخت انجیر و نفرین کردن - تا آخر آنچه نقل کردیم - آورده، و ازین ظاهر می‌شود که منع اهل خرید و فروخت و سایر منکرات از آن حضرت، در روز اول دخول آن حضرت به اورشلیم بوده و نفرین درخت انجیر و خشک شدن او<sup>۵</sup> در روز ثانی واقع شده. و از نقل مرقص ظاهر می‌شود که<sup>۶</sup> نهی و منع در روز ثانی بوده و در روز اول که داخل هیکل شد همین به نظر آورد هر چیز را که در آنجا بود<sup>۷</sup> و وقت شام بیرون رفت به بیت‌عینا، و فردا باز به اورشلیم می‌آمد و امر درخت انجیر و قصه آن پیش آمد و درین روز چون داخل هیکل شد، آن منع و نهی وقوع یافت و شام این روز باز به بیت‌عینا مراجعت کرده<sup>۸</sup> و فردا روز که سوم<sup>۹</sup> باشد بر درخت انجیر گذشته او را خشک شده یافتند.

**هشتم** آنکه متی در فصل نودم آورده، خلاصه آنکه، در اول همان شب که یهود حضرت مسیح(ع) را گرفتند که فردا سوی دار برند آن حضرت با حواریین می‌گفت<sup>۱۰</sup> همه شما<sup>۱۱</sup> را شکی و ریبی به من واقع می‌شود در امشب. و بطرس گفت اگر همه شک آوردند در تو، من شک نخواهم کرد در تو هرگز. گفت او را یسوع<sup>۱۲</sup>: آنچه حق است می‌گویم تو را، به درستی که در این شب، پیش<sup>۱۳</sup> از آنکه خروس آواز دهد انکار

۱. مج ۲: جمعی

۲. آق: درخت

۳. مج ۲: در

۴. مج ۲/آق: فروخت را منع کرده همه را بیرون

۵. مج ۲: خشکیدن آن

۶. مج ۲/آق: + این

۷. مج ۲: همین به نظر در آورد هر چیز را به جایی که بود

۸. مج ۲/آق: کرد

۹. مج ۲: فردا که روز سوم باشد

۱۰. مج ۲: گفت

۱۱. مج ۲: شما همه

۱۲. آق: او را گفت یسوع

۱۳. مج ۲: پیش

من خواهی کرد سه بار. و لوقا در فصل هشتم آورده که آن حضرت فرمود: یا بطرس به درستی که آواز نخواهد داد امروز خروس<sup>۱</sup> تا آنکه تو انکار نمایی مرا سه بار.

پس تناقضی میان نقل ایشان به هم رسید به اعتبار آنکه متی می‌گوید که آن حضرت می‌گوید<sup>۲</sup> درین شب، و لوقا به جای درین شب، امروز گفته. مع الذلک نقل لوقا فی نفسه صحیح نمی‌نماید. برای آنکه این مکالمه در شب واقع شده و مصداق آن هم در آن شب تحقق یافته، زیرا که هر دو بعد از این نقل می‌کنند که بعد از آنکه مسیح(ع) را گرفتند و بردند<sup>۳</sup> و بطرس از عقب روان شد تا خانه رئیس کهنه، و حضرت را در آن<sup>۴</sup> بردند. و بطرس در بیرون نزد جمعی که آتش افروخته بودند، نشست. پس کنیزی او را شناخت و گفت: این مرد نیز از اتباع یسوع ناصری است و او انکار کرد و ثانیاً همان کنیز او را دید و آن سخن گفت، باز بطرس به مبالغه انکار کرد و<sup>۵</sup> ثالثاً همان کنیز با<sup>۶</sup> دیگران هم گفتند که این مرد از اتباع یسوع ناصری است.<sup>۷</sup> باز بطرس به مبالغه بیشتر انکار کرد و<sup>۸</sup> این هنگام خروس بانگ داد و بطرس را گفته آن حضرت یاد آمد، پس بیرون رفت و می‌گریست گریستنی تلخ.

نهم تناقضی که در نفس همین قصه<sup>۹</sup> میان نقل متی و لوقا و میان نقل مرقس است.<sup>۱۰</sup> چه ایشان، چنانکه مذکور شد چنین نقل کردند<sup>۱۱</sup> که آن حضرت فرموده باشد که پیش از آنکه خروس آواز دهد انکار من<sup>۱۲</sup> خواهی کرد [و بانگ خروس] مقید<sup>۱۳</sup> به یک بار یا دو بار نبود. و مرقس در فصل چهل و هفتم آورده که آن حضرت فرمود، به درستی که تو درین شب قبل از آنکه آواز دهد خروس دو بار، کافر خواهی شد به من سه بار. لہذا بعد از نقل بردن ایشان مسیح(ع) را و رفتن بطرس از عقب ذکر کرده که در اثنای آنکه بطرس در اسفل <۴۲۸> دار بود کنیزی از کنیزان رئیس کهنه، آمد و دید او را که به آتش گرم می‌شود پس نگاه کرد و گفت: تو هم بودی با یسوع ناصری. او انکار کرد و بعد از آن از دار بیرون رفت، پس بانگ داد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مج ۲: خروس
۲. مج ۲/آق: فرمود
۳. مج ۲/آق: - بردند
۴. مج ۲/آق: درون
۵. آق: - و
۶. مج ۲: و
۷. مج ۲: روی «و او انکار» خط کشیده شده است.
۸. آق: - و
۹. مج ۲: - همین قصه است قصه
۱۰. مج ۲: - است / آق: هست چه
۱۱. مج ۲: کرده‌اند
۱۲. آق: - من
۱۳. مج ۲: بانگ خروس مقید

خروس. پس همان کنیز<sup>۱</sup> او را دیگر باره<sup>۲</sup> دید با مردمی که ایستاده<sup>۳</sup> بودند گفت، این مرد از ایشان ست. و او باز حاشا و انکار کرد و بعد از اندک وقتی، مردمی که ایستاده بودند گفتند او<sup>۴</sup> را: به درستی که تو از ایشانی و سختت به سخن ایشان می ماند. پس شروع کرده<sup>۵</sup> در نفرین، و قسم خورد که نمیشناسد آن انسانی را که شما میگوئید. پس همانجا بانگ داد خروس دو باره پس یاد آمد بطرس را قول یسوع آنکه<sup>۶</sup> گفت تو پیش از آنکه خروس دوبار آواز دهد، انکار من خواهی نمود سه بار. پس گریست گریستنی تلخ.

**دهم**، آنکه متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و سوم آورده‌اند که چون مسیح(ع) را صلب کردند، دو کس را هم از دزدان به<sup>۸</sup> او صلب کردند، یکی از راست و یکی از چپ. و مردمی<sup>۹</sup> که بر آن حضرت می‌گذشتند ناسزاها می‌گفتند و همچنین رؤسا کهنه و شیوخ یهود و علماء ایشان، آن حضرت را سرزنش‌ها می‌کردند و می‌گفتند: بسیاری را خلاصی بخشید و نتوانست خود را خلاصی بخشد.<sup>۱۰</sup> و همچنین آن دو دزد که با او مصلوب شده<sup>۱۱</sup> بودند آن حضرت را سرزنش می‌کردند. و این تناقض صریح دارد با آنچه لوقا در فصل هشتاد و چهارم، بعد از نقل صلب کردن آن حضرت و صلب کردن<sup>۱۲</sup> دزدان با او<sup>۱۳</sup> و طعن و ملامت کردن [مردم آن حضرت را آورده، که یکی از آن دو بدکار که با او صلب شده بودند، آن حضرت را ناسزا می‌گفت]<sup>۱۴</sup> که اگر تو مسیحی پس خلاص کن<sup>۱۵</sup> خود را و ما را. پس آن رفیق دیگر<sup>۱۶</sup> او را منع کرد و گفت: از خدا نمی‌ترسی. زیرا که تو درین عقوبت به غیر حق نیستی و ما به عدالت جزا داده شدیم<sup>۱۷</sup> چنانکه سزاوار بودیم، چنانکه کرده بودیم، و اما این، پس کار بدی نکرده. بعد از آن گفت یسوع را، یاد آر مرا ای رب! آنگاه که بیایی در ملک و سلطنت خود. پس گفت او را یسوع: آنچه حق است می‌گویم ترا، به درستی

۱. مج ۲: خروس
۲. مج ۲: بار
۳. مج ۲: ایستاده بودند
۴. آق: + و
۵. مج ۲: - در
۶. مج ۲: دوباره
۷. مج ۲: - قول یسوع
۸. آق: با
۹. در همه نسخ: + را
۱۰. آق: بخشید
۱۱. مج ۲: - شده
۱۲. آق: - آن حضرت و صلب کردن
۱۳. مج ۲/آق: به آن
۱۴. مج ۱: افتاده است
۱۵. مج ۲: ده
۱۶. مج ۲: - آن رفیق دیگر
۱۷. مج ۲: شده‌ایم

که تو آن روز خواهی بود با من در فردوس.

یازدهم آنکه متی در فصل نود و ششم و لوقا در فصل هشتاد و چهارم و مرقس در فصل پنجاه و دوم<sup>۱</sup> آورده‌اند که بعد از آنکه رأی حکام و شیوخ بر صلب کردن حضرت مسیح(ع) قرار یافت و جماعت<sup>۲</sup> لشکری و جند روان شدند با او، که او را صلب کنند، در اثنای آنکه بیرون می‌رفتند - یعنی از دارالولایه - روستایی<sup>۳</sup> را یافتند که سمعان نام داشت(کذا). پس او را بیگار گرفته چوب صلب را برو بار کردند و آوردند آن حضرت را به جایی که به جلیلیه موسوم بود و او را صلب کردند. و این مناقض<sup>۴</sup> است با آنچه یوحنا در فصل چهل و یکم بعد از نقل اتفاق آرا در<sup>۵</sup> دارالولایه بر صلب آن حضرت، و واگذاشتن بیلاطس والی، آن حضرت را به ایشان به<sup>۶</sup> مدلول این عبارت آورده: و اخذوا یسوع و ساقوه و هو حامل صلبه الی مکان یدعی الجمجمه.<sup>۷</sup> دوازدهم آنکه متی در فصل پنجاه و سوم و مرقس در فصل بیست و هشتم سخنی چند که مسیح(ع) می‌فرموده آورده‌اند. از آن جمله موافق نقل متی مدلول این عبارت: و قال لهم الحق اقول لكم ان من القیام ههنا قوما لا یدوقون الموت حتی یروا ملکوت الله قد اتی بقوه.<sup>۸</sup> و موافق نقل مرقس: حتی یعاینوا الملكوت الله یاتی<sup>۹</sup> بقوه.

بعد از آن هر دو مدلول این عبارت آورده‌اند: بعد سته ایام اخذ یسوع بطرس و یعقوب و یوحنا اخاه و اصعدهم الی جبل عال منفرد و تجلی قدامهم و صار وجهه کالشمس و کانت ثیابه بیضاء کالنور<sup>۱۰</sup> و تا آخر<sup>۱۱</sup> و مناقض<sup>۱۲</sup> اینست، آنچه لوقا <۴۲۹> در فصل سی و چهارم<sup>۱۳</sup> بعد از آنکه<sup>۱۴</sup> نقل کرده کلام مذکور را از مسیح به این عبارت: ان منها قوماً من القیام لا یدوقون الموت<sup>۱۵</sup> حتی یعاینوا ملکوت الله. پس خود مدلول

۱. مج ۲/آق: متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و دویم و لوقا در فصل هشتاد و چهارم

۲. مج ۲: - و جند

۳. آق: روستایی

۴. مج ۲: تناقض

۵. مج ۲: - در

۶. مج ۲: - به

۷. صورت کامل آن این گونه است: فحینئذ اسلمه الیهم لیصلب فاخذوا یسوع و مضوا به فخرج و هو حامل صلیبه الی الموضع الذی یقال له موضع الجمجمه و یقال له بالعبرانیة جلجنته(یوحنا ۱۹: ۱۷-۱۶)

۸. مرقس ۹: ۱. در همه نسخ این گونه آمده است: الحق اقول لكم ان قوما من القیام بینهما لا یدوقون الموت حتی یروا ابن الانسان اتیا فی ملکه

۹. مج ۲: تاتی

۱۰. مج ۲: - عال منفرد و تجلی قدامهم و صار وجهه کالشمس و کانت ثیابه بیضاء کالنور

۱۱. مج ۲: + آنچه ذکر کرده‌اند

۱۲. مج ۲: تناقض

۱۳. مج ۲: + بعد از نقل عبارت

۱۴. مج ۲: اینکه

۱۵. مج ۲: - آنکه نقل کرده کلام مذکور را از مسیح به این عبارت ان منها قوماً من القیام لا یدوقون الموت /آق:

این عبارت آورده و کان بعد هذا الکلام بثمانیه ایام اخذ یسوع بطرس و یعقوب و یوحنا و سعد الی الجبل الخ یصلی و فیما هو یصلی تغیر منظر وجهه و ابیض ثیابه تا آخر، آنچه موافق<sup>۱</sup> همه نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

[سیزدهم]<sup>۳</sup> تناقض و اختلاف شدیدی که در میان نقل انجیلیان است در نقل<sup>۴</sup> احوال برخواستن آن حضرت از قبر و ظاهر شدن<sup>۵</sup> بعد از زنده شدن. اما متی، پس خلاصه آنچه او<sup>۶</sup> در فصل صدم آورده اینکه<sup>۷</sup> که شب شنبه صبح یکشنبه مریم مجدلیه و مریم<sup>۸</sup> دیگر بر سر قبر آن حضرت آمدند و فرشته را دیدند. و گفت مر ایشان را: مترسید. دانستم که یسوع مصلوب را<sup>۹</sup> می‌جوئید، نیست اینجا به تحقیق که برخواست، چنان که خود می‌گفت. به شتاب بروید و شاگردانش را بگوئید که برخواست و اینک پیش از شما می‌رود به شهر جلیل<sup>۱۰</sup> آنجا می‌بینید او را. پس بیرون رفتند از قبر به شتاب، و ناگاه یسوع به ایشان برخورد و می‌گفت شاد باشید. و ایشان پیش آمدند و در پایش افتادند و سجده‌اش کردند. آن هنگام گفت<sup>۱۱</sup> ایشان را، مترسید<sup>۱۲</sup> بروید و بگوئید برادرانم را بروند به شهر جلیل آنجا می‌بینند<sup>۱۳</sup> مرا.

و بعد از این در فصل صد و یکم، آخر فصول انجیل خود می‌گوید، به درستی که یازده شاگرد رفتند به جلیل<sup>۱۴</sup> به<sup>۱۵</sup> آن کوهی که یسوع به ایشان<sup>۱۶</sup> وصیت کرده بود. پس چون دیدند او را، سجده بردند او<sup>۱۷</sup> را و بود از ایشان کسی که شک نمود.<sup>۱۸</sup> پس پیش آمد یسوع، و سخن گفت با ایشان. و گفت به تحقیق که داده

یآتی بقوة

۱. آق: - موافق

۲. صورت صحیح آن این گونه است: و بعد ستة ایام اخذ یسوع بطرس و یعقوب و یوحنا و سعد بهم الی جبل (متی ۱۷: ۱). مج: ۲ - یصلی و فیما هو یصلی تغیر منظر وجهه و ابیض ثیابه تا آخر آنچه موافق همه نقل کرده‌اند

۳. مج: ۲ + سیزدهم

۴. آق: نقل‌های

۵. مج: ۲ + بر حواریین

۶. مج: ۲: اینکه او را آورده/آق: آنکه او آورده

۷. مج: ۲: آنست

۸. مج: ۲: مریمی

۹. مج: ۲: - را

۱۰. مج: ۲: خلیل

۱۱. مج: ۲: + مر

۱۲. مج: ۲: + و

۱۳. آق: می‌بیند

۱۴. مج: ۲: ۲ خلیل

۱۵. آق: - به

۱۶. مج: ۲: یسوع ایشان را

۱۷. مج: ۲: او را و سجده او

۱۸. آق: + و



شدم هر سلطانی در آسمان و زمین بروید و شاگرد گیرید<sup>۱</sup> مردم را و تعمیم نمائید ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس و تعلیم کنید ایشان را که حفظ کنند جمیع آنچه من وصیت کردم شما را به آن. و اینک من با شمایم همه ایام تا انقضای دهر.

و خلاصه آنچه مرقص در فصل پنجاه و چهارم آخر<sup>۲</sup> فصول انجیل خود آورده، این است که صبح یکشنبه مریم مجدلیه و مریم ابن<sup>۳</sup> یعقوب و صالو(کذا) می آمدند به سوی قبر، هنگامی که طلوع کرده بود آفتاب و<sup>۴</sup> با خود می گفتند آیا که خواهد غلطانید برای ما این سنگ را از روی قبر؟ پس دیدند سنگ را که غلطیده است، و چون داخل قبر شدند، دیدند جوانی را نشسته از جانب یمین، پوشیده لباس سفید. پس ترسیدند و او گفت<sup>۵</sup> ایشان را: مترسید یسوع ناصری مصلوب را می جوئید؟ به تحقیق که برخواست. نیست اینجا. اما بروید و بگوئید شاگردانش را و بطرس را، اینک پیش از شما می رود به جلیل. آنجا می بینید او را، چنانکه خود گفته مر شما<sup>۶</sup> را.

[و مرقس] بعد از این می گوید و بر خواست صبح یکشنبه، و ظاهر شد اولاً برای مریم مجدلیه، آنکه بیرون کرده بود از هفت شیطان را. پس او رفت و مؤده داد آنان را که با او نوحه می کردند و می گریستند. پس<sup>۸</sup> چون شنیدند ایشان، که او زنده<sup>۹</sup> و نمایان شده، مر آن زنان را و<sup>۱۰</sup> باور نکردند. <sup>۱۱</sup> بعد از ایشان<sup>۱۲</sup> نمودار شد برای دو کس از ایشان به شبه دیگر<sup>۱۳</sup> و حال آنکه ایشان می رفتند به سوی قریه. پس رفتند ایشان یعنی این دو کس و خبر دادند بقیه را و خبر ایشان را باور نداشتند. آخر بار<sup>۱۴</sup> ظاهر شد<sup>۱۵</sup> برای یازده کس، در حالی که ایشان نشسته بودند و سرزنش کرد [کمی]<sup>۱۶</sup> ایمان و قساوت دل‌های ایشان را، برای آنکه چرا

۱. مج ۲/آق: + همه

۲. مج ۲/آق: آخرین

۳. مج ۲: ام

۴. مج ۲: هنگامی که آفتاب طلوع کرده بود و

۵. مج ۲/آق: + مر

۶. مج ۲: شادگردانش و

۷. مج ۲: گفته مر شما

۸. آق: - پس

۹. مج ۲/آق: + است

۱۰. مج ۲: - و

۱۱. آق: + و

۱۲. مج ۲: آن

۱۳. مج ۲/آق: دیگری

۱۴. آق: باز

۱۵. آق: شدی

۱۶. مج ۱: یکی

باور نکردند به آنچه دیده بودند<sup>۱</sup> او برخواسته است از میان اموات؟ و گفت مر ایشان را روان شوند<sup>۲</sup> به سوی عالم همه، و دعوت کنید < ۴۳۰ > به انجیل در همه خلق. پس هر که ایمان آورد و اعتماد کرد خلاص شد و آنکه ایمان نیاورد جزا خواهد یافت و این آیات تابع و لازم است گردیدگان<sup>۳</sup> به نام مرا. آنکه<sup>۴</sup> بیرون کنید شیاطین را و تکلم کنند<sup>۵</sup> به زبان‌های تازه و [اگر] بردارند به دست خود مارها<sup>۶</sup> را. پس ضرر نکنند<sup>۷</sup> ایشان را، و اگر بیاشامند زهر کشنده ضرر نکنند<sup>۸</sup> ایشان را و [اگر] گذارند دستهای خود را بر بیمارانشان، پس عافیت خواهند یافت.

و آن حضرت بعد از آنکه این سخن با ایشان گفت<sup>۹</sup> رفت<sup>۱۰</sup> سوی آسمان و نشست از یمین خدایی<sup>۱۱</sup>. پس بیرون رفتند ایشان<sup>۱۲</sup> دعوت می‌کردند<sup>۱۳</sup> در هر مکان، و رب تأیید ایشان می‌کرد و راست می‌آورد سخن ایشان را به آیاتی که واقع می‌شد از ایشان.

و خلاصه آنچه لوقا- بعد از نقل آنکه<sup>۱۴</sup> چون آن حضرت را دفن کردند<sup>۱۵</sup> همراه بودند زانی که تابع آن حضرت آمده بودند از جلیل. و دیده بودند قبر را و چگونه گذاشته شد جسد او را در آخر<sup>۱۶</sup> - آخر فصول انجیل خود نقل<sup>۱۷</sup> کرده، آن است که صبح یکشنبه آمدند آن زنان بار دیگر نزد قبر. پس دیدند سنگ را که غلطانیده<sup>۱۸</sup> است از قبر. پس داخل شدند و نیافتند جسد او را و متحیر ماندند. ناگاه دو مرد بر سر ایشان ایستادند، به لباسی که می‌درخشید چون برق، و آن دو مرد گفتند: چرا زنده را با مردگان می‌جوئید؟ نیست اینجا به تحقیق

۱. مج ۲: + این سخن را که / آق: + که
۲. مج ۲: شوید
۳. مج ۲: گروندگان
۴. مج ۲: اینکه
۵. مج ۲: کنید
۶. مج ۲: بارها
۷. مج ۲: نکنند
۸. آق: نکنند
۹. مج ۲/آق: سخن گفت با ایشان بالا
۱۰. آق: + به
۱۱. آق: خدای
۱۲. مج ۲/آق: + و
۱۳. آق: + و
۱۴. مج ۲: نقل بعد از آنکه
۱۵. مج ۲: نمودند
۱۶. مج ۲/آق: جسد او در فصل هشتاد و ششم
۱۷. مج ۲/آق: ذکر
۱۸. مج ۲: غلطیده

که برخواست. پس برگشته<sup>۱</sup> از قبر، و این خبر دادند به یازده کس و بودند<sup>۲</sup> آن زنان مریم مجدلیه و یونا<sup>۳</sup> و مریم ام یعقوب و سایر هر که با ایشان بود. و گفتند از برای<sup>۴</sup> رسل این خبر را. پس<sup>۵</sup> این سخن نزد ایشان از قبیل استهزا نمود و برخواست بطرس، و به شتاب به سوی قبر رفت. و دید کفن آن حضرت را که آنجا نهاده تنها،<sup>۶</sup> برگشت متعجب<sup>۷</sup> و ناگاه<sup>۸</sup> دو کس از ایشان می‌رفتند به قریه‌ای<sup>۹</sup> که دوری او<sup>۱۰</sup> از اورشلیم شصت تیر پرتاب بود و اعمواض<sup>۱۱</sup> نام داشت. و با هم ذکر آنچه واقع شده بود از قضیه مسیح(ع) می‌کردند. پس مسیح با ایشان رفیق شد و ایشان شناختند [او را]<sup>۱۲</sup> و برای او نقل واقعه مسیح می‌کردند و اینکه<sup>۱۳</sup> با این همه، زنانی<sup>۱۴</sup> از ما، صبح بر سر قبر او رفته و او را نیافته‌اند و منظر<sup>۱۵</sup> فرشتگان دیده‌اند<sup>۱۶</sup> که می‌گفته‌اند که او زنده است. و مردمی از ما سوی قبر رفته‌اند و موافق نقل<sup>۱۷</sup> زنان یافته‌اند و اما او را ندیده‌اند. و مسیح برای ایشان از کتب انبیاء<sup>۱۸</sup>، ذکر سخنانی که دال باشد بر وقوع این امور می‌کرده، تا نزدیک شد<sup>۱۹</sup> به قریه که در نظر داشتند و او چنان می‌نمود<sup>۲۰</sup> که به قریه دیگر می‌خواهد،<sup>۲۱</sup> که برود<sup>۲۲</sup> و به تکلیف ایشان به همان قریه نزول کرد. و با ایشان نان می‌خورد و در آن وقت او را شناختند و همان زمان از نظر ایشان

۱. مج ۲/آق: برگشتند

۲. مج ۲/آق: یازده کس و همه دیگران و

۳. مج ۲: همسر خوزا (رئیس دربار هیروودیس)

۴. مج ۲/آق: گفتند این را برای

۵. مج ۲: + از

۶. آق: + و

۷. آق: - بعد از این می‌گوید

۸. مج ۲: برگشت متعجب بعد از این می‌گوید و ناگاه

۹. مج ۱: + او

۱۰. مج ۲: آن

۱۱. مج ۲/آق: اعمواض

۱۲. مج ۲: + او را

۱۳. مج ۲: می‌گفتند

۱۴. مج ۱: زمانی

۱۵. مج ۲: به نظر

۱۶. مج ۲: دیده‌اند/آق: می‌دیده‌اند.

۱۷. مج ۲: خبر

۱۸. آق: آنها

۱۹. مج ۲: شدند

۲۰. مج ۲/آق: و می‌نمود

۲۱. مج ۲/آق: که نزول کند

۲۲. آق: رود

غایب شد<sup>۱</sup> و ایشان در همان ساعت برخواسته به اورشلیم عود نمودند.<sup>۲</sup> پس یافتند یازده تن را و آنان را که با ایشان می‌بودند یکجا، که می‌گفتند به راستی که برخواسته است و ظاهر شده است برای سمعان و آن دو کس خبر دادند به آنچه در راه واقع شده بود و چگونه شناختند او را وقت شکستن نان.

و در اثنای آنکه این سخن می‌گفتند ایستاد یسوع در میان ایشان، و گفت ایشان را: سلام مر شما را، منم، مترسید! پس حیران شدند و در آخر می‌گوید که آن حضرت به ایشان میگفت من می‌فرستم به سوی شما وعده کرده پدر مرا.<sup>۳</sup> پس بنشینید شما در شهر اورشلیم، تا پوشانیده شوید قوتی از بالا. بعد از آن بیرون برد ایشان را < ۴۳۱ > به بیت‌عنیا و دست برداشت و دعا کرد ایشان را، و در آن اثنا جدا شدند<sup>۴</sup> از ایشان<sup>۵</sup> بالا رفت به آسمان.

و خلاصه آنچه یوحنا آورده<sup>۶</sup> اینست، که صبح یکشنبه که هنوز تاریکی<sup>۷</sup> بود، آمد مریم مجدلیه به سوی قبر. پس دید سنگ را غلطانیده<sup>۸</sup>. پس [به شتاب]<sup>۹</sup> آمد به سوی سمعان صفا و شاگرد<sup>۱۰</sup> دیگر که یسوع دوست می‌داشت او را. و گفت ایشان را به تحقیق که برداشتند<sup>۱۱</sup> رب را و نمی‌دانم کجا گذاشتند<sup>۱۲</sup>. پس بیرون رفت بطرس و همان شاگرد دیگر<sup>۱۳</sup> و این شاگرد<sup>۱۴</sup> پیش افتاده و<sup>۱۵</sup> اولاً سوی قبر آمد [و داخل قبر نشد و سمعان صفا از عقب رسید و داخل شد و کفن را نهاده دید]<sup>۱۶</sup> و کفن را نهاده دید عمامه را جدا نهاده جای<sup>۱۷</sup> دیگر. این هنگام آن شاگرد دیگر داخل قبر شد و بعد از آن<sup>۱۸</sup> می‌گوید و برگشتند هر دو به موضع خود و بود، مریم استاده نزد قبر می‌گریست. پس دید دو فرشته را نشسته با جام‌های [جامه‌های] سفید یکی نزد

۱. مج ۲: همان زمان غایب از نظر ایشان شد

۲. مج ۲: کردند

۳. مج ۲/آق: پدرم را

۴. آق: شد

۵. مج ۲: + و

۶. مج ۲/آق: یوحنا در فصل چهارم و سیم آورده

۷. مج ۲/آق: تاریک

۸. مج ۲/آق: پس غلطانیده دید سنگ را

۹. مج ۱/آق: بشتابید و

۱۰. مج ۲: شاگردی

۱۱. مج ۲/آق: برداشته‌اند

۱۲. مج ۲: گذاشته‌اند

۱۳. مج ۲: - دیگر

۱۴. مج ۲: شاگرد

۱۵. آق: - و

۱۶. مج ۱/آق: افتادگی دارند.

۱۷. مج ۲: دید و عمامه را جدا، جای/آق: - عمامه را جدا نهادی جای دیگر

۱۸. مج ۲/آق: آن

سر و دیگری نزد پایها، آنجا که جسد آن حضرت بود. پس گفتند او را: ای زن! چرا می‌گری؟<sup>۱</sup> گفت: رب مرا برداشته‌اند و نمی‌دانم که<sup>۲</sup> کجا گذاشته‌اند؟ بعد از آن به عقب نگاه کرد<sup>۳</sup> پس دید یسوع را ایستاده و ندانست که او یسوع است. پس گفت او را یسوع: ای زن! چرا می‌گری؟<sup>۴</sup> و که را می‌جویی؟ پس گمان کرد که او باغبانیست که قبر در آن باغ بود. پس مریم به او گفت<sup>۵</sup> اگر تو برده‌ای<sup>۶</sup> بگو کجا گذاشته [ای] تا بروم بردارم. پس گفت او را یسوع: ای مریم! پس ملتفت شد و گفت ای سید من<sup>۷</sup> رابونی<sup>۸</sup> یعنی ای معلم. و گفت او را یسوع: نزدیک من می‌ای، که من هنوز صعود نکرده‌ام به سوی پدرم. لیکن برو سوی برادرانم و بگوی ایشان را به درستی که من بالا می‌روم سوی پدرم و پدر شما و اله من و اله شما.<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup> آن هنگام آمد مریم مجدلیه و بشارت داد شاگردان را به آنکه او دیده است رب را<sup>۱۱</sup> و این سخنان<sup>۱۲</sup> گفته است [و در فصل چهل و چهارم می‌گوید]<sup>۱۳</sup> و چون شد<sup>۱۴</sup> شام همان روز، در یکشنبه<sup>۱۵</sup> - و درها بسته بودند آنجا که تلامیذ جمعیت داشتند از ترس<sup>۱۶</sup> یهود- آمد یسوع و ایستاد در میان ایشان و گفت: سلام مر شما را. و چون این را<sup>۱۷</sup> گفت، نمود به ایشان و دست‌ها و پای‌ها و پهلوی خود را. پس شاد شدند شاگردان، و گرویدند او را و گفت یسوع ایشان را: سلام مر شما را. بعد از این می‌گوید، اما تو ما یکی از یازده تن با ایشان حاضر<sup>۱۸</sup> نبود وقتی که یسوع نزد ایشان آمد. پس گفتند او را دیگران، که ما دیدیم رب را. و او گفت اگر من نمی‌بینم<sup>۱۹</sup> در دست او جای میخ‌ها را، و<sup>۲۰</sup> نبرم

۱. مج ۲: می‌گری

۲. آق: - که

۳. مج ۲: تعقیب نگاه کرد

۴. مج ۲: می‌گری

۵. آق: پس گفت ای سید من

۶. مج ۲: گفت ای سید من، اگر تو برداشته / آق: برده‌ای

۷. آق: - ای سید من

۸. مج ۲: گفت رابونی

۹. آق: - و

۱۰. آق: او را

۱۱. مج ۲: رب را و با او این سخنان

۱۲. مج ۱: افتاده است.

۱۳. مج ۲: - شد

۱۴. مج ۲: در یکشنبه

۱۵. مج ۲: خوف

۱۶. مج ۲: - را

۱۷. آق: - حاضر

۱۸. مج ۲/آق: نیبم

۱۹. مج ۲/آق: + فرو

انگشتان<sup>۱</sup> خود را، و داخل نکنم دست خود را در پهلوی او، باور نمی‌کنم. و بعد از هشت روز بودند تلامیذ داخل خانه، و توما<sup>۲</sup> بود با ایشان. پس آمد یسوع و درها بسته بودند و در میان ایستاد و گفت: سلام مر شما را، پس گفت با توما، بیار<sup>۳</sup> دست خود را به اینجا و<sup>۴</sup> بکن در پهلوی من.

بعد از این می‌گویند [بعد از این در فصل چهل و پنجم می‌گوید]<sup>۵</sup> و پس از آن<sup>۶</sup> ظاهر ساخت یسوع خود را برای شاگردان بر دریاچه طبریه<sup>۷</sup> و برای تفصیل آن را نقل کرده و شش کس از شاگردان نام برده که درین دفعه<sup>۸</sup> بریشان ظاهر شد: سمعان و توما و ناتائیل و هر دو پسر زیدی [کذا] یعنی یوحنا صاحب همین انجیل و برادرش یعقوب و دو کس دیگر. و در آخرها می‌گوید این سه بار شد که ظاهر ساخت یسوع خود را برای شاگردان.

< ۴۳۲ > و وجوه تناقض و اختلاف درین نقل‌ها بسیار است. اولاً اینکه مرقص همین مریم<sup>۹</sup> مجدلیه می‌گوید<sup>۱۰</sup> که بر سر قبر آن حضرت رفت و متی او را با<sup>۱۱</sup> مریمی دیگر می‌گوید. و لوقا و یوحنا جماعتی را از زنان ذکر کرده‌اند و اینکه در واقع جماعت زنان بوده باشند و مرقص به ذکر یکی و متی به ذکر دو از ایشان اکتفا کرده باشد متضمن نکته [ای] که به آن تسلی توان<sup>۱۲</sup> شد نیست.

ثانیاً آنکه متی می‌گوید یک فرشته<sup>۱۳</sup> دیدند و مرقص می‌گوید جوانی را دیدند که بر بزمین نشسته، و لوقا می‌گوید که<sup>۱۴</sup> دو مرد را دیدند که بر سر ایشان ایستادند. و یوحنا می‌گوید دو فرشته<sup>۱۵</sup> دیدند یکی بالای سر قبر نشسته<sup>۱۶</sup> و یکی پائین قبر نشسته.

ثالثاً اینکه<sup>۱۷</sup> متی و مرقص و یوحنا، نقل دیدن زنان، آن حضرت را کرده‌اند و لوقا ذکر آن نکرده و وجه

۱. مج ۲: فرو نبرم در آن انگشتان

۲. مج ۲: - بود

۳. آق: + گفت توما را، بیار انگشت خود را به اینجا و بین دست مرا و

۴. مج ۲: خود را و

۵. مج ۱: افتاده است

۶. مج ۲: این

۷. همان دریاچه جلیل است.

۸. مج ۲: نوبت

۹. مج: + را

۱۰. مج ۲/آق: را میگوید

۱۱. مج ۲: - با

۱۲. مج ۲: - توان

۱۳. مج ۲/آق: که یک فرشته را

۱۴. مج ۲: - که

۱۵. مج ۲: + را

۱۶. مج ۲/آق: - نشسته

۱۷. مج ۲: + آنکه

دلپذیری ندارد و مع‌ذلک هیچ یک از آن سه انجیلی، نقل ظهور آن حضرت بر سمعان<sup>۱</sup> [که او را بطرس نیز می‌نامند]<sup>۲</sup> نکرده‌اند. و روایت لوقا مشتمل است بر آن. مع‌ذلک لوقا می‌گوید که<sup>۳</sup> آن دو کس که به اعمواص می‌رفتند و مسیح(ع) با ایشان رفیق شد، و برای او، نقل واقعه و اینکه زنان و مردمی از ما رفته و قبر را خالی یافته‌اند می‌کردند، و<sup>۴</sup> گفتند<sup>۵</sup> که اما خودش را ندیده‌اند، پس چگونه دیگران می‌گویند که زنان آن حضرت را دیده بودند<sup>۶</sup> چگونه؟ و لوقا خودش می‌گوید که حواریین آنجا که مجتمع بودند و آن دو کس که آن حضرت را دیده<sup>۷</sup> بودند وارد شدند و<sup>۸</sup> با هم می‌گفتند به تحقیق که<sup>۹</sup> برخواسته و [بر]<sup>۱۰</sup> سمعان ظاهر شده. رابعاً<sup>۱۱</sup> متی می‌گوید که فرشته به آن زنان گفت: بروید! و شاگردانش را بگوئید که مسیح(ع) پیش از شما به شهر جلیل<sup>۱۲</sup> می‌رود و آنجا خواهید دید او را. و مسیح(ع) نیز بعد از آنکه خود را بر<sup>۱۳</sup> آن زنان نمود، همین سخن گفت. و نظم عبارت. مقتضی آن است که در غیر آنجا نبینند<sup>۱۴</sup>. لہذا بعد ازین می‌گوید مدلول این عبارت: واما الأحد عشر تلميذاً فانطلقوا إلى الجليل حيث أمرهم يسوع. لما رأوه سجدوا له، ولكن بعضهم شكوا.<sup>۱۵</sup> و شهر جلیل از شهر اورشلیم - به حسب آنکه<sup>۱۶</sup> از سیاق حکایات اناجیل مفهوم می‌شود [همچنین]<sup>۱۷</sup> از نقل لوقا که می‌گوید<sup>۱۸</sup> والی بر جلیل هیروودس بود و والی بر اورشلیم بیلاطس<sup>۱۹</sup> نام



۱. آق: + از
۲. مج: ۲: + که او را بطرس نیز می‌نامند
۳. مج: ۲: - که آن
۴. آق: - و
۵. مج: ۲: می‌گفتند
۶. آق: - و
۷. مج: ۲: یده
۸. آق: - و
۹. آق: - به تحقیق که
۱۰. مج: ۱: - بر
۱۱. آق: اینکه
۱۲. مج: ۱/ مج: ۲: خلیل
۱۳. مج: ۲/ آق: به
۱۴. مج: ۲: + او را
۱۵. متی: ۲۸: ۱۷-۱۶. در همه نسخ این‌گونه آمده است: و ان الاحد عشر تلميذاً انطلقوا إلى الجليل إلى الجبل الذي اوصاهم يسوع فلما راوهم سجدوا له
۱۶. مج: ۲: آنچه
۱۷. آق: + همچنین
۱۸. مج: ۲: - می‌گوید
۱۹. پونتویس بیلاطس حاکم اورشلیم

داشت- می‌باید در کمال بُعد<sup>۱</sup> بوده باشد و اگر [چه] مرقص و یوحنا، نام موضعی که اولاً مسیح(ع) در آنجا بر شاگردان ظاهر شد، نبرده‌اند،<sup>۲</sup> و لیکن یوحنا گفته که شام روز<sup>۳</sup> یکشنبه بود که مسیح(ع) با وجود آنکه درها بسته بودند در میان شاگردان ایستاد و معلوم است که از<sup>۴</sup> اورشلیم در همان روز به شهر جلیل کسی نمی‌تواند رفت. پس [اجتماع]<sup>۵</sup> شاگردان در شام همان روز ممکن نیست که در شهر جلیل بوده باشند. معالذک لوقا صریحاً گفته که آن دو شخص از اورشلیم به قریه اعمواص،<sup>۶</sup> شصت تیر پرتاب بود می‌رفتند و بعد از شناختن مسیح(ع) در همان ساعت به اورشلیم برگشتند و با تلامیذ که یکجا مجتمع بودند آن حکایت باز<sup>۷</sup> می‌گفتند که مسیح(ع) در میان ایشان ظاهر شد.

خامساً آنکه نقل متی و مرقص و لوقا همگی صریحاً<sup>۸</sup> مقید آن است که حواریین آن حضرت که اول دوازده تن بودند و<sup>۹</sup> بعد از اخراج یهودا اسخریوطی- از جمله<sup>۱۰</sup> ایشان به سبب ارتداد و دلالت کردن پیهود به<sup>۱۱</sup> سوی آن حضرت، تا او را گرفتند و عاقبت شد آنچه شد- یازده تن باقی ماندند، همگی در اول بار که آن حضرت بریشان ظاهر شد. حاضر بودند و یوحنا صریحاً ذکر کرده<sup>۱۲</sup> که در شام همان روز یکشنبه که مسیح(ع) بر ایشان ظاهر شد توما از جمله آن یازده نفر<sup>۱۳</sup> حاضر نبوده و دیگران او را خبر دادند<sup>۱۴</sup> و او<sup>۱۵</sup> باور نمی‌کرد و بعد از هشت روز، بار دیگر بر ایشان [حاضر شد و] درین<sup>۱۶</sup> دفعه توما حاضر بود<sup>۱۷</sup>.

تمت الرسالة فی سنه ۱۱۰۴<sup>۱۸</sup>

۱. مج ۲: - بُعد

۲. مج ۲: + چه

۳. آق: نزده‌اند.

۴. مج ۲/آق: یوحنا گفت که شام همان روز

۵. مج ۲/آق: + حوالی

۶. مج ۱: اجتماع

۷. آق: که +

۸. آق: به آن

۹. مج ۲: - صریحاً

۱۰. آق: - و

۱۱. آق: - از جمله

۱۲. مج ۲: ارتداد دلالت کردن به

۱۳. مج ۲: - کرده

۱۴. مج ۲: تن

۱۵. مج ۲: - و

۱۶. مج ۲: و او

۱۷. مج ۲: بر ایشان حاضر شد و درین

۱۸. مج ۲:

۱۹. سه مهر شخصی و ۲ مهر کتابخانه آستان قدس رضوی نیز بر صفحه پایانی زده شده است.



### منابع مقدمه و پانویست‌ها:

- آریان، قمر، چهره مسیح(ع) در ادبیات فارسی، معین، تهران، ۱۳۶۹.
- اکبری منوچهر و حیدری، حسن، «ظہیرای تفرشی و آثار او»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، پاییز ۱۳۸۰، صص ۸۵-۱۰۴.
- بشری، جواد، «کتاب و کتاب پژوهشی (پایرگ ۳)» آینه پژوهش، مهر و آبان ۱۳۸۷، شماره ۱۱۲.
- بهبهانی، محمد علی بن وحید، رادالشبهات، تصحیح سید مهدی رجایی، انصاریان، قم، ۱۴۱۳ق.
- ثواقب، جهانبخش، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، بوستان کتاب، قم، چاپ دوم: ۱۳۸۶.
- جعفریان، رسول، پدر آنتونیو دو ژررو، رئیس اسبق دیر آگوستین‌های اصفهان و کتاب وی در نقد سفر پیدایش، تاریخ و فرهنگ معاصر، سال ۶ ش ۳ و ۴ (پائیز و زمستان ۱۳۷۶).
- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۳، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، ۱۳۷۹.
- حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۵، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۵.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، نگاه، تهران، ۱۳۸۲.
- ریشار، فرانسیس، «مسیحیت و اسلام در قرن هفدهم سه مجلس مناظره اسلامی - مسیحی» (برگزار شده در حدود سال‌های ۶۶-۵۶۶۱ در گرجستان)، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشکوة، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، شماره ۵۶ و ۵۷.
- سفرنامه سانسون، وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی، تحقیق و مطالعه دقیق درباره آداب و اخلاق و حکومت ایران، ترجمه تقی تفضلی، بی‌نا، تهران، ۱۳۴۶.
- شاردن، ژان، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۴، توس، تهران، ۱۳۷۲.

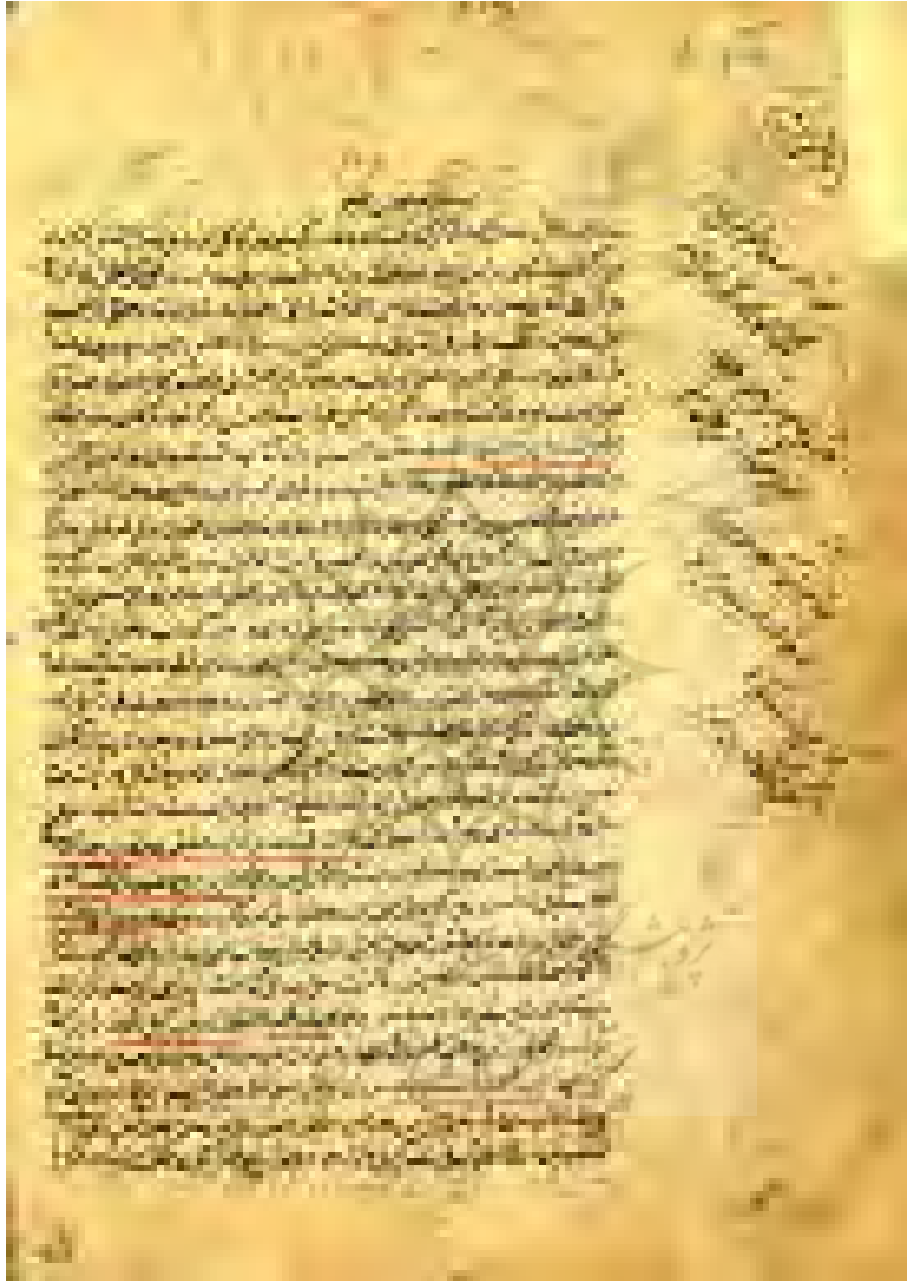
---

مج ۲: و الحمدلله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله. تمت الحمدلله و المنه که این رساله نافع به تاریخ یازدهم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۹۹ هجری علی هاجرهما، الاف التحیه حسب فرمان واجب الاذعان الشیخ المعتمد الاکمل الاعلم الاورع جناب شیخ محمدباقر اصفهانی الکر بلائی، این بنده المملو من الخطاء و المعاصی الراجی الی رحمہ ربه، السید محمد مهدی ابن السید طالب علی غفرالله له ذنوبه و لوالدیه و تجاوز عن سیاتهما و حصل مرادهما، ساکن موضع موئی که قریه‌ای است از دیات شهر جونپور واقع جانب شمال به فاصله پنج گروه (کذا) است تحریر نمود، تا یادگاری بماند.

البته از ناظرین و شامخین و قارئین این رساله آنکه این عامی را به دعای خیر و مغفرت باد فرموده باشند.

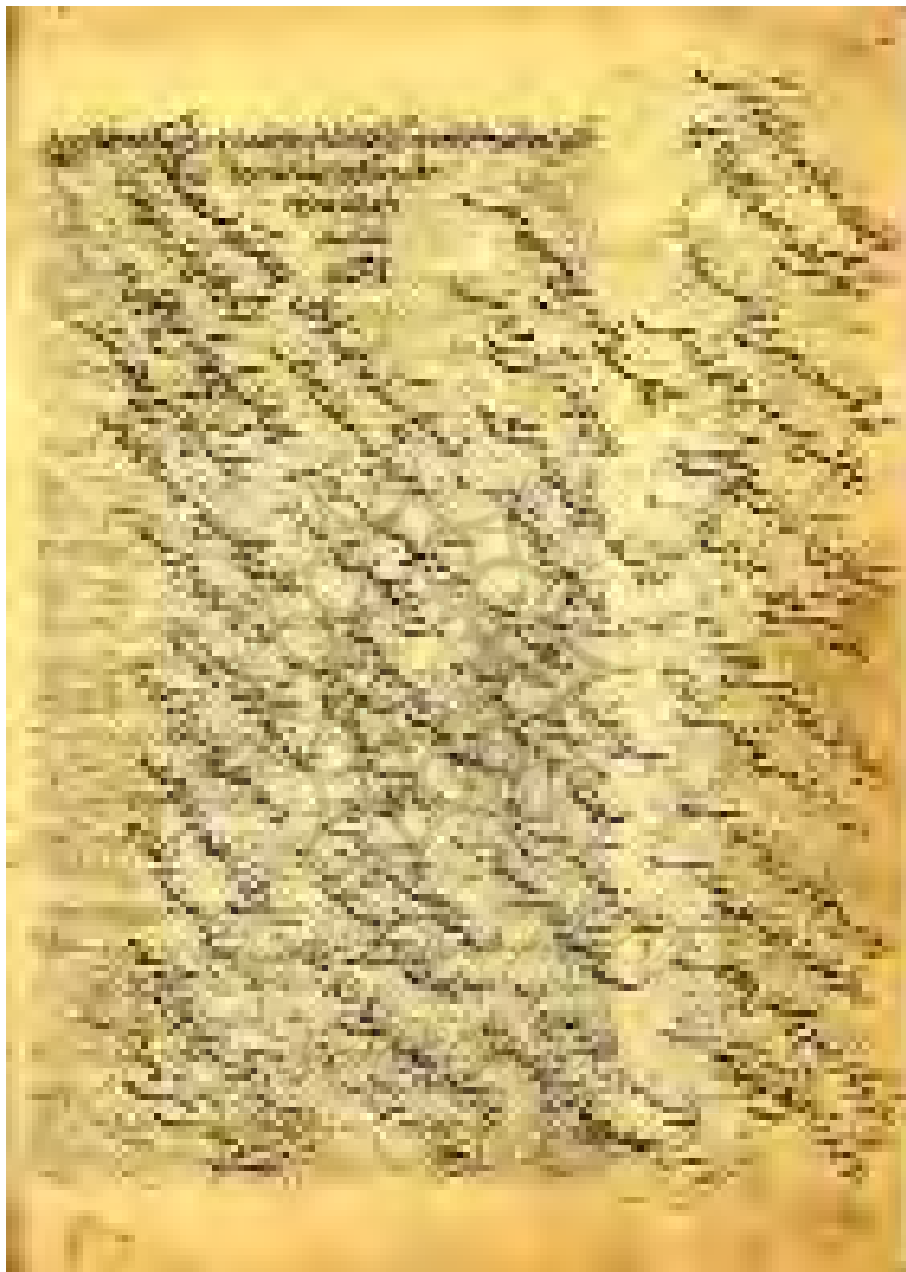
آق: به تاریخ یوم سه شنبه ۱۶ شهر شوال‌المکرم تنگوزئیل ۱۲۹۲ در عرض کتابخانه مبارکه ملاحظه شد.

- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۸.
- صفت‌گل، منصور، *اعتراف‌نامه (روزنامه خاطرات ابکر - علی‌اکبر - ارمنی مسلمان شده)* به همراه رساله شناخت به خط گرجی، کتابخانه و موزه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
- عظیم زاده، طاهره، «درآمدی بر ردیه نویسی دینی در عصر صفویه و دوران نخستین قاجاریه»، مقالات و بررسی‌ها «تابستان ۱۳۷۶ - شماره ۶۱».
- علوی عاملی، احمدبن زین‌العابدین، مصقل صفا: در نقد کلام مسیحیت، مقدمه، تصحیح و تعلیق حامد ناجی اصفهانی؛ با اهتمام و مقدمه مختصر جمال‌الدین میردامادی؛ به‌انضمام گفتار حسن سعید، هانری کربن، قم، امیر، ۱۴۱۵ق. = ۱۳۷۳.
- عهد جدید یعنی (انجیل مقدس)، دارالسلطنه-لندن، ۱۸۹۵.
- فلسفی، نصرالله، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، قسمت ۱، تهران ۱۳۵۶۵.
- لاکهارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- لاهیجی، حنین، *تذکره‌المعاصرین*، کتابفروشی تأیید اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۳۴.
- دهقان‌نژاد، مرتضی، «روابط ایران و اروپا در عصر ایلخانان»، *تاریخ روابط خارجی*، زمستان ۱۳۸۵ - شماره ۲۹.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، *مجمع‌التواریخ*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری و سنایی، تهران، ۱۳۶۲.
- مزامیر (زبور داودع)، افکار، تهران، ۱۳۸۴.
- منزوی، حسین، *فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۱.
- میراحمدی، مریم، دین و مذهب در عصر صفویه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- میرزا رفیعا، محمد رفیع بن حسن، *دستورالملوک میرزا رفیعا*، به کوشش و تصحیح محمد اسماعیل مارچینوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، با مقدمه منصور صفت‌گل، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۵.
- میرزا سمیعا، محمد سمیع، *تذکره‌الملوک*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، سازمان اداری حکومت صفوی، یاد تحقیقات و حواشی و تعلیقات مینورسکی بر *تذکره‌الملوک*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.
- نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، *تذکره نصرآبادی*، تصحیح وحید دستگردی، فروغی، ۱۳۵۲.
- نوایی، عبد‌الحسین، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق.* همراه با یادداشت‌های تفصیلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.



پیام بهارستان / ۲، ۴، ۱۴ ش / زمستان ۱۳۹۰

صفحه نخست نسخه اصلی (مجم: ۱۹/۱۰۱۴۷)



صفحه پایانی نسخه اصلی (مجله ۱۹: ۱۰۴۷/۱)